حسینعلی بهاء؛

دوستان و دشمنان سیاسی

نویسنده : مرحوم استاد علی ابوالحسنی (منذر)

بسم الله الرحمن الرحیم

حسینعلی بهاء: دوستان و دشمنان سیاسی

نویسنده:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر چاپی:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حسینعلی بهاء: دوستان و دشمنان سیاسی

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

سرشناسه : ابوالحسنی، علی، ۱۳۳۴

عنوان و نام پدیدآور : حسینعلی بهاء: دوستان و دشمنان سیاسی/علی ابوالحسنی (منذر)

منشا مقاله : علی ابوالحسنی (منذر)

توصیفگر : بهائیگری -- تاریخ

اشاره

به قلم مورخ سخت کوش: مرحوم استاد علی ابوالحسنی (منذر)(۱)

زمستان ۱۳۸۷

یکی از طرق شناسایی ماهیت و مواضع سیاسی میرزا حسینعلی بهاء (مؤسس بهائیت)، بررسی روابط و مناسبات وی با رجال عصر خویش، و هویّت دوستان و دشمنان او است. وضعیت فکری و سیاسی رجالی که با بهاء در «پیوند» یا «ستیز» بوده اند، نشان می دهد که وی در چه خطی سیر می کرده است: خط دفاع از مصالح ایران یا خطّ خیانت به آن؟ خط ستیز با دشمنان استقلال ایران یا خطّ وابستگی به بیگانگان؟

به عنوان نمونه، مرحوم امیرکبیر (و یارانش) با حسینعلی بهاء، دشمن بودند، بلکه از سخت ترین دشمنان او و یارانش محسوب می شدند و متقابلاً میرزا آقاخان نوری (جانشین «انگلوفیل» امیر) از دوستان صمیمی بهاء بود و برای حفظ جان او تلاشها کرد.

گفتار زیر، در چهار بخش، روابط و مناسبات امیر (و یاران وی) و همچنین میرزا آقاخان را با باب و بهاء و اتباع آنان (بر پایه اسناد و مدارک معتبر) بررسی می کند.

۱- امیرکبیر؛ سرکوبگر فتنه باب

۱. امیر؛ ملت مردِ اصلاحگر و ضدّ استعمار

شادروان میرزا محمد تقی خان فراهانی ملقب به «امیرنظام» و «امیرکبیر»، صدراعظم شهید ناصرالدین شاه قاجار و شخصیت خوشنام و پرآوازه ایران اسلامی است که نویسندگان و تحلیلگران تاریخ نوعاً وی را عنصری میهن دوست، پاکدست، دادجو و ترقی خواه می شمارند.

تصویر: - میرزا تقی خان امیرکبیر [۵۲۷۶-۱]

تاریخ این مرز و بوم، امیرکبیر را رادمردی اصلاحگر می داند که عاشق پیشرفت و تعالی ایران بود و سرانجام نیز جان بر سر دفاع از استقلال و آزادی زادبومِ خویش از یوغ بیگانگان گذاشت. مورخان (اعم از ایرانی و غیر ایرانی) عموماً درباره اخلاق وارسته، و درایت و کفایت سیاسی امیر اتفاق نظر دارند و در شرح خدمات بزرگ او در عرصه های سیاسی و اقتصادی و نظامی و قضایی، داد سخن می دهند. در سیاهه بلند این خدمات، به نکات برجسته و درخشانی از قرار زیر بر می خوریم که هنوز هم پس از گذشت روزگاران دراز، نیاز مبرم ایران و ایرانی اند:

ص: ۱

۱- . با تشکر از آقای مهرداد صفا، بابت مقاله شان درباره میرزاآقاخان نوری و بهاء در: ویژه نامه ایام ۲۹.

* تکاپوی مؤثر در تعدیل و تسویه بودجه و ایجاد تعادل میان دخل و خرج دولت؛

* تشویق و تقویت بنیادهای صنعت و اقتصاد ملی (حمایت از صنایع بومی و ترویج کالاهای دست ساختِ داخل، کمک به رشد و توسعه امر کشاورزی)؛

* اصلاح امور شهری و اخلاق مدنی، و مبارزه با مُنکَرات؛

* مواظبت شدید بر رعایت و حفظ حقوق مردم توسط حکام و مأموران دولتی (اعم از کشوری و لشکری) حتی در مواقع بحرانی(۱)؛

* قطع ید عناصر فاسد دولتی و درباری از دخالت در امور کشور، و سپردن مسئولیتهای سیاسی و نظامی و قضایی به شایستگان؛

* اشاعه عدالت و قاطعیت در مجازات بدکاران؛

* تعمیر ابنیه باستانی؛

* تقویت ارتش و ازدیاد درآمد دولتی و ثروت ملی؛

* مقابله با نفوذ مخرّب قدرتهای سلطه جوی خارجی (به ویژه استعمار روس و انگلیس) و پیشبرد سیاست «موازنه منفی» در حدّ امکان؛

* اهتمام شایان به حفظ شرف و آبروی ملی ایرانیان در برابر اجانب و بیگانگان(۲)؛

* تأسیس و طبع روزنامه و گسترش ترجمه و نشر کتب علمی و فنی؛

* اخذ دانش و تجارب مثبت غربی و تأسیس دارالفنون (دانشگاه پلی تکنیک)؛

* اهتمام به پرورش رجال دلسوز و میهن دوست و کارآمد؛

* تلاش برای تربیت شاه جوان، و ترغیب و تحریض وی به کسب اطلاع دقیق از اوضاع کشور و جدّیت در حلّ مشکلات آن، و سوق او از عالَم عشرت طلبی و بوالهوسی و درآمیختن با متلقان درباری و عمله طرب و وقت گذرانی با تفریحات شبانه و شکار روزانه به سمت تمرکز فکر و عمل بر اداره امور حکومتی و نیز انجام مطالعات تاریخی و آشنایی با شرح حال بزرگان و علل پیشرفت و انحطاط جوامع(۳)

ص: ۲

۱- . برای نمونه، ر.ک: توصیه اکید امیر به حسام السلطنه در جریان سرکوب فتنه حسن خان سالار در خراسان مبنی بر اینکه متعرّض مردم نشود اسناد و نامه های امیرکبیر، نگارش و تدوین: سید علی آل داود، صص ۲۷۶۲۷۷.

۲- . ر.ك: همان، صص ۲۷۸۲۷۹.

۳- . در این باره ر.ك: قبله عالم، عباس امانت، صص ۱۸۴ ۱۸۸ و ۱۹۷۱۹۹.

؛

* و...(۱)

ص: ۳

۱- . در مورد امیر و خدمات او، مطالعه نقادانه کتب زیر (که تماماً یا بعضاً به شرح و بررسی زندگی امیر پرداخته و البته، بعضاً خالی از نقد و تأمل نیستند) سودمند است: امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت؛ میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام ایرج افشار؛ زندگی میرزا تقی خان امیرکبیر، سید حسین مکی؛ امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، علی اکبر هاشمی رفسنجانی؛ تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ابوالقاسم طاهری، ج ۲؛ تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، میرزا محمد جعفر خورموجی، به کوشش حسین خدیو جم؛ صدرالتواریخ و نیز خلسه، هر دو از اعتمادالسلطنه؛ خاطرات سیاسی امین الدوله، میرزا علی خان امین الدوله، خاطرات حاج سیاح، حاج سیاح محلاتی؛ تاریخ نصف جهان و همه جهان و نیز آگهی شهان از کار جهان، هر دو از میرزا حسن جابری اصفهانی؛ خاطرات و خطرات و نیز گزارش ایران، مخبرالسلطنه؛ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۱؛ و...، و همچنین دهها بلکه صدها مقاله دیگر درباره امیر، مندرج در جراید داخل و خارج کشور، نظیر مجله گنجینه اسناد، سال ۴، ش ۴، زمستان ۱۳۷۳، مقاله «غروب امیر»، نوشته حسن مرسلوند؛ مجله زمانه، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران، سال ۳، ش ۲۸، دی ۱۳۸۳، مقاله «دبیری که صدراعظم شد»، نوشته سید علی بهبهانی و مقاله «وقایع اتفاقیه، اصلاحات امیر»، نوشته محمد رحیم عیوضی؛ ماهنامه ایام (ضمیمه روزنامه جام جم)، شماره ۴، اردیبهشت ۱۳۸۴، مقاله «راز ماندگاری امیرکبیر»، دکتر موسی فقیه حقانی؛ مجله ایران فردا، ش ۲۸، دی ۱۳۸۵، مقاله «امیرکبیر واقعیتی در تاریخ ما»، نوشته غلامرضا سالار بهزادی؛ روزنامه شرق، ش ۲۸۶، ۲۰ دی ۱۳۸۳، ص ۱۹، مقاله «رگهایی که در حمام فین گشوده شد، نوشته آنادردی کریمی؛ و مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۱۱۱۱۲، مقاله «امیرکبیر نوپرداز ایران در سده نوزدهم، نگرشی بر اصلاحات میرزا تقی خان فراهانی» نوشته John, H. Lorentz، ترجمه دکتر ناصر فرشاد گوهر؛ و...

سخن استاد علی اصغرشمیم، در کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار، حرفِ دلِ همه ایرانیانِ وطن دوست و اصلاحگرایی است که در طول یکصد و اند سال اخیر از امیر سخن گفته اند:

سیاست داخلی امیرکبیر در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه عبارت بود از: برانداختن نفوذ درباریان، قطع مستمریهای فوق العاده که بدون سبب به اشخاص داده می شد، تمرکز امور اداری و مالیاتها و درآمدهای دولت، تنظیم بودجه که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت، ایجاد تعادل بین درآمد و هزینه دولت، تشکیل سپاه منظم تحت السلاح، از میان بردن ملوک الطوایفی و رؤسای ایلات و بسط معارف به طریق اقتباس از اصول معارف اروپایی.

سیاست خارجی امیر عبارت بود از: برقرار کردن روابط دوستی و احترام متقابل با کلیه دول، درهم شکستن قیودی که بر اثر عقد معاهدات سابق به دولت و ملت ایران تحمیل شده بود، اصلاح وضع سفارتخانه های ایران در کشورهای دیگر، جلوگیری از هرگونه نفوذ خارجی در ایران، برانداختن اصول جاسوسی و خدمتگزاری به بیگانه و ریشه کردن بیگانه پرستی از دستگاه حاکمه ایران.

برای انجام مقاصد مزبور که روی هم رفته موجب عظمت ایران و قوّت سیاسی کشور در خارج و داخل و وسیله بسط و تعمیم نفوذ دولت مرکزی در سراسر کشور بود، امیرکبیر که عزمی راسخ و هوش و تدبیر کافی داشت، با کوشش و فعالیتی تغییرناپذیر در راه پیشرفت مقصود خویش قدم برمی داشت و می خواست از خُردسالی شاه و علاقه وافری که شاه به وی داشت، به نفع کشور استفاده کند.

در آغاز امر به قلع و قمع سالار در خراسان و فتنه پیروان باب و سرکوب کردن شورشیان فارس و بختیاری همت گماشت...(۱)

ص: ۴

۱- . ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغرشمیم، ص ۱۵۳.

قریب به همین گزارش مثبت راجع به امیر را می توان در کلام حاج میرزا علی خان امین الدوله (منشی ناصرالدین شاه و صدراعظم مظفرالدین شاه) دید(۱) که به عنوان یکی از «رجال اصلاح طلب» عصر قاجار محسوب می شود. بلکه می توان از امین الدوله نیز پیشتر رفته و به کسانی چون میرزا محمدجعفر خورموجی، تاریخنگار حقیقت گوی عصر ناصری، رسید که در کتاب خود (حقایق الاخبار ناصری) در شرایطِ نه چندان مساعد زمانه خویش، جا به جااز ستایش امیر بازنایستاده است...

خورموجی، ضمن نقل شعر فضل اللّه معجم درباره امیرکبیر که می گوید:

بلند قدر وزیری که در زمانه نداشت

عدیل و شبهه به حزم متین و رای صواب...

می نویسد: «به عزمی ثابت و رأیی صائب در انجام مهامّ مملکت شروع پیوست. امرا را به اندازه مایه، پایه داد و رعایا را به گنجایش مؤونه(۲) خراج نهاد. وظایف و مستمریات را خالی از افراط و تفریط مستمر و برقرار گردانید. مستوفیان و عارضان سپاه را انجمن نمود. مخارج بی حاصل گزاف را موضوع و بر دخل افزود. پس در مقام انتظام بلاد و امصار، و رفع اشرار و هنگامه طلبان روزگار و اشتهار اقتدار دولت جاوید مدت به اطراف و اقطار برآمد...».(۳)

حتی در بخش مربوط به شرح جریان عزل و قتل امیر(۴) هرچند ناگزیر بوده که ماجرا را طبق پسند شاه، بیان و توجیه کند از تعریف و تمجید امیر دریغ نکرده و ضمن اطلاق تعابیری چون «اتابک با ذکاوت و کیاست» بر وی(۵)

ص: ۵

۱- . ر.ک: خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۹.

۲- . در اصل، همه جا: مؤنه.

۳- . تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، ص ۴۵.

۴- . همان، صص ۱۰۳۱۰۵.

۵- . همان، ص ۱۰۴.

می نویسد: «به سبب جوهر ذاتی و کاردانی به اندک مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق ربوده به مناصب بزرگ رسید: بالای سرش ز هوشمندی / می تافت ستاره بلندی... چون صدارت و امارت بر وی تقریر افتاد، به حسن رأی و رَویّت، و کمال کفایت و رِزانت خویش، مملکت را در سلک نظام آورد و آیین عدل و انصاف بگسترد. امرا را به اندازه مایه پایه داد و رعایا را به گنجایش مؤونه خراج نهاد. معاندان را در ربقه اطاعت کشید. کشور انتظام یافت و لشکر نظام. الحق پیشکاری ادیب و کارگزاری مهیب، سایسی عاقل و حارسی کامل؛ فکری بعیدالمرمی داشت و تدبیر قریب المرام...».(۱)

همچنین با اشاره به قتل امیر به فرمان شاه و به دست حاجی علی خان فراشباشی می نویسد: «روز هیجدهم ربیع الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لابه، ایادیی که مدتی متمادی از یمین و یسار، اعادی و اشرار را مقهور و خوار می داشت، فَصّادِ دژخیمْ نهادِ اجل به قصد یمین و یسارش پرداخته، به دیار عدمش روانه ساخت...».(۲)

ص: ۶

۱- . همان، ص ۱۰۳.

۲- . همان، ص ۱۰۵. متقابلاً ـ در مورد میرزا آقاخان نوری (دشمن سرسخت امیر، و صدراعظم ایران پس از عزل وی)، هرچند به اجبار سیاست روز، هنگام ذکر نصب نوری از سوی شاه به جانشینی امیر، از نوری تعریف کرده و او را صاحب «عزمی ثابت و رأیی صائب» شمرده است (همان، ص ۱۰۷)، اما در بخش مربوط به عزل وی فرصت را مغتنم دانسته و شرحی مبسوط از سوء احوال و اعمال وی در حکومتداری (به ویژه ظلم و ستم عمّالِ ناشایستِ او بر مردم) قلمی کرده است. ر.ک: همان، صص ۲۳۸۲۳۹.

۲. ستایش از خدمات امیر؛ رسمی «عام و دیرین» در بین تحلیلگران

انبوهی از مورخان ایرانی و غیرایرانی (متعلق به گروهها و گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیک مختلف و حتی متضاد با یکدیگر) امیر را با اوصافی چون «تواناترین دولتمرد ایران در قرن نوزدهم»(۱) بلکه «یکی از کاردان ترین مردان تاریخ ایران»(۲) ستوده و در وصف وی از جملاتی چنین بهره جسته اند: «مردی پرمایه و هوشمند... [که] پیشینه ای درخشان در اداره و سیاست مملکت داشت»(۳)، «مرد واقعاً فوق العاده»ای «که به مراتب از زمانه و مردم کشور خود جلوتر بود»(۴)، «نادره مردی... که سرمشق تنها و منفرد وطن پرستی در ایران به شمار می رفت»(۵)، بزرگوار مردی که دیوجانْس [حکیم وارسته و مشهور یونانی] روز روشن با چراغ در پی او می گشت(۶)، و «یکی از... مردان بااراده و روشن بینی... که تنها زمانه ای سخت و مصائبی بزرگ قادر است پرورش دهد»(۷)

ص: ۷

۱- . ایران؛ برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، سیروس غنی، ترجمه حسن کامشاد، ص ۱۹.

۲- . تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس...، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۰۴.

۳- . تعبیر یوشیدا ماساهارو، سفیر ژاپن در ایران عصر ناصری. ر.ک: سفرنامه یوشیدا ماساهارو نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوره قاجار ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ق، ترجمه دکتر هاشم رجب زاده با همکاریِ ی. نی ئی یا، ص ۱۹۹.

۴- . تعبیر سر هنری رالینسون، سیاستمدار و نویسنده انگلیسی راجع به امیر در کتاب خود: انگلیس و روس در شرق نقل از: تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس...، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۴۴.

۵- . تعبیر دکتر پولاک اتریشی در سفرنامه خود.

۶- . تعبیر ربرت واتسون، منشی سفارت انگلیس در ایران عهد ناصری. ر.ک: امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ پنجم، ص ۳.

۷- . فروپاشی نظام سنّتی و زایش سرمایه داری در ایران، احسان طبری، صص ۷۴ ۷۵.

، و بالاخره: «یکی از فرزندان لایق و رشید ایران... که می توانست ایران را به اوج عظمت برساند...».(۱)

آنان، امیر را «دستور پاکداد»(۲)، «وزیر آزادیخواه روشنفکر»(۳) و «بنیانگذار سیاست توازن مثبت در ایران»(۴) خوانده و برآنند که: «قتـل» وی «ایران را از مـدیری شایسـته و نخستین برنامه ریزِ روشـمند آن محروم کرد، و دست قـدرتهای خارجی را برای دخالت در امور کشور بیش از پیش باز گـذاشت».(۵) در واقع، دشـمنان امیر، با اقـدام به قتل فجیع وی، «نه تنها امیر را رگ زدنـد [بلکه]رگ تعالی ایران را زدند»(۶) و کشنده امیر، «در حقیقت، ایران را کشت».(۷)

ص: ۸

۱- . تعبیر لرد کرزن (نایب السلطنه انگلیس در هنـد، و وزیر خارجه بعـدی آن کشور در لنـدن). ر.ک: ایران و مسئله ایران، ترجمه علی جواهرکلام، ص ۷۶.

۲- . تعبیر ابوالقاسم طاهری در مورد امیر، در جلد دوم کتاب تاریخ روابط بازرگانی و سیاسـی ایران و انگلیس، در فصـلی که تحت عنوان «دستوری پاکداد» به بررسی شخصیت و کارنامه سیاسی امیر اختصاص داده است.

۳- . تعبیر سـر پرسـی سایکس، افسـر مشهور انگلیسی در ایران عهد قاجار و مشروطه، در کتاب: سفرنامه ژنرال سر پرسی سایکس یا ۱۰ هزار مایل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، ص ۲۱۰.

۴- . ر.ک: میرزا تقی خـان امیرکـبیر در ترازوی تنقیـد، محمـدعلی اکـبری، منـدرج در: تاریـخ معاصـر ایران، کتـاب هفتم، مؤسسـه پژوهش و مطالعات فرهنگی، بهار ۱۳۷۴، ص ۸۱ . تفصیل کلام این نویسنده در آینده خواهد آمد.

۵- . ایران؛ برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، سیروس غنی، ترجمه حسن کامشاد، ص ۲۰.

۶- . گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، مخبرالسلطنه، ص ۷۵.

۷- . خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، ص ۴۶۹.

ستایش امیر چنانکه می بینیم اختصاصی به هموطنان وی ندارد و در اظهارات بیگانگان نیز فراوان به این امر بر می خوریم. به قول احسان طبری: «ناظران خارجی که او را می شناخته و درباره او مطالبی نوشته اند (مانند واتسن انگلیسی، کنت دوگوبینوی فرانسوی) او را در میان معاصران خود بی همانند می دانند».(۱)

تعریف و تمجید اهل نظر از امیر، سابقه ای دیرین داشته و حتی به دوران نوباوگی او باز می گردد. قدیمی ترین وصفی که در تاریخ، از شخصیت کم نظیر این رجل بزرگ سیاسی و نظامی ایران در دست داریم، متعلق به میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدراعظم دانشور و شهید عصر قاجار است که خود در تیزبینی سیاسی و نکته دانی ادبی، شهره روزگار بود و میرزا تقی خان امیرکبیر را نیز از کودکی می شناخت. زیرا پدر امیر (کربلایی محمد قربان)، هم ولایتی و ریش سفید خانه قائم مقام و پدر وی (میرزا بزرگ فراهانی) محسوب می شد و تقی کوچک نیز در مجلس درس فرزندان قائم مقام شرکت می جست و نخست بار، در همانجا دانش و ادب اندوخت.

قائم مقام، تقی را (به لحاظ استعداد) بر پسران خود ترجیح می نهاد و یک روز که با مشاهده نامه ای از امیر، از نکته سنجی وی سخت به شگفت آمده بود، به پسرش (میرزا اسحاق خان) در مورد امیر چنین نوشت:

فرزندی اسحق، دیروز از پسر کربلایی قربان کاغذی رسید، موجب حیرت ناظران گردید. همه تحسین کردند و آفرینها گفتند. الحق، یَکادُ زَیتُها یُضی ء(۲)

ص: ۹

۱- . فروپاشی نظام سنتی...، همان، صص ۷۴ ۷۵. سخن مستر بنجامین و واتسن در ادامه این مبحث، خواهد آمد.

۲- . یکاد زیتها یضی ء، آیه مشهور قرآن کریم در سوره نور است که در وصف ائمه اطهار علیهم السلام می فرماید: یکاد زیتها یضی ء ولو لم تمسسه نار. یعنی، گوهر وجود آن بزرگواران آن چنان سرشار از انرژی نور و هدایت است که همچون روغن زیتون پُرمایه که در قدیم، از آن، به عنوان «منبع سوخت» در چراغها استفاده می شد هنوز کبریت نزده می خواهد مشتعل گردد. قائم مقام با به کارگیری این تمثیل قرآنی در مورد امیر، به جوهره و استعداد شگرف وی اشاره کرده و بر قدرت درک و سرعت فهم امیر انگشت تأکید می نهد.

در حق قوّه مُدرِکه اش صادق است.

یکی از میان سر برآورد و تحسینات او را به شأن شما وارد کرد، که در حقیقت ریشخندی به من بود. گفت: درخت گردکان بر این بزرگی / درخت خربزه اللّه اکبر؛ نوکر این طور چیز بنویسد، آقا جای خود دارد. من چون از تو مأیوس نبودم آن بود که ریشخند [و]ی را تصدیق نمودم. لیکن جهالت محمد [پسر دیگر قائم مقام] روح و قلبم را آزرده می دارد.

باری، حقیقتاً من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پسرش می ترسم. فاللّه ُ خیرٌ حافظاً و هو ارحمُ الراحمین. یک فقره از مضمون کاغذش را نقل می کنم. در جواب آن شعر حضرت که من محض تشویق او نوشته بودم، و او تعریض فهمیده است:

انّ الفتی مَن یقول ها انا ذا

لیس الفتی من یقول کان ابی

و از بابت تأخیر در فرستادن قلمتراش تقاضایی، قدری دماغش سوخته بوده که به این قطعه اظهار انضجار نموده است:

قُلتَ لِکلکیَ الخطِّ لما ونی

و لم یُطِع امری و لا زَجری

ما لک لاتجری و انت الذی

تجری لذی الغایات اذ تجری

فقال لی دعنی و لاتؤذنی

حتی متی اجری بلا اجری

ببین تنبیهی از من کرده است. عجب تر اینکه بقال نشده، ترازوداری آموخته، قلت لطرفی الدّمع را لکلکی الخط نوشته است.

باری، از محمد و علی که بکلی مأیوسم، تو اگر مرد میدان هستی دستی از آستین بیرون بیاور، و قلم کربلایی بچه را از زمین بردار.

خلاصه، این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می گذارد. باش تا صبح دولتش بدمد. و السلام علی من اتّبع الهدی.(۱)

ص: ۱۰

۱- . «یک نامه تاریخی از قائم مقام فراهانی که تا کنون نشر نیافته است»، احمد گلچین معانی، مندرج در: وحید، سال ۳، ش ۱، دی ۱۳۴۴، صص ۲۹۳۱. و نیز ر.ک: امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۳۰۳۱.

همو، زمانی که امیر در سال ۱۲۴۴ق (پس از قتل مستر گریبایدوف، وزیر مختار

تصویر: – نامه قائم مقام فراهانی به فرزند خود در تعریف از امیرکبیر

متکبر و ماجراجوی روسیه در ایران) در رکاب خسرو میرزا به دربار تزار (پترزبورگ) رفته بود تا روابط ایران و روسیه را التیام بخشد، به دوست فاضل و دانشورش: فاضل خان گرّوسی، چنین نوشت: «...کربلایی محمدتقی بن کربلایی محمد قربان که بالفعل در مسقو و پطرپورغ(۱) از جمله کرسی نشینان است، گوی سبقت از همزه استفهام می رباید، پای تفوّق بر فرق لام ابتدا می گذارد، فَرقَدَین(۲) را شِسع نعلین خود نمی شمارد، سخن در اوج فلک افلاک دارد».(۳)

همین گونه تعریفات را تاریخ، از زبان امیر نظام زنگنه نیز نقل کرده است. محمدخان امیرنظام زنگنه، حاکم مقتدر، باکفایت و دیندار آذربایجان در زمان محمدشاه قاجار است که او را باید مربّی دوم امیرکبیر پس از قائم مقام، قلمداد کرد. از میرزا محمدمهدی ملک التجار تبریزی (دوست و دستیار امیر در تبریز و تهران) نقل شده که می گوید: «در باغ شمال تبریز بودیم در مجلس محمدخان زنگنه امیرنظام. میرزا تقی خان از دور پیدا شد. امیرنظام گفت: مشق وزارت می کند، و وقتی که وزیر شد رُبع مسکون [جهان]، وزیری مثل او ندیده است».(۴)

ژنرال حمزه خان (از افسران شریف عصر قاجار، و عموی کلنل محمدتقی خان پسیان مشهور) نیز از پدرش: مهدی قلی خان امیر پنجه (رئیس چهار فوج از افواج آذربایجان، و رئیس گارد عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه) نقل می کند که گفته است:

ص: ۱۱

۱- . مسکو و پطرزبورغ.

۲- . ستاره فرازمند مشهور.

۳- . منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، ص ۱۶۳.

۴- . امیر کبیر و ایران، ص ۴۱، به نقل از: یادداشتهای خان ملک ساسانی.

صبح تازه هوا روشن شده بود، از عالی قاپو [دارالحکومه تبریز] قصد رفتن به منزل کرده، هنوز از عمارت دولتی خارج نشده، به محمدخان زنگنه امیرنظام برخوردم. پس از تعارف گفت: «میرپنج، خوب است به اطاق کار من آمده قهوه ای با هم صرف کنیم. بعد به منزل رفته استراحت نمایید».

به اتفاق به اطاق رفته در حالی که مشغول صرف قهوه بودیم، منشیهای امیرنظام یکی پس از دیگری وارد شده و در مقابل مسند او می نشینند. امیرنظام مشغول خواندن عرایض و دستور جواب شد. در این موقع میرزا تقی خان فراهانی وارد و تعظیم کرد. امیرنظام نگاهی به او نمود و تبسمی کوتاه و زودگذر به لب آورد. میرزا تقی در صف منشیان جای گرفت.

من چون به قدر کافی در خدمت امیر بودم، اجازه مرخصی خواستم. امیرنظام روی به من کرده گفت: «میرپنج، من مطلبی داشتم و می خواستم با شما در میان بگذارم». این گفته باعث شد که توقف نموده منتظر اظهار مطلب از طرف ایشان شوم. تا وقتی که صدای مؤذن بلند شد. دیگر توجهی به من ننمود و چیزی نگفت. معمول او این بود، همین که ظهر می شد، منشیها برمی خاستند و امیر برای صرف غذا به منزل می رفت.

پس از اینکه اطاق خلوت شد و جز من و امیرنظام کسی باقی نماند گفت: «چرا وقتی که میرزا تقی وارد اطاق شد متبسم شدید؟». من از این گفته حیرت کردم، زیرا کسی که تبسم نمود خود او بود نه من. پس از قدری سکوت امیرنظام گفت:

«درست است، من به او متبسم شدم. این رویّه همیشگی من است که با ملاطفت و دوستانه به او تبسم کنم. زیرا برای من واضح و آشکار است که وی عن قریب روی این مسند خواهد نشست، به اینجا هم اکتفا نکرده، در مرکز، شخص اول خواهد شد. باید اقرار نمود این رفتار من متلمقانه است، برای اینکه او نتواند در آتیه به سرنوشت دوستان سابق خود و خانواده آنها بی اعتنا باشد. آنچه به مرور ایام به من معلوم شده است میرزا تقی خان مردی پخته و کارآزموده، باهوش و سریع الانتقال است؛ صاحب عقل سلیم و سلیقه مستقیم می باشد. به همه چیز با دقت می نگرد و حوادث را با تیزبینی تجزیه و تحلیل می کند. عن قریب قدرتش به جایی خواهد رسید که در توده ما بی نظیر یا کم نظیر خواهد شد...(۱)

ص: ۱۲

۱- . زندگی میرزا تقی خان امیرکبیر، حسین مکی، صص ۶۲ ۶۳ . شگفت این است که مرحوم زنگنه، در گفتار خود، کوتاهی عمر حکومت امیر را نیز پیش بینی کرده و بر این امر، تأسف خورده است، که نقل آن را باید از همان مأخذ بازجست.

ذکر اظهارات سیاستگران، مورخان و مطلعان رشته تاریخ و سیاست (در داخل و خارج ایران) در تعریف از امیر، و ستایش اندیشه و رفتار وی در سیاست داخلی و خارجی، مثنوی هفتاد من کاغذ می طلبد. لذا به همین مقدار اکتفا می کنیم و طالبان تحقیق بیشتر در این زمینه، می توانند (گذشته از اشاراتی که در کتب تاریخ و نیز گزارشهای سیاسی و سفرنامه های نویسندگان ایرانی و غربی به شرح حال امیر وجود دارد) به انبوه کتابها و مقالاتی مراجعه کنند که در دهه های اخیر، به صورت مستقل یا ضمنی در مورد آن بزرگمرد نگارش یافته است. لیستی از مآخذ مربوطه قبلاً در پاورقی گذشت.

۳. منتقدان امیر نیز از خدمات درخشان او سخن می گویند!

اشاره

چنانکه گفتیم، در بین نویسندگان و تحلیلگران ایرانی، بر سر ستایش و تحسین امیر، نوعی اجماع وجود دارد. باید افزود که حتی منتقدان وی نیز در شرح عملکرد وی، سیاهه ای بلند از اصلاحات مالی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی ارائه نموده و تصریح می کنند که: «در مجموع، اقدامات و برنامه های اصلاحی امیر را می توان تلاشی در خور تأمل برای ساختن ایرانی آباد و مستقل ارزیابی کرد».(۱)

جمله فوق، از آنِ محمدعلی اکبری یکی از نویسندگان معاصر است که به درستی، «بر ضرورت گسترش تحقیقات تحلیلی انتقادی تاریخ معاصر ایران» تأکید دارد و به قول خود، می خواهد با این «رویکرد تحلیلی انتقادی به تحولات تاریخ معاصر»، اقدامات امیرکبیر را (فارغ از برخوردهای افراطی تفریطی، و سیاه / سفید نمایانه بسیاری از مورخان با شخصیتهای نامدار تاریخ ایران) بررسی کند و «او را نه بر بال تقدیس، که بر ترازوی نقد» بنشاند و «با اسناد تاریخی و معیارهای عقلانی به نقادی آراء و اقداماتش» بپردازد. مع الوصف، او نیز، از اقدامات و به قول خود: «اصلاحاتِ» امیر چنین گزارشی به دست می دهد(۲)

ص: ۱۳

۱- . ر.ک: «میرزا تقی خان امیرکبیر در ترازوی تنقید»، محمدعلی اکبری، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب هفتم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، بهار ۱۳۷۴، ص ۸۲.

۲- . ر.ک: همان، صص ۷۹۸۲.

:

۱. اصلاحات مالی

امیر پس از دریافت دفاتر دخل و خرج دریافت که جمع مخارج دو کرور تومان، افزون از در آمـد کل کشور است. برای جبران این مسئله، طرز وصول درآمـد را دگرگون کرد و نظام مالیاتی متناسبی وضع کرد. همچنین از وظیفه هـای اضـافی کـاست و حقوق کارکنـان دولت و مواجب بگیرانِ حکومت را اعم از شاهزاده و غیرشـاهزاده به نصف تقلیـل داد و حتی از مواجب شـخص شـاه نیز مبالغی کم کرد. امیر برای اینکه استثنایی در کـار نیایـد از حقوق خود یعنی حقوق صـدراعظم حـدود ده هزار تومان در سال کسـر کرد.(۱)

۲. اصطلاحات لشکری

امیر کبیر پس از اصـلاح امور مـالی به اصـلاح ارتش پرداخت. این اصـطلاحات، هم شامـل اصـلاح ساختـار ارتش و هم تقویت بنیه نظامی بود. در زمینه اصـلاح ساختار ارتش، نحوه سـربازگیری را دگرگون ساخت و به جای سـربازگیری قـدیم، روش سـربازگیری «بنیچه» را براساس مالیـات منـاطق مختلف کشور برقرار کرد.(۲) وی در مورد تقویت بنیه نظـامی کشور به تأسیس سـربازخانه های دولتی و گسترش آنها اقدام کرد(۳) و کارخانه های مهمات سازی فراوانی را بنا نمود.(۴)

۳. اصطلاحات اقتصادی

میرزا تقی خان در زمینه امور اقتصادی، سیاست حمایت از گسترش تولیدات داخلی را پیشه کرد؛ کارخانه های دستی را توسعه داد: شالهای امیری، قلمکارها، ابره، قدکها، اطلس دوزیها، مخملهای امیری، از جمله تولیدات این کارخانه دستی بود.(۵)

ص: ۱۴

۱- . صدر التواریخ، اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۹.

۲- . تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، جهانگیر قائم مقامی، ص ۶۸ به بعد.

۳- . شرح زندگانی من...، عبداللّه مستوفی، ۱/۶۹ .

۴- . نامه های امیر کبیر به انضمام نوادرالامیر، به کوشش سید علی آل داود، صص ۱۸۰ و ۱۴۶.

۵- . صدرالتواریخ، ص ۳۸۰.

واتسون [عضو برجسته سفارت انگلیس در عصر ناصری] در این باره گزارشی دارد که در بخشی از آن آمده است: «تجارت بین شهرهای عمده و ایالات ایران و همچنین میان ایرانیان و همسایگان آن: روسیه، ترکیه، عربستان، افغانستان، هندوستان و نواحی ازبک و ترکمن، با اطمینان خاطر تحت حمایت دولتی عادل و کوشا جریان داشت و امیر اهالی تهران و به خصوص طبقه بازرگانان آن را با ایجاد راسته های بازار که زیباتر ازهر بازار مشابهی در دنیا بود قرین امتنان نمود».(۱)

امیر همچنین به بخش کشاورزی توجه ویژه ای مبذول داشت و زرعات نیشکر مازندران و خوزستان را توسعه داد و به گسترش زراعت زعفران و برخی ادویه ای خارجی در خراسان یاری رساند. به علاوه، امیر کارخانه قندریزی و چینی سازی بنا کرد که در عهد او به خوبی کار می کردند. گویند استاد عبدالحمید نامی نوعی شکر مازندران را تصفیه کرد که مثل شکر هندوستان بود.(۲)

۴. اصلاحات فرهنگی و آموزشی

امیر کبیر در این زمینه به دو اقدام مهم دست زد که عبارت بود از تأسیس مدرسه دارالفنون و راه اندازی روزنامه وقایع اتفاقیه. به نظر می رسد که ایده اصلاحات آموزشی در جریان بازدید [امیر، در زمان فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار] از مراکز علمی آموزشی روسیه و عثمانی، در ذهن امیر جوانه زده باشد. ظاهراً وی در این دوران پی برده بود که برای توسعه فرهنگی علمی کشور باید مدارسی به سبک مراکز جدید آموزشی روسیه و عثمانی بنا کند.

ص: ۱۵

۱- . تاریخ ایران دوره قاجاریه، رابرت واتسون، ترجمه ع، وحید مازندرانی، ص ۳۶۶.

۲- . صدرالتواریخ، ص ۳۸۰.

امیر کبیر هدف خود را از تأسیس این مدرسه دارالفنون چنین بیان می کند: «امنای دولت مقرر داشتند، تعلیم خانه ای بسازند که علوم و صنایع در آنجا تعلیم و تعلّم شود. برای تحصیل علوم غربیه از باب حکمت و هندسه و متون شناسی و آداب جنگ و غیره مدرسه ای تأسیس یافت».(۱) امیر کبیر روزنامه اتفاقیه را در سال ۱۲۶۷ق بنیانگذاری کرد و نخستین شماره آن را در روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ق انتشار داد. او هدف خود را از انتشار روزنامه در سر مقاله اولین شماره آن چنین توضیح می دهد: «از جمله محسّنات این گازت، یکی آنکه سبب دانایی و بینایی اهالی امین... دولت عَلیّه است. دیگر اینکه اخبار کاذبه اراجیف که گاهی بر خلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی شهرها و سرحدّات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام... می شد بعد از این به واسطه روزنامچه موقف خواهد شد، بدین سبب لازم است کلّ امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحبمنصبان معتبر و رعایای صادق این دولت، روزنامه ها را داشته باشند».(۲)

علاوه بر این اصلاحات، امیرکبیر اقدامات مهم دیگری را به عمل آورد که مهم ترین آنها عبارت بود از ایجاد ثبات سیاسی و استقرار نظم. وی در این زمینه توانایی و قابلیت خود را نشان داد و با سرکوب شورشها و طغیانهای مدّعیان به تثبیت اوضاع سیاسی مبادرت ورزید. از جمله مهم ترین این شورشها، طغیان محمد حسن خان سالار در خراسان بود که با تدابیر امیر سرکوب شد.(۳)

ص: ۱۶

۱- . روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۲۹. همچنین برای اطلاع بیشتر درباره اهداف و پیامدهای تأسیس دارالفنون مراجعه کنید به مقاله: «دارالفنون نخستین گامهای توسعه فرهنگی در ایران»، محمدعلی اکبری، در فصلنامه دفتر دانش، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره دوم، سال اول، ص ۶۴ به بعد.

۲- . روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره اول.

۳- . برای اطلاع بیشتر درباره طغیانها و شورشهای ابتدایی سلطنت ناصرالدین شاه مراجعه کنید به: روضهٔ الصفای ناصری، رضاقلی خان هدایت: جلد دهم، ص ۳۵۵ به بعد و ناسخ التواریخ قاجاریه، لسان الملک سپهر، جلد سوم و چهارم، ص ۱۱۲ به بعد.

[۵ . اصطلاحات سیاسی و اجتماعی]

امیر کبیر در زمینه سیاست خارجی نیز تلاش خود را معطوف حفظ استقلال کشور کرد و از این حیث وی را باید بنیانگذار سیاست توازن مثبت در ایران دانست. برابر گزارشات منابع تاریخی عهد وی، سیاست امیر در برابر خواستهای خارجیان، دفاع و حمایت از حقوق ملت و کشور بود. درباره سیاست توازن مثبت امیر کبیر، شیل سفیر دولت انگلستان خطاب به پالمرستون وزیر امور خارجه چنین می نویسد: «نظر امیرنظام علیه روسیه است، اما نه اینکه دوستدار انگلستان باشد. و نیز تصور نمی کند که انگلستان خیرخواه ایران است. بزرگ ترین هدفش این است از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم، هرچه ممکن باشد، بی مقدارتر بنماید».(۱) البته امیر به جهت اقدامات علنی توسعه طلبانه و تجاوزکارانه روسیه با توجه به جنگهای ایران و روس نسبت به سیاستهای این کشور حسّاسیت بیشتری نشان می داد.

در مجموع، اقدامات و برنامه های اصلاحی امیر را می توان تلاشی درخور تأمل برای ساختن ایرانی آباد و مستقل ارزیابی کرد.

۴. روادار، اما نه با دین تراشانِ وحدت شکن!

از جمله ویژگیهای امیر، باید به مدارا و رواداری وی با اقلیتهای رسمی کشور (پیروان ادیان آسمانی)، و تلاشش در راه حفظ حقوق آنان، اشاره کرد که به منظور اجرای عدالت و نیز بستن راه بر نفوذ و دخالت بیگانگان در کشور (به بهانه پشتیبانی از اقلیتها) انجام می گرفت.

دکتر فریدون آدمیت در کتاب خویش راجع به امیر(۲)

ص: ۱۷

۱- . شیل به پالمرستون، ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰، اسناد وزارت خارجه انگلیس… به نقل از: امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ پنجم، ص ۴۶۶.

۲- . امیرکبیر و ایران، صص ۴۳۵۴۴۱.

طی بحثی مبسوط و مستند، تلاش مدبّرانه و دلسوزانه امیر در مدارا با اقلیتهای رسمی دینی (اعم از زردشتیان، مسیحیان، صابیان و کلیمیان) و حفظ حقوق و امنیت آنان، و جلوگیری از ظلم دیوانیان به ایشان، و مهم تر از همه، جلوگیری از نفوذ و دخالت سیاسی قدرتهای طماع خارجی در کار آنها (به بهانه وساطت و...) را نشان داده است.

حسن مرسلوند، پژوهشگر معاصر، معتقد است: «در برخورد با اقلیتهای دینی، امیر به نوعی مدارای دینی معتقد بود و تلاش می کرد تا معتقدان مذاهب گوناگون، تحت حمایت دولت ایران با آسودگی خیال زندگی کنند».(۱) این پژوهشگر ایرانی، در تأیید نظر خود به سخن لیدی شیل (همسر کلنل جاستین شیل، وزیر مختار انگلیس در ایران) و نیز فرمان امیر به حکام یزد و خوزستان در سفارش به رعایت حقوق اقلیت صابئی و زردشتی، استناد می کند.

لیدی شیل، پناهندگی برخی از زردشتیان ایران (برای مصون ماندن از تعرض مخالفین خود) به باغ سفارت بریتانیا در تهران را ، در زمان صدارت امیر رو به کاهش می داند و می نویسد: «در حال حاضر» این پناهندگی «خیلی کمتر از سابق شده، چون صدراعظم فعلی [امیرکبیر] مرد بسیار انسان دوستی است و علاقه زیادی به جلب محبت این جماعت بی پناه که سابقاً از آزار و شماتت حکمرانان محلی و تعصب و تنفر بیجا صدمات فراوان کشیده اند دارد».(۲)

ص: ۱۸

۱- . «غروب امیر»، حسن مرسلوند، مندرج در: گنجینه اسناد، سال ۴، ش ۴، زمستان ۱۳۷۳، صص ۵۱ .

۲- . همان، ص ۵۱ . به نوشته برخی از نویسندگان: «در میان سیاستمداران ایرانی ظاهراً اولین کسی که تمایل خود را نسبت به بازگشت پارسیان هند به موطن اصلی خود نشان داد "، میرزا تقی خان امیرکبیر "بود. مشارٌالیه دستوراتی را نیز به حاکم یزد مبنی بر رعایت حقوق طایفه زرتشتی صادر کرد تا ایشان به آسودگی در شهر خود به زندگی بپردازند». ر.ک: اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران ۱۲۵۸ ۱۳۳۸ش، به کوشش تورج امینی، ص ۳۰۹.

امیر در نـامه بـه حـاکم یزد (ذی حجه ۱۲۶۵ق) نیز می نویسـد: «چـون هریـک از مـذاهب مختلفه و ملـل [ادیـان] متنوعه که در ظلّ حمـایت... این دولت ابـد آیت غنـوده انـد، مشـمول عواطف خسـروانه... می باشـند، لهـذا در این وقت که... موبـدان موبـد نامـدار» حضوررسـیده و خلعت گرفته و اجـازه بـاز گشت به یزد را یـافته، «کمـال رعـایت و حمایت» را «درباره او و طایفه» زردشتی «به عمل آورده، جزیه آنها را» به میزان مقرر شده، ملا بهرام کلانتر در پایتخت به مسئول این امر برساند «و آن عالیجاه» چیزی بابت این امر از آنـان مطـالبه نکرده و «طوری بـا مشـارٌ الیه و طایفه مزبور رفتار» کنـد «که در کمال آسودگی و فراغت مشـغول رعیتی خود بوده، به دعاگویی دولت قاهره اشتغال نمایند».(۱)

همین توصـیه را در منشور امیر به حاکم خوزستان (رمضان ۱۲۶۶ق) نیز در مورد جلوگیری از آزار برخی کسان به اقلیت صابئی آن دیار مشاهده می کنیم.(۲)

مـدارا بـا اقلیتهـا و اهتمـام به حفـظ حقـوق آنـان، جلوه ای از دلسوزی امیر نسـبت به کلیّت ملت ایران بود، که آن نیز خود، ریشه در «عدالت خواهی» و کلّاً «شرافت اخلاقی» آن بزرگمرد داشت.

زمانی که امیر، از سوی محمدشاه قاجار و حاج میرزا آقاسی مأمور شده بود در کنفرانس مهمّ ارزنهٔ الروم (در قلمرو عثمانی) به دفاع از حقوق ملی و سـرحدّی کشورمان بپردازد، سفیر روس در اسلامبول (بوتینف) در نامه به همتای روسی خود در ایران (کنت مدم)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۸۴۳، به «شرافت اخلاق و استعدادهای برجسته میرزا تقی خان» تصریح کرد.(۳)

ص: ۱۹

۱- . بـدین گـونه، امیر، هم از موضوع «جزیه» (مالیـات سـرانه ای که حکومت اسـلامی از اهـل کتـاب می گیرد) نمی گـذرد و هم، مواظبت دارد که جان و مال و امنیت آنان، پایمال ظلم اهل دیوان نشود.

۲- . برای متن نامه ها ر.ک: «غروب امیر»، همان، صص ۵۱ ۵۲ .

۳- . امیرکبیر و ایران، ص ۷۱.

چنانکه رابرت کرزن (دبیر نمایندگی انگلیس در آن مذاکرات) نیز رفتار پسندیده و ادب و آداب دانی امیر را می ستود.(۱)

به نوشته دکتر آدمیت: «در واقع عدالت پرستی یکی از فضایل اخلاقی امیر بود. کاردار انگلیس [کلنل فرانت] نیز می نویسد": امیرنظام مردی است دادگر، و خیرخواه صمیمی وطنش ("نامه فرانت به پالمرستون، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹)».(۲) آدمیت ضمن اشاره به عدم رغبت امیر به ظلم و خشونت دولتمردان نسبت به مردم، می نویسد: «شاخص روح دولت میرزا تقی خان دستوری است که راجع به قانون مالیات در ۲۸ ذیقعده ۱۲۶۷ به حاکم گیلان فرستاد: عدالت را " فرض حکومتی "بشناسید، مراقبت نمایید که" احقاق حق بشود، اغماض و چشم پوشی ابداً در میان نباشد که خلاف رضای خدا و مغایر عدالت است... منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابته و رفاهیّت و آسودگی مردم خواهید نمود»."(۳)

بی جهت نیست که کلنل شیل، وزیر مختار بریتانیا در ایران، در نامه به امیر (مورخ ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶) نوشت: «دوستدار خود می داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند، و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکّام برطرف سازند».(۴)

آری، امیر، با همگان روادار و اهل مدارا بود، اما البته حساب آشوبگرانی را که وحدت ملی و کیان سیاسی و تمامیت ارضی کشور را به خطر می افکندند (خواه شاهزاده پرادعای قجر: حسن خان سالار باشد(۵)

ص: ۲۰

۱- . تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۴۱، به نقل از کتاب کرزن: یک سال در ارزنهٔ الروم.

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۳۰۸.

۳- . همان، صص ۳۱۶۳۱۷.

۴- . همان، ص ۳۱۸.

۵- . درباره شورش مسلحانه سالار بر ضدّ حکومت مرکزی در خراسان ر.ک: میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال آشتیانی، صص ۱۱۵ به بعد؛ «فتنه سالار در خراسان و نقش بیگانگان در آن»، محمد نبی سلیم، مندرج در: گنجینه اسناد، سال ۹، دفتر ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، شماره مسلسل ۳۵ و ۳۶، صص ۲۰۲۳.

، و خواه حسین بشرویه ای و محمدعلی زنجانی و یحیی دارابی) از توده ملت جدا می ساخت و با آنان بدان گونه برخورد می کرد که حفظ کشور در آن شرایط خطیر و شکننده تاریخی، و گرفتن بهانه تجاوز از دشمنان طماع و زورمند خارجی، اقتضا داشت.

جان کلام را آقای مرسلوند بخوبی آورده است: امیر، به رغم «مدارای دینی» با اقلیتهای رسمی، «در برخورد با دین آوران جدید، یعنی سید علی محمد باب و پیروانش، هیچ گونه نرمش و مدارایی از خود نشان نداد. او با دین آوری به مقابله برخاست، زیرا که آن را مغایر با وحدت ملی و استقلال ایران می دانست».(۱)

۵ . نقش بی بدیل امیر در سرکوب شورش بابیه

از نابختیاریها و بدشانسیهای بابیان و بهائیان، یکی نیز آن است که تاریخ، اعدام باب و سرکوب قیام پیروانش در دوران قاجار را عمدتاً به پای شادروان امیرکبیر، این رادمرد ایران دوست و اصلاحگر، می نویسد!

مهدی بامداد، پس از شرح اقدام قاطع و موفق امیر در سرکوبی فتنه حسن خان سالار (والی متمرّد و تجزیه طلب خراسان) می نویسد:

پس از فرونشاندن شورش سالار، کار دوم امیرکبیر قلع و قمع بابیها یعنی پیروان میرزا علی محمد شیرازی در مازندران نیریز و زنجان بود. در این باب، ظهورالحق (کتابی است منسوب به بهائیها از فِرَق بابیه) می نویسد: «با قهّاریّت تامّه به اطفاء انوار این امر و اعدام بابیه پرداخت».

در سال دویم صدارت خود به غائله مازندران (قلعه طبرسی) که سنگر و مأمن بابیان به سرکردگی ملا حسین بشرویه ای و ملا محمدعلی قدوس بود پایان داد و در همین سال نیز به قیام آخوند ملا محمدعلی حجت که در زنجان برپا شده بود بکلی خاتمه داد. در سال سوم صدارت، آشوب نیریز را که به پیشوایی و سرکردگی سید یحیی دارابی در آنجا ایجاد شده بود دفع نمود و ضمناً میرزا علی محمد شیرازی را نیز از بین برد. کارهای امیرکبیر را در مدت صدارتش می توان به این قرار خلاصه نمود:

ص: ۲۱

۱- . «غروب امیر»، همان، ص ۵۲ .

۱. وارد کردن ناصرالدین شاه به تهران به خوبی و آرامی.

۲. اصلاح امور مالیاتی ارتش تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی.

۳. قلع و قمع حسن خان سالار در خراسان.

۴. فرونشاندن انقلاب بابیان.

۵ . برافراشتن بیرق ایران را در ممالک خارجه. چه در صورت عدم موافقت، تهدید به مقابله به مثل کرد.

۶ . بنا و تأسیس دارالفنون.

۷. ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه در سال ۱۲۶۷ه.ق...(۱)

همو، با اشاره به «شورشها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در نقاط مختلف کشور می نویسد: «اگر عُرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت میرزا تقی خان امیرکبیر در امور نبود، غائله و دامنه شورشها به این زودیها خاموش نمی شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می گردید».(۲)

دکتر عبدالحسین نوایی نیز نقش امیر را در قلع و قمع آشوب بابیه، بسیار تعیین کننده می داند: «میرزا تقی خان یکی از کسانی است که در رفع غائله بابیه زحمات فراوانی کشیده و شاید اگر او بر سر کار نبود، به این زودی این فتنه عظیم از میان نمی رفت. وی با کفایتی تمام، غائله شیخ طبرسی را خاتمه داد و در سال دوم هفت نفر از زعماء آنها را در طهران از میان برداشت و با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و نیریز، بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جایگیر گردد. اما مرگ نابهنگام او، موجب امیدواری بابیها شد و تصور کردند که دیگر میدان باز شده و راه هموار. به همین جهات... تصمیم گرفتندشاه را که در نیاوران بود به قتل برسانند و در میانه آشوبی که از این قبیل وقایع در آن روزگار معمولاً برپا می شد، در طهران بابیه ادارات دولتی را تصرف کنند و زمام مملکت را در دست گیرند» که البته با نجات شاه از ترور، و قاطعیت او در تعقیب و مجازات قاتلین، این توطئه خنثی گشت...».(۳)

ص: ۲۲

۱- . شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۱/۲۱۳.

۲- . همان، ۲/۴۸۱۴۸۲.

۳- . فتنه باب، اعتضادالسلطنه، بخش تعلیقات و توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۲۰۰. درباره جدیت و اهتمام شگرف، و «شدت عمل» امیرکبیر در سرکوب غائله بابیه و اعدام باب، همچنین، ر.ک: باب کیست و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، ص ۸۴؛ تاریخ جامع بهائیت نو ماسونی، بهرام افراسیابی، ۲۳۰ به بعد. نامه تند و تهدید آمیز امیرکبیر، در جریان آشوب بابیان در زنجان، به ظفرالدوله مبنی بر عدم اهمال و غفلت درباره ملاـ محمدعلی زنجانی پیشوای آشوبگران، به روشنی حاکی از جدیت و اهتمام شگرف، و «شدت عمل» وی در پایان دادن به غائله بابیه است. در این نامه می خوانیم: «هو، عالی جاها، دوست عزیزا، مبادا اهمال و

غفلتی درباره ملا محمدعلی ملعون اتفاق افتد که مجال فرار و فرصت استخلاص پیدا نماید. باید کشته یا زنده او مسلماً در دست باشد و الا بالصراحه می نویسم که آن عالی جاه یا مقرِّبَیِ الخاقان امیر اصلان خان حاکم خمسه و محمدخان میر پنجه مقصر و مجرم خواهند بود و در حضور همایون از این تقصیر بزرگ بهیچوجه گذشت نخواهد شد. از حالا ـ به آن عالی جاه نوشتم و به عالی جاهان مشارٌ الیهما نیز اعلام کردم که احتیاط خود را نگهدارند و الا یقیناً مقصر و مجرم خواهند گشت. زیاده حاجت تأکید نیست. والسلام. پشت پاکت: مُهر چهار گوش امیر با نقش «لااله الا اللّه الملک الحق المبین، عبده محمدتقی» اسناد و نامه های امیرکبیر، تدوین و نگارش سید علی آل داود، ص ۱۰۳.

امیرکبیر، حسینعلی بهاء را نیز در ۱۲۶۷ به کربلا تبعید کرد.(۱) به نوشته شوقی افندی: امیرکبیر که از «نفوذ» بهاء میان بابیان «هراس داشت، پیوسته اقدامات» وی «را مورد تنقید قرار می داد و در محافل و مجالس» زبان به طعن وی «می گشود... این بود که در آن لحظات حساس از» بهاء «صریحاً درخواست» کرد که به کربلا برود.(۲)

تبعید بهاء، پس از آن بود که بابیان در صدد ترور امیر برآمدند، و البته «نقشه آنها پیش از آنکه قوامی بگیرد کشف شد و مقصران دستگیر... [و]هفت تن از ایشان» به قتل رسیدند(۳) و بهاء نیز (که از سران بابیه محسوب می شد) از ایران اخراج شد. گفتنی است یکی از آن هفت تن، حاجی سید علی تاجر شیرازی (دایی و شوهر خواهر مادری زن علی محمد باب، و سرپرست وی در دوران کودکی)(۴) بود که به اتهام همدستی با بابیان در توطئه ترور امیر، دستگیر شد و، به علت عدم اظهار ندامت و توبه، به مجازات رسید.(۵)

ص: ۲۳

۱- . قرن بدیع، شوقی افندی، ۱/ ۳۱۵۳۱۶؛ مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، عبدالحمید اشراق خاوری، صص ۵۸۴ ۵۸۵ ؛ رحیق مختوم، از همو، ۱/۵۶ ؛ ظهورالحق، ۳/۲۱۱؛ بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، ص ۸۷ .

۲- . ر.ک: قرن بدیع، ۱/ ۳۱۵۳۱۶.

۳- . تاریخ ایران دوره قاجاریه، رابرت گرنت واتسون، ترجمه ع. وحید مازندرانی، ص ۳۵۸. شرح ماجرا در کتاب فتنه باب، نوشته اعتضادالسلطنه، چاپ عبدالحسین نوایی، ص ۹۵ به بعد، آمده است.

۴- . ظهورالحق، اسداللّه مازندرانی، ۳/۲۲۲.

۵- . ظهورالحق، همان؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۳۸۱.

بر این طومار بایستی نام قرهٔ العین را نیز افزود. قرهٔ العین (زرین تاج قزوینی)، از به اصطلاح «حروف حیّ» باب و سران تندرو بابیه در زمان ناصرالدین شاه بود که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره کاملاً بزک شده و عریان به میان مردان بابی و همخوابی اش با سران بابیه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بَدَشت یاد می شود)(۱) ثبت تاریخ است و حتی مورخین بابی و بهائی نیز بدان اشاره دارند.(۲) به قول کسروی: خروج قرهٔ العین «از خانه شوهر و همراهیش با مردان و آن داستان بدشت که خود بهائیان پوشیده نداشته اند، دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان. این است در کتابها دیده می شود که خواهر عبدالبهاء که بهائیان او را همپای فاطمه زهرای شیعیان می شمارند در نامه خود به بهائیان تهران چنین نوشته ": قرهٔ العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کلّه مردم نمی توانیم بدرآوریم». "(۳)

به نوشته منابع بهائی: امیرکبیر در آن ایام، «جداً مصمم گشت که طاهره [قرهٔ العین] را به هر قیمت هست بیابد و مقتول نماید». در این راستا، زمانی که در ربیع الثانی ۱۲۶۶ق به وی خبر رسید که قرهٔ العین در روستای «واز» (از دهستان نائیج در منطقه نور مازندران) مخفی شده است، «فوراً دستور» داد «که مأمورین مخصوص... به واز رفته، طاهره را اسیر» کنند. پیرو این فرمان، قرهٔ العین بازداشت و به تهران اعزام شد و در خانه محمودخان کلانتر حبس گردید.(۴)

ص: ۲۴

۱- . برای شرح ماجرا ر.ک، ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، لسان الملک سپهر، ۳/۲۱۹۲۲۰ و ۲۳۹؛ فتنه باب، اعتضادالسلطنه، تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص ۱۷۸۱۸۷؛ قرهٔ العین، درآمدی بر تاریخ بی حجابی در ایران، سینا واحد، ص ۱۳ به بعد.

۲- . ر.ک: الکواکب الدریهٔ، عبدالحسین آواره، صص ۶۴ ۶۵ به نقل از اسداللّه مازندرانی در تاریخ ظهورالحق، ج ۳؛ طاهره قرّهٔ العین، حسام بقایی (به نقل از: عباس افندی)؛ مطالع الانوار، عبدالحمید اشراق خاوری، صص ۲۹۴۳۰۱؛ حضرت بهاءاللّه، محمدعلی فیضی، صص ۴۱۴۲. در مورد قرهٔ العین و بهائیها، همچنین ر.ک: فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۳/۱۰۷ به بعد.

۳- . بهائیگری، ص ۸۵ .

۴- . حضرت طاهره، نصرت اللّه محمدحسینی، ص ۲۹۱.

«محمودخان کلانتر به توصیه امیرکبیر دستور داده بود که مأموران بر حرکات طاهره نظارت نمایند و هرگز اجازه ندهند که کاغذ و قلم نزدش باشد».(۱)

امیر، کسانی را نیز (به ویژه از میان دولتیان و درباریان) که می فهمید با بابیها دوستی و «حشر و نشر» دارند، مورد ملامت و مؤاخذه شدید قرار می داد، چنانکه در مورد اعتضادالسلطنه (شاهزاده قاجار و جزء باند مهد علیا و میرزا آقاخان بر ضدّ امیر)(۲) چنین کرد و با فشار بر او، اعضای شبکه ترور بابیان (به ریاست شیخ علی عظیم) را مورد شناسایی و تعقیب قرار داد و بعضی از آنها را به محبس کشید.(۳)

جالب است که، حواریون و یاران باوفای امیر نیز نظیر آیت اللّه حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصیّ امیر)، میرزا هاشم طباطبایی (منشی مخصوص و محرم راز امیر)، سردار مکری (داماد امیر)، مؤتمن الملک انصاری (کاتب سرّ امیر و وزیر خارجه ناصرالدین شاه به سفارش امیر) و... نیز سخت با بابیه و بهائیه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند، که شرح آن، در ادامه همین مقال، فصل مربوط به مبارزات یاران امیر با باب و بهاء، خواهد آمد.

ص: ۲۵

۱- . همان، ص ۲۹۴.

۲- . مجله یادگار، مدیر: عباس اقبال آشتیانی، سال ۲، ش ۱؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲/۴۴۲ و ۴۴۳؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، صص ۳۱ و ۴۲.

۳- . اعتضادالسلطنه، در اثر مشهور خویش، المتنبئین، ماجرای دوستی با بابیان، و برخورد امیر با خویش را شرح داده است. ر.ک: فتنه باب، چاپ عبدالحسین نوایی و نیز امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۴۵ و ۳۴۸.

بی جهت نیست که، با عزل و قتل امیر کبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بابیان باز شد و میدان را تا آنجا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام)شاه نیز پیش رفتند.

سخن دکتر نوایی را پیش از این آوردیم(۱)، عباس امانت (مورخ بهائی مآب) می نویسد: «بابیان، پس از شکستهای فجیع در مبارزات قلعه طبرسی و در شهرهای نیریز و زنجان، و متعاقباً اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند».(۲) سلیمان خان تبریزی، از عناصر اولیه و مهمّ بابیه است که در جریان ترور نافرجام ناصرالدین شاه دستگیر و به قتل رسید. وی پس از عزل و تبعید امیرکبیر به کاشان، در نامه ای خطاب به سید جواد کربلایی (از بابیان اولیه) نوشت:

امیرنظام بحمداللّه تمام شد؛ معزول ابدی گردید. الآن در باغ فین کاشان محبوس است. میرزا آقاخان اعتمادالدوله وزیر و صدراعظم گردید. ان شاءاللّه امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جناب ایشان [= حسینعلی بهاء] باید خیلی زود تشریف فرما شوند که وجود مبارك ایشان مثمر ثمر است.(۳)

سلیمان خان، این اشراف زاده تبریزی(۴)، از شاگردان سید کاظم رشتی و از مبلغان بی پروای بابیه بود.(۵)

ص: ۲۶

۱- . فتنه باب، همان، بخش تعلیقات و توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۲۰۰.

۲- . قبله عالم، ص ۲۸۷.

۳- . عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۴۹۳.

۴- . ظهورالحق، ۳/۲۳؛ تاریخ شهدای امر، وقایع طهران، محمدعلی ملك خسروی، ص ۲۲۶.

۵- . ظهورالحق، ۳/۲۳؛ تاریخ شهدای امر وقایع طهران، ص ۲۲۷.

خانه اش در پایتخت، مرکز رفت و آمد و تجمع بابیان محسوب می شد و خود «یکی از رجال نامی و مشهور» فرقه بابیه «محسوب و از فدائیان» باب «به شمار می رفت».(۱) پدرش، یحیی خان، از دولتمردان شاخص قاجار و پیشخدمت عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه و بعداً محمدشاه قاجار بود که با مهد علیا (مادر ناصرالدین شاه) نیز قرابت داشت.(۲) سلیمان خان، طبق نوشته منابع بهائی: با حسینعلی بهاء ارتباط و نسبت به وی ارادت داشت.(۳)

میرزا آقاخان نوری، پس از اطلاع از تصمیم امیرکبیر به اعدام باب، موضوع را به بهاء اطلاع داد و بهاء هم سلیمان را برای نجات باب و گریزاندن وی از دست مأموران به تبریز فرستاد، که البته سلیمان دیر رسید و باب را اعدام کرده بودند، ولی وی باز هم بیکار ننشست و جسد باب را از خندق اطراف شهر ربود.(۴) سلیمان خان در ماجرای ترور نافرجام ناصرالدین شاه (شوال ۱۲۶۸ق) در تهران دستگیر و اعدام گردید.

چنین کسی (در نامه به جواد کربلایی) با چنان غیظی از امیر یاد می کند و روی کار آمدن میرزا آقاخان (جانشین انگلوفیل امیر) را مایه بهبود کار بابیان می شمارد.

باید گفت، نه تنها با اخراج امیر از صحنه، میدان برای تنفس مجدد بابیان باز شد، اصولاً جانشین امیر، میرزا آقاخان نوری (که «تحت الحمایه» انگلیسیها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء که توسط امیرکبیر به عراق تبعید شده بود رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را توسط برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و بگیر بگیر افراد، در مقام مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با ترویستها بود) برآمد، که البته بهاء با احساس خطر شدید، پیشنهاد میرزا آقاخان را نپذیرفته و خود را به خانه فامیل نزدیکش: میرزا مجید آهی رساند که منشی سفارت روسیه بود(۵)

ص: ۲۷

۱- . تاریخ شهدای امر...، ص ۲۳۳.

۲- . همان، ص ۲۲۶.

۳- . همان، ص ۲۲۸؛ ظهورالحق، ۳/۲۳.

۴- . تاریخ شهدای امر...، صص ۲۳۵۲۳۶؛ ظهورالحق، ۳/ ۲۵.

۵- . ر.ک: قبله عالم، صص ۲۸۸۲۸۹؛ عهد اعلی...، صص ۴۹۳۴۹۴. نیز ر.ک: توضیحات و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب فتنه باب، صص ۲۰۰۲۰۱.

و سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) نیز بهاء را تحت حمایت آشکار و پیگیر خویش قرار داد.(۱)

نقش بی بـدیل امیر در سرکوب فتنه بـاب، مورد تأییـد و تصـریح مورخـان بـابی و بهائی نیز هست: نورالـدین چهاردهی، شخصـیت پراطلاـع از بـابیت و بهـائیت، می نویسـد: «این نـاچیز از بزرگـان ازلیهـا و بهائیهـا شـنیده است که بـاب و افراد حروف حی [= یاران برجسته باب]همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان [نموده]بودند و اگر میرزا تقی خان امیرکبیر نبود مسلّماً به مقصود خود می رسیدند».(۲)

سخنان چهاردهی، کاملاً توسط مورخان مشهور بهائی تأیید می شود، که ذیلاً به مواردی از آن اشاره می کنیم:

شوقی افنـدی، پیشوای بهائیت، در کتاب قرن بدیع، با اشاره به کسانی چون امیر و ناصـرالدین شاه می نویسد: «دو پادشاه قاجار و دو وزیر غـدار [مقصود، حـاجی میرزا آقاسـی و امیرکبیر است] به نهـایت بغض و عـدوان قیام کردنـد و به معاضـدت و همراهی علما و پشتیبانی قاطبه ملت و هیبت و صولت قوای عسکریه بر قلع و قمع این فئه مظلومه کمر همت بستند».(۳) نبیل زرندی (نویسنده مشهور بهائی) می نویسـد: «...میرزا تقی خان امیر نظام که صدراعظم ایران بود... در مدت سه سال صدارت خود با تمام قوی کوشـید تا نور الهی را خاموش نمایـد و امر باب را از روی زمین محو و نابود سازد. برای نیل به این مقصود، اقدام به ظلمی عجیب کرد و آن امر به قتل سیّد باب بود که به فرمان او انجام گرفت، ولی عاقبت جز خُسران ثمری از رفتار ناهنجار خویش نگرفت».(۴)

ص: ۲۸

۱- . تاریخ معاصـر ایران: شـرح مفصل و مسـتند ماجرای حمایت سـفیر روسـیه از بهاء، در بخش مربوط به پیوند بهائیت و امپراتوری روس تزاری از مجموعه حاضر، فصل: پیوند دیرین و دیرپای حسینعلی بهاء با روسیه، آمده است.

۲- . باب کیست و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، صص ۸۴ ۸۵ .

۳- . قرن بدیع، ۱/۵۳ .

۴- . مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۵۸۹ .

سپس با اشاره به اقدام قاطع امیر در سالهای اول و دوم صدارت خویش به سرکوبی آشوبهای بابیه در مازندران و نیریز و زنجان می افزاید: «این وقایع سبب شد که مردم در هر شهر و بلد اقتدا به وزیر شریر نموده به اذیت و آزار اهل ایمان پرداختند...».(۱)

امیر، با قاطعیتی که در سرکوب غائله بابیان و اعدام رهبر آنها نشان داد، عملاً نقطه پایانی بر جولان این گروه در ایران گذاشت و اگر بعد از امیر، تبانی میرزا آقاخان نوری (صدراعظم انگلوفیل ناصرالدین شاه) با حسینعلی بهاء و حمایت جدّی سفیر روسیه (دالگورکی) از بهاء نبود، شاید اثری از این گروه باقی نمانده بود.(۲)

محمدعلی فیضی، مورخ مشهور بهائی، با اشاره به شورش بابیان در نقاط مختلف ایران در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر می نویسد: «امیرکبیر چون به مقام صدارت رسید و جمیع امور را در قبضه اقتدار و تسلط شخصی خود گرفت، از سیاست رِفق و مدارای دوره محمدشاه و صدارت حاجی [میرزا آقاسی] که به نظر او در امر حضرت باب مسامحه و مساهله نموده اند ناراضی و نگران گردیده، سیاست و روش خود را در برابر این نهضت روحانی بر شدت عمل گذاشته و مصمم گردید که با اِعمال زور و قدرت در همه جا، پیروان این امر را از میان برداشته قلع و قمع نماید. لذا در قضایای» آشوب بابیان به رهبری ملاحسین بشرویه ای در قلعه شیخ طبرسی مازندران و سید یحیی کشفی در نیریز و ملا محمدعلی حجت در زنجان «به تجهیز سپاه پرداخت و در پایتخت نیز هر جا اجتماعی از مؤمنین بود متفرق نموده عده ای را به قتل رسانید...». با این حال به آنچه گفته شد اکتفا نکرد و اندیشه خاتمه دادن به حیات این فرقه، «امیر مغرور را بر آن واداشت که به انعدام مؤسس و موجد این امر... تصمیم بگیرد تا به تصور... خود درخت را از ریشه برکنده باشد». بدین منظور نیز باب را از زندان چهریق به تبریز آورده و با دستور اکید خود، زمینه اعدام باب را فراهم ساخت.(۳)

ص: ۲۹

۱- . همان، ص ۵۹۰ . نیز ر.ک: همان، صص ۴۹۳۴۹۷، ۵۱۲ ۵۱۳ .

۲- . بیانی از این واقعیت را به نحو تلویحی در کلام اسداللّه مازندرانی (مورخ و مبلغ سرشناس بهائی) می یابیم که از قول عباس افندی نقل می کند که: «اگر جمال ابهی [= بهاء] طلوع نمی کرد، امر نقطه اولی [= باب] از میان رفته بود» (ظهورالحق، ج ۸ ، قسمت ۲، ص ۸۴۸).

۳- . حضرت نقطه اولی ۱۲۳۵۱۲۶۶ هجری / ۱۸۱۹۱۸۵۰ میلادی، صص ۳۱۵۳۱۶ و بعد.

سنخ این اظهارات را در آثار دیگر مورخان شاخص بهائی (نظیر اسداللّه مازندرانی) و حتی عباس افندی (پیشوای بهائیت) نیز مشاهده می کنیم.(۱) به قول ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، مورخان بهائی معاصر: «میرزا تقی خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع [= بهائیت]شمرده می شود».(۲)

۶. راز برخورد قاطع امیر با آشوبگران بابی

رمز قاطعیت امیر در سرکوب شورش بابیان، چه بود؟ پاسخ این سؤال، کاملاً روشن است:

امیر به همان دلیل، در سرکوب بابیان پای می فشرد، که در قلع و قمع فتنه سالار در خراسان، و مقابله با دخالتها و تحکمات بیگانگان در کشور، جدّی و پیگیر بود. زیرا او این شورشها را، اولاً موجب وارد شدن آسیبها و خسارتهای هنگفت مالی و جانی به ملت و کشور می دید و به عنوان عالی ترین مقام مسئول کشور (پس از شاه)، خود را موظف می شمرد که مانع هرگونه آسیب و خسارت به کشور و ملت باشد. ثانیاً (که مهم تر از اوّلی است) شورشهای یادشده را عملاًـ بهانه و زمینه ای برای دخالت و تجاوز همسایگان طماع، سلطه جو و مترصّد ایران (روس و انگلیس) به این مرز و بوم می انگاشت، و این خطر، به ویژه، چیزی نبود که امیر (و هیچ انسانِ عاقلِ ایران دوست دیگر) نسبت بدان بی تفاوت بنشیند و با جدّیت، در مقام حلّ و رفع زمینه ها و عوامل آن برنیاید. ثالثاً امیر، مجدّانه در پی انجام اصلاحات سیاسی اجتماعی اقتصادی و نظامی در کشور بود، و این امر، فضایی آرام و بدور از شورش و غوغا می طلبید، و آرامش و امنیت این سرزمین، با آشوبها آن هم آشوبهای مسلّحانه و براندازانه قابل جمع نبود. لاجرم بایستی هرچه زودتر به آشوبها و فتنه های زیانبار در کشور خاتمه داده می شد تا امکان انجام اصلاحات لازمه فراهم آید.

ص: ۳۰

۱- . ر.ک: ظهورالحق، ۳/۲۱۰۲۱۲؛ مقاله شخصی سیاح...، صص ۳۴۳۷ و ۴۴ ۴۸. اسداللّه مازندرانی در ظهورالحق ج ۳، ص ۲۱۲ ضمن بیان این نکته که: امیر «با قهاریّت تامّه به اطفاء انوار این امر و اعدام بابیه پرداخت» (ص ۲۱۰) می نویسد: «میرزا تقی خان و ناصرالدین شاه و سعید العلماء بارفروشی نزد طائفه بابیه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته، رجعت اعداء و قاتلین ائمه هدی [!] به شمار آمدند».

۲- . دیانت بهائی آیین فراگیر جهانی، ترجمه پریوش سمندی و...، بخش پی نوشتهای آخر کتاب، ص ۲۴.

در مروری بر تاریخ ایران آن روزگار، به هر سه وجهِ مسئله (که برخورد واقع بینانه / حکیمانه امیر با آشوبهای وقت کشور از جمله، آشوب بابیان را رقم زد) بر می خوریم:

در مورد وجه اول (یعنی خسارت هنگفت آشوب بابیها به کشور) سخن شوقی افندی (پیشوای بهائیان) درخور ملاحظه و دقت است که می نویسد: امیرکبیر که از «نفوذ» حسینعلی بهاء در بین بابیان «هراس داشت، پیوسته اقدامات» وی «را مورد تنقید قرار می داد و در محافل و مجالس» زبان به طعن وی می گشود، «چنانکه وقتی، در حضور جمعی از رجال و اکابر مملکت اظهار داشت که در اثر عملیات ایشان، پنج کرور به خزانه مملکت خسارت وارد آمده است» و به همین دلیل نیز بهاء را به کربلا تبعید کرد.(۱)

وجه دوم مسئله (یعنی، آسیبهای احتمالی آشوب بابیه، در صورت بقا و رشد، به استقلال و تمامیت ارضی کشور) نیز از پرده تاریخی زیر معلوم می شود: کلنل شیل، به عنوان وزیر مختار ماجراجو و فتنه گر بریتانیا در زمان امیر، برای آگاهان به تاریخ ایران در عصر قاجار، چهره ای آشنا است. شیل، زمانی که در سال ۱۲۶۵ق از لندن به عزم تهران روانه شد، به دستور وزارت خارجه بریتانیا، در ورشو با تزار روسیه (نیکولای اول) و صدراعظم وی (نسلرود) دیدار کرد و پیرامون سیاست مشترک لندن و پترزبورگ به گفت و گو نشست. طبق گزارشی که شیل از این رویداد به وزیر خارجه لندن نوشته است، در آن گفت و گو، نسلرود گزارشی را به دست شیل داد که پرنس دالگورکی (وزیر مختار روسیه در ایران) در ۲۳ ژوئیه ۱۸۴۹ به صدراعظم روسیه نوشته و در آن آمده بود: دولت روسیه «تصمیم دارد هرگاه در ایالت آذربایجان اغتشاشی درگیرد، دخالت نظامی کند». دیگر آنکه انتصاب حمزه میرزا حشمت الدوله از سوی امیر به حکومت آذربایجان، بدون جلب دالگورکی انجام گرفته بود و این امر، خشم و شکایت سفیر روسیه را برانگیخته بود.(۲)

ص: ۳۱

۱- . ر.ک: قرن بدیع، ۱/ ۳۱۵۳۱۶.

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۴۶۴.

با توجه به این سیاست شیطانی روسهای تزاری، طبیعی است که امیر می بایستی نسبت به هرگونه آشوب افکنی در کشور، سخت حساس بوده و سریعاً و قویّاً به سرکوب آن اقدام کند.

علاوه بر این، امیرکبیر شواهدی در دست داشت که نشان می داد سفارتخانه های خارجی در کشور (به ویژه سفارت روسیه) با سران بابیه در ارتباط بوده و از آنها پشتیبانی می کنند. نامه نگاری ملا محمدعلی زنجانی (رهبر شورش بابیه در زنجان) به سفرای خارجی و وعده او به اتباعش مبنی بر آمدن امپراتور روسیه به حمایت آنها، اعتراض سفرای خارجی به امیر بابت برخورد قاطع وی با آشوبگران بابی و تلاش (نافرجام) آنها برای جلوگیری از اعدام باب، تماس کنسول روسیه در تبریز پس از قتل باب با منشی و دستیار وی (سید حسین یزدی) که به دستگیری و حبس شدید یزدی توسط مأموران امیر در تهران انجامید(۱)، جلوه هایی از این امر بود که امیر هشیار و تیزبین، در آینه آنها، به روشنی، توطئه مرموز دشمن را در ممانعت از ریشه کن شدن غائله بابیه و ماهی گرفتن از آب گل آلود، برمی خواند.

بر دو وجه یادشده، وجه سومی را نیز باید افزود که همان، عدم امکان انجام اصلاحات لازمه مدّ نظر امیر (در عرصه های گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی، قضایی و...) در کشور با وجود تداوم و توسعه آشوبها است.

جالب است که اعتراف به هر سه وجه ماجرا را به خوبی می توان در کلام عباس امانت (مورخ بهائی مآب) ردیابی کرد. گفتنی است که این مورخ بهائی تبار، از یکسو، به دلایل مختلف (از آن جمله: شأن و جایگاه علمی خود در دانشگاهای غربی) «تبعیت دربست و مطلق» از ادبیات و رویکردِ صد در صد «تبلیغاتی و فِرقَوی» تشکیلات بهائیت به تاریخ را برنمی تابد و به همین دلیل، از قرار مسموع، مورد عتاب و خطاب آن تشکیلات قرار دارد، و از دیگر سو، هنوز نتوانسته گریبان خود را به طور کامل از تعصبات پنهان و آشکار بهائیگری، رها و آزاد ساخته و در نبرد «آزاداندیشی» با «تعصبات خشک و غیرمنطقی»، یکسره جانب حقیقت را بگیرد، و لذا رسوبات تعصب، جای جای در کلامش بروز و ظهور می یابد و مغناطیس تعصب، عقربه حقیقت یاب ذهن او را به چپ و راست منحرف می سازد. این است که وی را در آثارش، به ویژه در کتاب قبله عالم، همواره میان اعتراف به بخشی از حقیقت، و تحریف بخش دیگر آن، در تذبذب و نوسان می بینیم، و به هر حال، به پاس همین مقدار از چالش با جزمیّت فرمایشی، برایش از حضرت باری، طلب هدایت داریم.(۲)

ص: ۳۲

۱- . تاریخ معاصر ایران: برای شرح مستند مطالب فوق ر.ک: بخش مربوط به پیوند بهائیت و امپراتوری روس تزاری از مجموعه حاضر در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۴۹.

۲- . تاریخ معاصر ایران: در مورد امانت، و بررسی دیدگاههای او درباره باب و امیرکبیر ر.ک: مقاله «علی محمد باب؛ از چالشهای فرار تا توبه و تکذیب ادعا» در مجموعه حاضر، فصل: «داستان محاکمه باب توسط علما از زبان یک مورخ بهائی مآب»، و نیز مقاله آقای مسعود رضایی، با عنوان " «قبله نما "و " مغناطیس تعصب»، "مندرج در مجله زمانه، ش ۶۱، مهر ۱۳۸۶، صص ۹۴۱۰۱.

بـاری، آقـای امـانت، تفویض قـدرت و اختیـارات کامل از سوی ناصـرالدین شاه در آغاز سـلطنت خویش به امیر را، به دلیل «وضـع بحرانی مملکت»، «تـا انـدازه زیـادی جـایز» می شـمارد و در توضـیح این وضـعیت بحرانی (بـا اسـتناد به گزارش کسـانی چون کلنل فرانت، نماینده بریتانیا در تهران) چنین می نویسد:

سیزده سال حکومت [حاجی میرزا] آقاسی بر کسری بودجه دولت بیش از حدّ متعارف افزوده بود، ناتوانی در جمع آوری مالیاتها و لشکرکشیهای پیاپیْ خزانه دولت را تهی ساخته بود، و دیوانیانِ بی مواجب و بی کفایت با مداخل و اخّاذی بار خود را می بستند.

«آشفتگی غیر قابل وصف» دستگاه حکومت، پا به پای «حرص مال و شهوت قدرتِ» آقاسی و نیز «نابخردی اعمال، خشونت زبان، و بی معنـاییِ اسـتدلالِ او»، نه تنهـا بی اعتمـادی فراوان «در میان اعضای دون رتبه دولت» به وجود آورده بلکه نارضایی مردم را هم به مرز خطرناکی رسانده بود.

آقاسـی به محمـدشاه محتضـر اطمینـان داده بود که «در حـالی که تمامی اروپا را انقلاب در هم نوردیـده» مملکت وی غرق آرامش است. ولی هنوز دو ماه نگذشـته روح شورش عمومی چنان تشدید یافته بود که حتی فرانت خوش بین، نگران از آشوبهای جاری در ولایـات، نـاگزیر پیش بینی کرد چنـانچه امیرنظـام موفق نشود شورشـها را بخوابانـد، هرج و مرج متعاقب و دخالت خارجی «چه بسا منجر به برافتادن دودمان کنونی» و تجزیه و تلاشی ایران گردد.(۱)

نکته جـالب، اعترافی است که عبـاس امـانت، صـریحاً در جمله اخیر، به خطرسـاز بودن آشوب بابیـان در آن وانفسا برای اسـتقلال و تمامیت ارضـی ایران دارد. وی در ادامه سـخنان فوق می افزایـد: «خطر یک چنین انقلاب شدید ضدّ قاجار، با در نظر گرفتن سـختی طغیان دَوَلّو [= فتنه حسن خان سالار در خراسان]، دعاوی بهمن میرزای فراری [شاهزاده ایرانیِ حقوق بگیرِ روسها و کاندیدای آنها برای حکومت بر ایران]، و دورنمای بس وخیم سرکشـی هواداران باب که اکنون در نشو و نما بود، آن چنان چشـمگیر می نمود که توجه ناصرالدین شاه را هم جلب کرد...».(۲)

ص: ۳۳

۱- . قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، صص ۱۶۲۱۶۳.

۲- . همـان، ص ۱۶۳. آقـای امـانت، البته، ظـاهراً برای آنکه در این «اعتراف جبری» آبروی بابیـان شورشـگر، یا به قول او: «نهضـت باب»، بیش از حد نزد خوانندگان کتابش، «ملکوک و خدشه دار» نشود، به گونه ای حساب شده می کوشد که به جای تعبیر کشور یا ایران، از واژه هایی نظیر دودمان قاجار و تاج و تخت آن، سود جویـد. در حالی که حتی اگر به فرضْ هم آسـیب وارده از شورش بابیان را صـرفاً متوجه سلطنت قاجار و نه چیز دیگر بدانیم، با توجه به اینکه مسئولیت حکومت ایران را در آن تاریخ عملاً آن سلسله بر عهده داشت، پیدا است که تضـعیف (بی رویّه) حکومت مرکزی، آن هم به وسیله برخی «شورشها و اغتشاشات محلی» (و نه یک «جنبش فراگیر و هدفمنـد ملی و برخوردار از هـدایت و زعامت رهبران بصـیر، مسـتقل و پرنفوذ در میان عامّه ملت») در آن وانفسای طمع و تجـاوز بیگانگان تیزچنگ به کشورمان، و فرصت طلبی مـدّعیان قـدرت پرست و هرج و مرج طلب داخلی، نتیجه و ثمری جز همان «تجزیه و تلاشی ایران» به همراه نداشت...

این نویسنده بهائی مآب همچنین می نویسد:

«تـاج و تخت قاجـاریه را از آغـاز، دو خطر تهدیـد می کرد: نهضت بـاب، در عنـادِ آشـکار با نظام مـذهبی شـیعه، و، مآلاً با سازمان غیرمذهبی مملکت، رفته رفته تا اوانِ سـلطنت ناصـرالدین شاه به صورت جریانی انقلابی درآمده بود که در عرض دو سالِ بعدی در قیامهای پیاپی در مازندران، فارس و زنجان فوران یافت. از این گذشـته، طغیان خراسان (۱۲۶۴۱۲۶۷ه ق)، به سرکردگی حسن خان سالاـر دولّو، پسـر آصف الـدوله، و متحـدان کُرد و ترکمنش نشـانه آخرین انفجـار در منازعـات خونینِ درون ایل قاجار بود. گردن کشیهای کم اهمیتی هم در سایر ولایات رخ نمود، ولی به زودی خوابید. همین ناآرامیها و مبارزه با سالار و با نهضت بابیه در همین زمان، بود که منابع مالی و نظامی حکومت قاجار را به خود مشغول داشت.

[کلنـل]فرانت نوشت «توجه همه مملکت» به خراسـان و بعـد مازنـدران و زنجـان است، که در اوّلی طغیانِ سالار و در دو دیگر، دو قیـام عمـده بابیه در جریان بود. صـدراعظم به وزیر مختار بریتانیا گفت، اگر دولت نتوانـد آرامش برقرار سازد، او شـخصاً امیـدی به جمع آوری مرتّبِ مالیـات یـا اقبال مردم از اقـدامات اصـلاحی دیگر نـدارد».(۱) در واقع، «برنـامه امیرکـبیر... ایجـاد دولتی متمرکز، ثروتمنـد و لاـیق بـا قشونی نیرومنـد، دسـتگاه دیوانیِ گسترده، و سـیاست خـارجی مسـتقل بود. لاـجرم هر نوع خودمختاریِ نیروهای حاشیه ای و نیز هر نوع مخالفت سیاسی داخلی را تاب نمی آورد...».(۲)

آری، امیر، هشـیارانه و دلسوزانه، به آسـیبها و خطرات سـنگین شورشـها و آشوبهـای سیاسـی و نظـامی برای مُلـك و ملت توجه تـام داشت و عزم خویش را جزم کرده بود که با استفاده کامل و بهینه از ابزارها و امکانات موجود، نهال فتنه را هر جا که هست از ریشه برکَنَد، و چنین نیز کرد...

ص: ۳۴

۱- . همان، صص ۱۶۹۱۷۱.

۲- . همان، ص ۱۹۴.

بی گمان، مرحوم امیر، تاخت و تاز گروهی چون بابیه در کشور را (که عقایـد شـیعی او و انبوه هموطنانش را از بنیاد، به چالش می کشـید و علمای بزرگ تشیع نیز حکم به انحراف و ارتـداد آنان داده بودنـد) به لحاظ دینی و مـذهبی، به هیـچ روی بر نمی تافت و همچون هر ایرانی مسـلمان شـیعه، در مقام پاسـداری از کیان دین مبین، خود را ملزم به مقابله با این گروه «بدعتگزار» می دید. برای امیر، اما، مـدّعیات باب و آشوب اتباع وی در ایرانِ بحران زده آن روزگار، گذشـته از جهات دینی و شـرعی قضـیه، جنبه و بُعد مهمّ دیگری نیز داشت، و آن اینکه، امیر، به لحاظ جایگاه و مسـئولیت خطیر سیاسـی نظامی ای که (به عنوان صدراعظم کشور، و مسئول حفظ اسـتقلال و امنیت آن در آن شـرایط حساس و شکننده) داشت، جریان بابیگری، و اختلافها و آشوبهای گسترده و فزاینده ناشی از آن را، شدیداً مُخلّ امنیت جامعه و مضـرّ به استقلال و تمامیت کشور می دید و لاجرم از دیدگاه وی، هیچ راه و چاره معقولی جز پایان دادن به تعللها و تذبـذبهای (بعضاً مشـکوک و سؤال انگیزِ) حکومتگران پیشـین در برخورد با این پدیـده آشوب زا و اسـتقلال سوز، و قلع و قمع قاطعانه و سریع اساس آن، وجود نداشت.

نویسـندگان تاریـخ ایران کمبریـج، بـا اشـاره به شورش بابیان در زمان ناصـرالدین شاه در نقاط مختلف کشور می نویسـند: «در سال ۱۸۵۰ / ۱۲۲۹[شمسـی]، میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم اصلاح طلب مشهور، با امید به اینکه قیامهای مزبور را ریشه کن سازد، و بنا به دلایلی بیشتر سیاسی تا مذهبی، دستور داد باب را در تبریز اعدام کنند».(۱)

ص: ۳۵

۱- . سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، ص ۲۵۵.

فریدون آدمیت نیز، با برجسته سازی وجهِ «سیاسیِ» برخورد امیر با فتنه بابیه، تأکید می کند:

«چون کـار حواریـان بـاب از دعوت دینی به شورش سیاسـی کشـید، پیکار دولت با بابیانْ امر طبیعی بود. اما دولت به عنوان دفاع از شریعت به جنگ بابیه نرفت، بلکه از این نظر به برانداختن آن کمر بست که بابیانْ موضع نظامی گرفتند، و به کشت و کشـتار دسـت زده بودنـد. این مقارن بود با مرگ محمـد شاه، و آغاز سـلطنت ناصـرالدین شاه و روی کار آمـدن میرزا تقی خان... . لاجرم عکس العمـل دولت در برابر طغیـان بابیـان، سـیاست قـاهرانه امیر بود. پس از یـک سلسـله جنگهـای خونین که در ۱۲۶۵ و سال بعـد، میان لشـکریان دولت و هواداران باب درگرفت، همه سرجنبانان بابیه (بشرویه ای، بارفروشی، زنجانی و دارابی) در ۱۲۶۶ کشته شدند. در آن گیرودار خون باب هم فدای ستیزه جویی اصحابش گشت».(۱)

۷. توفیق امیر در سرکوب شورش بابیان

برخی از نویسـندگان بهائی می کوشـند اقدامات امیر در سرکوب بابیه را کاری عبث و بی نتیجه جلوه دهند (چنانکه نبیل زرندی نیز در کلامی که گذشت ادعا می کند که امیر از سـرکوب شورش بابیان و اعدام باب «جز خسـران، ثمری... نگرفت»). اما حقیقت چیز دیگری است و مطلب چنـان روشن است که حـتی برخی از نویسـندگان بهـائی نیز به کامیـابی امیر در سـوق بابیـان به سوی نـابودی اعتراف دارنـد. ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، دو نویسـنده بهائی غربی، پس از ذکر اعدام باب به فرمان امیرکبیر می نویسـند: «بهر حال برای اجتماع بابیان شـهادت حضرت باب که به دنبال اعدام اکثر سران بابی، از جمله بیشتر حروف حی، اتفاق افتاد اثری مخرّب و انهدام آمیز داشت...». و نیز: «شهادت حضرت باب و عده کثیری از حروف حی و قتل عام چندین هزار نفر از پیروان باوفای ایشان این نبوت و طرح را پیش از آنکه مفهوم و معلوم شود بی اثر و عقیم باقی گذاشت. در آستانه سال ۱۸۵۲ [۱۲۶۸ق]چنین به نظر می رسید که امر حضرت باب با همه عظمت، با ناکامی روبه رو شده و دیانت بابی در پرتگاه نابودی به پایان خود رسیده است».(۲)

ص: ۳۶

۱- . امیرکبیر و ایران، صص ۴۴۵۴۴۷.

۲- . ر.ک: دیانت بهائی آیین فراگیر جهانی، ترجمه پریوش سمندی خوشبین و...، ص ۲۴ و ۴۳.

حتی خود نبیل زرندی از شخص بهاء نقل می کند که با اشاره به دوران تبعید خود در عراق، گفته است: «چون [از سفر دو ساله سلیمانیه عراق] به بغداد برگشتیم مشاهده شد که از امر باب اثری باقی نمانده و آن اساس بکلی فراموش گشته، همت گماشتیم تا امر حضرتش را از نو حیات تازه بخشیم و از زاویه فراموشی نجاتش دهیم...».(۱)

۸ . امیر، ضدّ خشونت بود!

منابع بهائی، امیر را به خشونت متهم ساخته و می کوشند از وی چهره ای خشن بلکه سفاک (خون آشام) ترسیم کنند. در حالی که باید گفت: امیر، ضدّ خشونت بود، و میان این دو «خشونت» و «ضد خشونت» تفاوتْ بسیار است.

برای درک درست مسئله، باید اولاً وضعیت و شرایط بسیار حساس، شکننده و آسیب پذیر کشورمان در آن روزگار (در عرصه سیاست داخلی و خارجی) را در نظر گرفت و به عمق خطری که از سوی آشوبگران داخلی و مهم تر از آنها، از جانب دو دولت قوی پنجه و طمّاع و تجاوزپیشه لندن و پترزبورگ متوجه ایرانِ ضعیف و درمانده پس از جنگهای متوالی با روس و انگلیس در قفقاز و هرات بود، نیک توجه داشت (ضعف» و «خطر»ی که، هرج و مرج دوران صدارت حاجی میرزا آقاسی، آن را دو چندان کرده بود). ثانیاً بایستی هدف و مقصد شورشگران بابی را که به صریح کتاب بیان فارسی(باب ۴ از واحد ۶) اخراج ملت مسلمان از ایالات مهم ایران، و براندازی حکومت بود مورد توجه قرار داد و مسئولیت امیر (به عنوان صدراعظم کشور) در آن شرایط حساس و در برابر این گونه جریانات را ملحوظ نظر قرارداد. آنگاه می توان قضاوت کرد که آیا راهی جز قاطعیت برای ریشه کردن فتنه ها و آشوبهای براندازانه، پیش پای امیر (و هر حاکم آگاه و دلسوز دیگر) وجود داشت؟ و آیا اگر دستگاه حکومت، در زمان امیر نیز همچون عصر حاجی میرزا آقاسی، در برابر آشوبها تعلّل نشان می داد و عملاً زمینه را برای کهنه شدن ماده فتنه و در واقع، مُزمن ساختن بیماری کُشنده فراهم می ساخت، اساساً ایرانی باقی می ماند که راجع به صحت و سقم رفتار مدیران آن، بحث گردد؟!

ص: ۳۷

۱- . مطالع الانوار، ص ۵۷۸ . اسداللّه مازندرانی نیز چنانکه قبلاً گذشت از عباس افندی نقل می کند که می گوید: «اگر جمال ابهی [= بهاء] طلوع نمی کرد امر نقطه اولی [= باب] از میان رفته بود» (ظهورالحق، ج ۸ ، قسمت ۲، ص ۸۴۸ .

روشن است که اگر امیرکبیر، مثل سلف سیاسی خود (آقاسی) با فتنه ها و آشوبهای زمانه، برخورد قاطع نشان نمی داد، به زودی درگیریها از شهرهایی چون «مشهد» (مرکز فتنه حسن خان سالار) و زنجان و نیریز و... (مرکز شورش مسلّحانه بابیان) به نقاط دیگر کشور سرایت می کرد و نهایتاً سراسر ایران اسلامی در اغتشاش و کشمکشی حاد فرورفته و حمام خونی (بین مسلمانان و بابیان) به راه می افتاد که تلفات انسانی و خسارات مالی آن، صدها برابر از تلفات درگیری قوای دولتی با بابیان در شهرهای یادشده بیشتر و افزون تر بود، و عاقبت هم کشور ایران در کام بیگانگانی فرو می رفت که از مدتها پیش خواب فتح این سرزمین را می دیدند... . به همین دلیل است که می گوییم: امیر، ضد خشونت بود.

منابع بهائی، چنانکه دیدیم، بر امیر تهمت سفّاکی و خون آشامی زده اند! در این زمینه (گذشته از توجه دادن به دلسوزی و دادخواهی امیر در حقّ رعایا، حتی اقلیتهای دینی رسمی) باید تأکید کنیم که امیر، حتی در برخورد با عناصر متمرّد و شورشهای اجتماعی و سیاسی، همواره نخست از در گفت و گو و نصیحت و مدارا وارد می شد (و حتی با بخشی از خواسته های مادی و سیاسی آشوبگران، که بر خلاف مصالح کشور نبود، موافقت کرده و وعده مساعدت می داد) و تنها زمانی به عنوان «آخِرُالدواء»(۱)، فیصله امر را در شمشیر آبدار می جست که عملاً همه راهها به بن بست رسیده بود و به فرد آشوبگر کاملاً اتمام حجت شده و به خوبی روشن شده بود که حریف، به هیچ صراط مستقیمی پایبند نیست.

ص: ۳۸

۱- . «آخرالدواء اَلکَیّ»، ضرب المثل مشهور عربی است که می گوید: اگر هیچ مداوایی روی جسم بیمار مؤثر نشد، به عنوان آخرین راه چاره، آن را داغ می کنند.

نمونه بـارز این امر، برخورد امیر بـا فتنه خطرنـاک سالار در خراسان است که پیش درآمـد آن، اعزام نماینـده باکفایت و چربـدستی (چون چراغعلی خان زنگنه) نزد سالار و دستیارش جعفرقلی خان جهت گفت و گو بود که نتایج مهمی هم در برداشت و در صـف آشوبگران شـکافی بزرگ انداخت.(۱) امیر، پس از تسـخیر مشـهد و غلبه بر سالار نیز، به حسام السـلطنه (فرمانـده قوای فاتـح) اکیداً سفـارش کرد که جان و مال مردم شـهر از هر جهت بایـد در امان باشـد و از سوی سـپاهیان کوچک ترین تعـدی و اجحافی صورت نگیرد.(۲)

دکتر آدمیت، فضای بسیار مغشوش و آشوب زده کشور در آغاز صدارت امیر، و شیوه پخته و موفّق وی را در اتخاذ تدابیر گوناگون جهت حلّ هرچه مسالمت آمیزتر و کم هزینه ترِ آشوبها، به خوبی ترسیم کرده است:

با مرگ محمدشاه، بیشتر ولایات را آشوب فراگرفت. در پیدایش این آشـفتگی عمومی، بی گمان سوء سیاست حاجی میرزا آقاسی خیلی تأثیر داشت. شورشهایی که در آن اوان برپا شدند، اینها بودند:

فتنه آقاخـان محلاتی، سرکشـی سـیف الملوک میرزا پسـر اکبرمیرزای ظل السـلطان در قزوین، شورش مردم بروجرد بر جمشـیدخان ماکویی، طغیان اهالی کرمانشاه بر محبعلی خان ماکویی، انقلاب کردسـتان و عصیان رضاقلی خان اردلان بر خسروخان گرجی والی و علی خان سـرتیپ قراگزلو، شورش فارس به سرکردگی رضای صالح بر حسین خان نظام الدوله، بلوای کرمان و نزاع فتحعلی خان بیگلربیگی با عبداللّه خان صارم الدوله، طغیان اشرار یزد علیه دوستعلی خان حاکم آنجا، غوغای اصفهان، شورش خوانین بختیاری و طوایف کرد، فتنه شـیخ نصـر حاکم بندر بوشـهر، انقلاب حاکم بندرعباس، خودسـری قبایل بلوچ در سیسـتان و بلوچستان. و از همه مهم تر، فتنه سالار بود که از زمان محمدشاه در خراسان آغاز گشته و روز به روز سهمناک تر می گردید.

ص: ۳۹

۱- . ر.ک: امیرکبیر و ایران، صص ۲۳۵۲۳۶؛ قبله عالم، ص ۱۷۸.

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۲۴۰.

این حال آشوب داخلی توأم با پریشانی لشکر و خزانه تهی، بزرگ ترین دشواریهای آغاز کار امیر بود. و از برجسته ترین خدماتش بر انداختن همان شورشها است و برقرار کردن امنیت در سراسر مملکت؛ فرمان دولت را تا دورترین نقطه ایران جاری ساخت. این امر مهم را با تدبیر و بردباری و قدرت پیش برد. طُرفه آنکه بیشتر آن یاغیگریها را با ملایمت و از راه تغییر حکام فرونشاند، و برخی را با مِهر و کین و تهدید و ترسانیدن. هرکجا این شیوه ها مؤثر نگردید، سیاست قاهرانه کار را تمام کرد. در این مورد سیاستش جرّار بود، وگرنه در موارد دیگر به بخشیدن و تبعید ساختن و یا زندانی نمودن سرکشان اکتفا نمود.(۱)

تأیید کلام آدمیت را می توان در کلام عباس امانت (مورخ بهائی مآب) دید که با اشاره به وجود «انبوه مشکلات» برای حکومت ایران در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت امیر (همچون «گرفتاری ناشی از ادعای بهمن میرزا [کاندیدای روسها برای سلطنت یا صدارت ایران]، شورش دولّو در خراسان، اوضاع آشفته سایر ایالات» و...)، اعتراف می کند که: اگرشاه جوان «بدون سپاهی بزرگ و چشمگیر و وفادار وارد پایتخت» می شد «خطرات زیادی منتظرش» می بود.(۲)

ص: ۴۰

۱- . همان، صص ۲۳۲۲۳۳. آدمیت سپس به تفصیل و به طور مستند، سیر برخورد مدبّرانه و قاطع امیر با برخی از این آشوبها را بر می رسد. اعتمادالسلطنه در المآثر و الآثار سیاهه بلندی از آشوبها و طغیانهای موجود در کشور در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به دست داده است. ر.ک: چهل سال تاریخ ایران... المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، ۱/۶۱ به بعد.

۲- . قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، ص ۱۴۷.

بدین گونه، به قول یکی از پژوهشگران: «نظری دقیق و مروری همه جانبه در اوضاع داخلی و سیاست خارجی ایران در خلال سالهای ۱۲۶۴ه و ۱۲۶۸ه (۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲م.) پژوهشگر را مجاب می سازد که در آن سالهای ویرانی، ستمگری و سرکشیِ گروهی شورشیانِ خودخواه، دوره ای که در گرماگرم نابسامانیها، هر لحظه خطر فنای استقلال و تمامت ارضی ایران در میان بود، به گواهی بیگانه ای آگاه، چون سِر هنرای رالینسون، وجود میرزا تقی خان امیرکبیر تنها عامل نجات بخش گردید. آن مرد بزرگ که... شایستگی و کاردانی شگرفی از خود نشان داد، در نخستین سال بحرانیِ پادشاهیِ ناصرالدین، بی آنکه ذرّه ای ترس از کسی یا چیزی داشته باشد ثابت کرد که می تواند گره از دشوارترین کارهای کشور بگشاید...».(۱)

مَثَل مشهوری است که می گوید: «درخت را از میوه اش باید شناخت»، و بر این اساس، بهترین و درست ترین داور در کار امیر، همان نتیجه کار او: سامان گرفتن و رهاییِ سریع و شگفت ایرانِ بحران زده از آشوبهای سهمناک، و افتادن در مسیر ترقی و پیشرفت همه جانبه و شتابناک، بود. عباس میرزا مُلک آرا (برادر رنجدیده و تبعیدی ناصرالدین شاه) می نویسد: «امیر نظام به جهت این پادشاه و اهل ایران بسیار خیرخواه و صادق بود... در عرض ۲ سال ایران را نظمی داد که از قوّه هیچ کس بر نمی آمد. اول سلطنت ایران در غایت اغتشاش، در خراسان محمد حسن خان سالار عصیان ورزیده بود، در زنجان و مازندران و نیریز فرقه ضاله بابیه خروج نموده بودند. الواط اصفهان، نایب الحکومه را کشته و عاصی شده بودند و ایلات بختیاری هکذا. غیر از امیرنظام، قوّه احدی نبود که در ظرف مدت قلیلی این طور نظم دهد».(۲)

ص: ۴۱

۱- . تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس...، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۳۹.

۲- . شرح حال عباس میرزا مُلک آرا، به اهتمام عبدالحسین نوایی، صص ۵۴ .

حتی فردی چون پرنس دالگورکی، که در زمان صدارت امیر دائماً با وی در ستیز و آویز بود، پس از برکناری امیر از صدارت، در گزارش به سن پترزبورگ اعتراف کرد: با آنکه صدراعظم پیشین «با روسیه میانه خوبی نداشت، مع الوصف برای اداره امور داخلی مملکت واجد شرایط عالی بود»!(۱)

به قول میرزا حسن جابری اصفهانی، دانشمند و سیاستگر پراطلاع عصر قاجار: «...میرزا تقی خان امیر، ایران مُرده را، به دو سال، پهلوانِ زنده کرد».(۲)

۹. پاسخ به یک شبهه

ممکن است گفته شود که، بابیان، تنها از جان خود دفاع می کردند و این، مخالفان آنان (اعم از دولت و ملت ایران) بودند که پاپیچ ایشان می شدند؛ و الا اگر تعرّض دیگران به آنها نبود حادثه و آشوبی پیش نمی آمد. اما این تصور درست نیست، زیرا احکام شدید و پرخشونت باب در الواح و کتابهای خویش به کشتن مخالفان خویش و اخراج آنان از مناطق پنجگانه فارس و مازندران و آذربایجان و عراق و... که صراحتاً در کتاب بیان فارسی آمده است، برای بابیان راهی جز درافتادن با مردم و براندازی حکومت، باقی نگذارده بود.

بعضی از نویسندگان (همچون فریدون آدمیت) ضمن محکوم شمردن فتنه بابیه، به این نظر گرایش دارند که: علی محمد باب، «در پی جنگ و آشوب نمی گشت، اساساً مرد نیک نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود. به گفته گوبینو او قصد نداشت به پیام خود رنگ سیاسی دهد، و به پیکار علیه دولت برخیزد... ولی رشته کار از دست خودش خارج گشت و به دست سه تن از پیروان او افتاد که سخت متعصب و ستیزه جو بودند: ملاحسین بشرویه ای که نخست شیخی بود و حالا " باب الباب "لقب داشت، دیگر ملا محمدعلی بارفروشی معروف به " قدوس، "و سومی ملا محمدعلی زنجانی ملقب به " حجت "بود. آن سه نفر علم طغیان را علیه حکومت برافراشتند تا دولت موجود را براندازند و با تأسیس سلطنت بابی در ایران مقدمه فتح کره ارض را فراهم آورند...».(۳)

ص: ۴۲

۱- . ر.ک: قبله عالم، ص ۲۲۸.

۲- . رساله نوشدارو، تهذیب الاخلاق، ص ۱۹.

۳- . امیرکبیر و ایران، ص ۴۴۴.

ولی این ادعا صحیح نیست. باب، ضعف نفس داشت، اما سلامت نفس نداشت و اتباع شورشگر وی، در واقع به احکام غلاظ و شدادی عمل می کردند که باب درباره لزوم کشتن مخالفان خویش و مصادره اموال و سوزاندن کتب آنان، و اخراج مسلمانان از ایران و عراق، صادر کرده بود. نامه ها و الواح تند و گزنده باب در توهین و تکفیر رجال عصر خویش نیز نظیر حاجی میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه (که اتفاقاً متهم به مماشات با باب و بابیان بود، و به قول دکتر آدمیت: «اگر هزار عیب داشت آدم کش نبود»((۱)) در منابع تاریخی (بابی و غیربابی) ثبت و موجود است.(۲)

سخنان علی محمد باب شیرازی در کتاب خود: بیان فارسی، مشهور است که می گوید: «گرفتن اموال کسانی که به این فرقه ایمان ندارند واجب است»(۳) و نیز: «بر هر پادشاهی که در این فرقه به سلطنت می رسد واجب است یک نفر غیر مؤمن [بخوانید: غیربابی]را بر روی زمین زنده نگذارد و همچنین این حکم برای همه پیروان واجب است».(۴)

ص: ۴۳

۱- . همان، ص ۳۱۳.

۲- . برای الواح غلاظ و شداد باب راجع به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت کشور که بلافاصله پس از مراجعت به چهریق از مجلس گفت و گو با علمای تبریز صادر کرد و در آن از آقاسی به عنوان کافر، مشرک، و مظهر ابلیس! یاد نمود، ر.ک: الکواکب الدریهً، آواره، ۱/۱۰۰ ۱۰۵؛ حضرت نقطه اولی...، محمدعلی فیضی، صص ۳۰۴۳۰۶، مطالع الانوار، ص ۲۹۷. تاریخ معاصر ایران: درباره نامه ها و نوشته های تند و آشوب انگیز باب بر ضد علما و رجال سیاسی وقت، در مقاله «بابیت و بهائیت؛ نمای دور، نمای نزدیک» (از مجموعه حاضر)، فصل: «آیینی که می خواست با «قتل عامِ» مسلمین، ایران را تسخیر کند!»، به تفصیل بحث شده است.

۳- . بیان فارسی، ص ۱۵۷.

۴- . همان، ص ۲۶۲.

چنانکه در در قیّوم الاسماء (موسوم به تفسیر سوره یوسف) نیز به اتباع خود دستور می دهد: «تمام مشرکین را بکشید و زمین را از ایشان پاک نمایید»، که قاعدتاً مقصود، مسلمانانی است که سر تسلیم در برابر او فرود نمی آوردند! و پیدا است که حاصل این احکام تند و خشونت بار، جز ایجاد درگیری و آشوب خونین در کشور نبود. بی جهت نیست که نبیل زرندی، مورخ سرشناس بهائی، در کتاب خود، با اشاره به سرکوب آشوب بابیان توسط نیروهای امیر در مازندران و نیریز و زنجان، «سبب اصلیِ» این شورشها را شخص باب می شمارد.(۱)

مهم تر از این، سخن عباس افندی (پیشوای بهائیان) است که صراحتاً اعتراف می کند که: «در یَوم ظهور حضرت اعلی [= باب]منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا مَن آمن و صدّق بود».(۲) یعنی، دستور صریح باب در کتاب بیان به پیروانش آن بود که گردن مخالفین را بزنند، کتابها و اوراق آنها را بسوزانند، و اماکن ایشان را ویران سازند.

آن سه تن نیز که آدمیت از آنها به عنوان «پیروان سخت متعصب و ستیزه جو» باب یاد کرده و آشوب بابیان را به پای آنها می نویسد، از نزدیک ترین یاران و دُعات باب بودند و به ویژه ملاحسین بشرویه ای، به تصریح بابیان و بهائیان: نخستین شخصِ مؤمن به باب (اولُ من آمَن)، و به قول خود آدمیت: «باب الباب» یعنی واسطه باب با دیگران بود، و باب نه تنها هیچ گاه عملیات این سه تن را محکوم نکرد بلکه آنها را صراحتاً تأیید کرده و در مرگ قدوس و بشرویه ای که پیش از وی به قتل رسیدند، به شدت اظهار اندوه کرد...

ص: ۴۴

۱- . مطالع الانوار، ص ۴۹۲: «هنوز سبب اصلی این وقایع، معدوم نشده بود... زیرا افراد مؤمنین که در هر گوشه و کنار بودند، اوامر مولای محبوب خود را که در حبس آذربایجان بود اطاعت می کردند».

۲- . مکاتیب عبدالبهاء، ۲/۲۶۶.

۱۰. امیر، آماج هتّاکیِ بابیان و بهائیان

مرحوم امیر، با اقدام به سرکوبی قاطع فتنه بابیان، و اعدام باب و تبعید بهاء از ایران، همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی اجتماعی در کشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی بدیل، چنانکه دیدیم، از چشم بابیان و بهائیان مخفی نمانده و او را آماج کینه توزی و فحاشی آنان ساخته است. به قول نورالدین چهاردهی: «بابیها و بهائیان سرسخت دشمن آشتی ناپذیرند و میرزا تقی خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر می نگرند».(۱) سخن دکتر فریدون آدمیت نیز مؤید اظهارات چهاردهی است: «امیر شورش بابیه را برانداخت. به قول شیل [وزیر مختار انگلیس در ایران، در گزارش به پالمرستون وزیر خارجه لندن، مورخ ۱۴ مارس ۱۸۵۱ "]پس از غائله [بابیان در] زنجان پیروان باب جرئت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند. "اما بیکار ننشستند و پنهانی فعالیت داشتن؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی کردند، کسی را با آنان چندان کاری نبود، البته کینه امیر را در دل داشتند، کینه ای که در نوشته های همکیشان آنان، و بهائی و بهائی زادگان در ایران و امریکا، هنوز منعکس است. بابیان توطئه کشتن شاه و امیر و امام جمعه تهران را چیدند، ولی امیر پرده از روی آن برداشت» و آن توطئه را در نطفه خفه کرد، که شرح آن در المتبّئین نوشته علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه آمده است.(۲)

ص: ۴۵

۱- . باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۲۶۶.

۲- . ر.ک: امیر کبیر و ایران، ص ۴۵۱. کتاب المتنبئین، با عنوان فتنه باب، با مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، توسط انتشارات بابک، چاپ شده است.

برای نمونه، عباس افندی می نویسد: «میرزا تقی خان امیر نظام... سمند همّت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی تجربه و از ملاحظه عواقب امورْ آزاده. سفّاك و بیباك و در خونریزی چابک و چالاك. حکمت حکومت را شدت سیاست دانست و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهور می شمرد و چون اعلی حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه] در سنّ عنفوان شباب بودند، وزیر به اوهامات غریبه افتاد و... بی مشورت وزرای دورانديش، امر به تعرض بابیان کرد...»![(۱)] همچنین نبیل زاده، یکی از مبلغان مشهور بهائی، از عباس افندی نقل می کند که درباره امیر گفته است: امیرکبیر «بسیار سفاك و بی باك بود. عزمش بسیار خوب بود، ولی عقلش کم بود. به قوّه سیاست[(۲)] و قتل و غارت می خواست مملکت را منظم نگاه دارد. اروپاییها به قوه عقل، مملکت را منظم می دارند...»![(۳)]

شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) نیز در هتاکی به امیرکبیر، راه جدّ خویش را ادامه داده و در لوح قرن، در کنار هتاکیهای فراوان به رجال سیاسی و دینی ایران و عثمانی، از امیرکبیر با عناوینی چون «اتابک سفّاك بی باك» و «امیر سفاك» یاد می کند[(۴)] و می نویسد: «اتابک اعظم، تقی سفّاك و بی باك که حکم اعدام سید عالم [= علی محمد باب] را صادر نمود و جمعی از اصحاب را در مازندران و نیریز وزنجان و طهران شربت شهادت بنوشانید دو سال بعد از آن واقعه هائله به سخط شهریار پرکین مبتلا گشت و در حمام فین به اسفل السافلین راجع شد. برادرش که در این عمل فظیع شریک و سهیم گشت در همان ایام به دار البوار راجع شد».[(۵)]

ص: ۴۶

۱- . مقاله شخصی سیاح...، صص ۳۴ ۳۵.

۲- . سیاست در اینجا، به معنی تنبیه، و ستاندن جان و مال افراد، به کار رفته است ع. منذر.

۳- . ر.ك: آهنگ بدیع، سال چهارم ۱۳۲۸، ش ۵ ، ص ۱۱.

۴- . ر.ك: توقیعات مبارکه حضرت ولی امراللّه، لوح قرن احبّاء شرق نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۴۹ و ۵۱ .

۵- . همان، صص ۱۸۱۱۸۲.

همچنین در کتاب مشهور خود: قرن بدیع، مرحوم امیر را با تعابیری چون «وزیر غدار»(۱) و «وزیر بی تدبیر»(۲) فرو کوفته و پس از شرح اعدام باب به اهتمام امیر و برادرش (وزیر نظام)، می نویسد: «امیر نظام سفاك و بی باك، محرّك اصلی شهادت حضرت اعلی [= باب]... دو سال پس از این واقعه هائله با برادرش [وزیر نظام]که همدست و معاضد او بود به هلاکت رسید و جزای اعمال سیّئه خویش را به رأی العین مشاهده نمود».(۳) و بالاخره در عبارتی که زهر کینه از آن می بارد می نویسد: «...میرزا تقی خان امیر نظام که از خاندانی حقیر و گمنام ظاهر شده بود و در سال اول صدارت کوتاهش، اصحاب قلعه [= اشاره به بابیان شورشگر در قلعه شیخ طبرسی مازندران]را به شهادت رسانید و به قتل شهدای سبعه طهران اقدام کرد و جناب وحید و صحابه حضرت را به اشدّ احوال شهید و قتیل ساخت و راساً و مستقیماً فرمان شهادت حضرت باب را صادر کرد و در واقعه [آشوب بابیان در]زنجان دست به خون مظلومان گشود، مورد بی مهری شاه قرار گرفت و سعایت درباریان درباره وی مؤثر واقع شد و افتخاراتی را که به دست آورده بود از کف بداد و عاقبت به کمال خواری و ذلت در حمام فین نزدیک کاشان به امرشاه رگ حیاتش مقطوع شد و به دیار فنا واصل گردید».(۴)

به همین گونه، مبلغان و نویسندگان طراز اول بهائی نیز، نظیر میرزا ابوالفضل گلپایگانی، نبیل زرندی، عبدالحمید اشراق خاوری، محمدعلی فیضی و محمدعلی ملک خسروی، در آثار خویش امیر را از طعن و دشنام بی نصیب نگذاشته اند. به قول اسداللّه مازندرانی، مبلغ و مورخ مشهور بهائی: «میرزا تقی خان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی نزد طائفه بابیه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته، رجعت اعداء و قاتلین ائمه هدی [!]به شمار آمدند».(۵)

ص: ۴۷

۱- . ر.ك: قرن بدیع، ۱/۵۳ .

۲- . ر.ك: همان، ۱/۲۴۷.

۳- . ر.ك: همان، ۱/۲۵۶.

۴- . همان، ۱/۳۶۴ ۳۶۵.

۵- . ظهورالحق، ۳/۲۱۲.

ابوالفضل گلپایگانی ضمن اطلاق عنوان «سفّاح» (خونریز) و «به غایت مستبد» بر امیر(۱) می گوید: «اتابک اعظم در علاج کار [بابیان]فروماند و عاقبت در آن نزدیکی جان در سر کار تهور و استبداد نهاد. زیرا که پادشاه جوان از مقاصد خفیّه او [؟!] آگاه شد و از سوء سیاست او منزجر گشت و رجال دولت به جهت استبداد او در امور مملکت از نیکخواهی او و دوری جستند و عاقبت او را به حکم پادشاه از مناصب دولتی معزول... و... در حمام فین اورا به جهان دیگر فرستادند»!(۲)

محمدعلی فیضی، امیر را با عنوان «امیر مغرور» فروکوفته(۳) و عبدالحمید اشراق خاوری، او را «اتابک سفاک»(۴) و «تقی سفاک»(۵) می نامد. نبیل زرندی از امیر با تعابیری چون «وزیر نادان»(۶)، «وزیر شریر»(۷) و «دشمن ستمکار و... خونخوار» باب(۸) نام می برد و قتل وی در حمام فین را انتقام الهی! و «عذاب الیم» خداوندی در حق او می شمارد: «امیر نظام رئیس الوزرا که سبب شهادت حضرت اعلی گشت و برادرش، وزیر نظام، که با او در این جریمه شرکت داشت پس از دو سال به جزای عمل خویش رسیدند و به عذاب الیم مبتلا گشتند...».(۹)

ص: ۴۸

۱- . ر.ک، تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاءاللّه، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۱۱.

۲- . همان، ص ۱۵.

۳- . حضرت نقطه اولی ۱۲۳۵۱۲۶۶ هجری / ۱۸۱۹۱۸۵۰ میلادی، ص ۳۱۶.

۴- . رحیق مختوم، «قاموس لوح مبارک قرن»، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱/۵۴ ، ردیف الف.

۵- . همان، ص ۳۹۷، ردیف ت.

۶- . مطالع الانوار...، همان، ص ۴۹۳.

۷- . همان، ص ۵۹۰ .

۸- . همان، ص ۵۰۹ .

۹- . همان، صص ۵۱۲ ۵۱۳ . نیز ر.ک: ص ۵۸۹ . همو دولت امیر را متهم می سازد که «در طهران به مکر و خدعه اشتغال داشتند»! همان، ص ۴۹۱.

محمدعلی ملك خسروی نیز این گونه كینه شدید خویش را روی آن بزرگمرد خالی می كند: «...میرزا تقی خان كه مردی خودسر و خودخواه و لجوج و مستبد بود، بدون اینكه عاقبت كار را ملاحظه كند به صدور حكم قتلِ باب فرمان داد(۱)» و این رشته سر دراز دارد...(۲)

۱۱. نقد اتهامات بهائیان به امیر

۱۱۱. اتهامات عباس افندی

اشاره

چنانكه فوقاً دیدیم، عباس افندی در اظهارات خود، اتهامات گوناگونی را به امیر وارد ساخته است. او ضمن متهم كردن امیر به «خودسری و استبداد»، او را «شخصی... بی تجربه و از ملاحظه عواقب امورْ آزاده» (یعنی دهن بین و سطحی نگر) و دارای «اوهامات غریبه» شمرده و مدعی شده است كه «عزمش بسیار خوب بود، ولی عقلش كم بود. به قوّه... قتل و غارت می خواست مملكت را منظم نگاه دارد»، در حالی كه «اروپاییها به قوّه عقل، مملكت را منظم می دارند». به ادعای افندی، همین خو و خصلت بود كه «بی مشورت وزرای دورانديش، امر به تعرّض بابيان كرد...».

درباره این سخنان مشعشع! تذكر چند نكته ضروری می نماید:

نكته اول

مقصود عباس افندی از آن به اصطلاح «وزرای دورانديش»، كه امیر «بدون مشورت»

ص: ۴۹

۱- . تاريخ شهدای امر، وقايع طهران، ص ۲۳۵. نیز ر.ك: ص ۳۵ و ۳۷ همین مأخذ كه از امیر با تعابیری چون «مستبد خودخواه و خودرأی» و «خودخواه سفاك» ياد می كند!

۲- . برای نمونه، تداوم اين هتاكیها را می توان در نشريه آهنگ بديع، ارگان رسمی جوانان بهائی ايران، ديد كه از امیر با تعابیری چون: «اتابك غدار» سال هشتم، ۱۳۳۲ش، ش ۸ ، ص ۱۵۹ و «صدراعظم غدار» (همان، همان سال، ش ۱۷ و ۱۸، ص ۳۴۲) ياد می كند.

تصویر: - حمزه میرزا حشمت الدوله

بـا آنها، به سـرکوب شورش مسلّحانه بابیان پرداخت، لابـد کسانی چون میرزا آقاخان نوری است؛ همان میرزا آقاخانی که (چنانکه خواهیم دیـد) «تحت الحمایه سـفارت انگلیس» بوده، برای دستیابی به قـدرت، با سـفرای انگلیس و روس، سَر و سِرّ داشت! و برای کهنه شـدن مـاده فتنه (و بهره جویی خود و اربابـان اسـتعمارگرش از آن) به گفته نبیل زرنـدی: امیر را از برخورد قاطع با آشوبگران بابی بر حذر می داشت.

منابع بهائی مـدّعی انـد که در ماجرای اعدام باب، دو تن از دولتمردان وقت، اقدام امیر را برنتافتند: میرزا آقاخان نوری و حمزه میرزا حشمت الدوله(۱)؛ و جـالب است بـدانیم که تاریـخ، تجزیه دو منطقه استراتژیک «هرات» و «مرو» از ایران را، به ترتیب، حاصل سوء مدیریّت این دو تن، می شمارد!(۲)

عباس افندی در مقاله شخصـی سـیاح می نویسد: زمانی که اتابك امیرکبیر، شاهزاده حمزه میرزا را به اعدام باب فرمان داد او «اجراء این حکم را از دست خویش نپسـندید و به برادر امیر، میرزا حسن خان، گفت که این کار خسیسـی است و آسان و هرکس مقتدر و توانا. مرا چنان گمان بود که حضـرت اتابک مرا مأمور به حرب افغان و اوزبک خواهـد نمود و یا به رزم و هجوم مرز و بوم روس و روم دلالت خواهد نمود...»!(۳)

ص: ۵۰

۱- . ر.ك: مطالع الانوار، صص ۴۹۴ و ۴۹۷؛ مقاله شخصی سیاح...، عباس افندی، ص ۴۴؛ حضرت نقطه اولی...، محمدعلی فیضی، صص ۳۱۷ ۳۴۸ و ۳۵۲؛ ظهورالحق، ۳/۴ و ۲۱۱؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، صص ۴۲۹۴۳۰.

۲- . تصویری از حشـمت الدوله برباد دهنده مرو وجود دارد که ناصـرالدین شاه بالای آن نوشـته است: حشمت الدوله نجس! (شرح حال رجال ایران، بامـداد، ۱/۴۶۶). برای شـکست فاحش قشون ایران به رهبری حشـمت الـدوله در مرو، و پیامـدهای بسیار سوء آن برای کشورمان ر.ك: «برخوردهای نظامی دولت قاجار و خانات آسـیای مرکزی»، سـید علی کریمی، مندرج در: گنجینه اسـناد، ش ۵۹ ، صص ۱۵۱۷.

۳- . مقاله شخصی سیاح، ص ۴۴.

راجع به هویّت این جناب حمزه میرزا (که لابـد یکی از همان «وزرای دوراندیشِ» حکومت قاجار بوده است) بد نیست مطالبی را از زبـان خود بهائیان بیاوریم. در تعلیقات آخر کتاب حسن موقر بالیوزی (از سـران و مورخان شاخص بهائیت) با اشاره به فتـح هرات و تسخیر مرو توسط سلطان مراد میرزا حسام السلطنه (عموی ناصرالدین شاه) در ۱۸۵۷ میلادی، چنین می خوانیم:

مرو... ماننـد هرات همواره جزئی از خراسان محسوب می شد، ولی افسوس که سه سال بعد از آن، حاکم بعدی خراسان به نام حمزه میرزا حشـمت الدوله، عموی دیگر ناصرالدین شاه با آنکه [حکومت ایران،] هرات را دوباره به تصرف در آورده بود ولی به سختی از ترکمنها شـکست خورده مرو را از دست داد و این شـهر به تصـرف روسـها درآمد. حمزه میرزای بیچاره بسیار بدشانس [؟!] بود. یـک بـار مغلوب سالاـر [حسن خان سالار، مسبب فتنه تجزیه طلبانه خراسان در زمان امیرکبیر]شـد و بار دیگر از ترکمنها شکسـت خورد. بـا این همه یکی از اعمال مثبتی که انجام داد آن بود که هنگام حکومت آذربایجان وقتی که حکم اعـدام حضـرت اعلی [= باب]از طهران برایش رسـید شـجاعانه [!]از آن دستور سرپیچید تا آنجا که میرزا تقی خان [امیرکبیر] مجبور شد که برادر خودش، وزیر نظام، را مأمور اجرای آن حکم غیر عادلانه نماید.

قشون حشـمت الـدوله در جنـگ بـا ترکمنهای تِکَه در نزدیک مرو تار و مار شـد و ترکمنهای پیروز حتی سـلاحهای او را به غنیمت بردند و البته این شـکست باعث شد که او پست والی بودن خود را هم از دست بدهد. ناصـرالدین شاه که از این شکست، که تا حدّ زیادی در اثر بی لیاقتی وزیر خراسان بود) به شدت خشـمگین شده [بود]بر روی عکس این عموی بیچاره نوشت ": حشمت الدوله نجس."!...(۱)

ص: ۵۱

۱- . بهاءاللّه شمس حقیقت، ترجمه مینو ثابت، صص ۵۵۷ ۵۵۸ .

آن وقت چنین کسی به ادعای عباس افندی از اعدام باب (یعنی قلع ماده فتنه بابیه) سر باز زده و به امیرکبیر می گفت: «مرا چنان گمان بود که حضرت اتابک مرا مأمور به حرب افغان و اوزبک خواهد نمود و یا به رزم و هجوم مرز و بوم روس و روم دلالت خواهد نمود...»!(۱)

به قول گرنت واتسون: «اقدامات امیر، مورد سوء ظن» چنان کسانی بود «که شاه ناچار شد به فریادهای اعتراض گوش فرادهد»، لیکن اندکی بعد از کشتن او بازگشت مملکت به هرج و مرج معمول چنان سریع بود که «شاه ایران، و بسیاری از اتباعش، فهمیدند کشورشان چه ضایعه جبران ناپذیری متحمل شده است».(۲) بی جهت نیست که اعتمادالسلطنه (وزیر و ندیم ناصرالدین شاه، و فرزند حاج علی خان حاجب الدوله قاتل امیر) در خاطرات خویش، همه جا افسوس ایام گذشته دوران صدارت امیر و قبل از آن را می خورد و از اینکه امرا و سرداران بزرگ و سالخورده پخته پیشین، جایشان را به جوانان سبک مغز و خام داده اند و طبع شاه، «جوان پسند» بلکه «طفل پسند» شده، سخت اظهار تأسف می کند.(۳)

پیش از این، به این مثل مشهور فارسی اشاره داشتیم که می گوید: «درخت را از میوه اش باید شناخت». بهترین راه برای قضاوت در مورد خرد، دانش و فرزانگیِ امیر نیز، تأمل در کارنامه و عملکرد سیاسی او است. در بین نویسندگان و تحلیلگران ایرانی، بر ستایش و تحسین امیر، نوعی اجماع وجود دارد.

ص: ۵۲

۱- . مقاله شخصی سیاح، ص ۴۴.

۲- . قبله عالم، ص ۲۴۱.

۳- . ر.ک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۰۹، ۴۹۰، ۶۷۷ ، ۶۹۱ ، ۶۹۸ ، ۷۱۰، ۸۶۶، ۹۴۵ و...

در اسناد موجود در آرشیو استانداری استانبول، گزارش شخصی به نام ارستا کنیک وجود دارد که ظاهراً فردی مسیحی بوده و در دستگاه والی بغداد عنوان ترجمانی داشته است. دولت عثمانی در زمان امیر، این شخص را برگزیده و مأمور کرده بود به ایران مسافرت کند و گزارشی از حقایق اوضاع آن سامان ترتیب دهد. ارستا کنیک در گزارش مختصر و مفید خود درباره امیرکبیر می گوید: با اینکه او هم مثل سایر رجال ایرانی «مُدمِغ» و متکبر است، مسلماً اعقل آنان است و علت بدگوییها و کارشکنیهایی را که در پیرامون امیر وجود داشته چنین توصیف می کند که پیش از امیر ولایات در تیول امرا و شاهزادگان بود و آنان از هر حیث مطلق العنان بودند و هرچه می توانستند به زور و ستم از مردم می ستدند لیکن دیناری به خزانه دولت نمی دادند. امیر این بساط را در هم نوردید و لذا دشمنی متنفذین و امرا و شاهزادگان با او امری طبیعی است. گزارش ارستا کنیک مورد پسند دولت عثمانی افتاده و وی در برابر خدمتی که انجام داده تشویق شده است.(۱)

کنت دوگوبینو و گرنت واتسون (نمایندگان سیاسی فرانسه و انگلیس در ایران) از محبوبیت ملی شگرف امیر (پس از مرگ وی) نزد ملت ایران (ازشاه تا مردم عادی) سخن گفته اند، که بر مشاهده اوضاع ناخوشایند کشور در قیاس با ترقیات زمان امیر استوار بوده است. (سخن گوبینو و اتسون در این زمینه خواهد آمد).

در واقع، امیر، معلم و مربّی رجال مستعدّ عصر خود بود و آنان که پس از وی در عرصه سیاست، درخششی داشتند، یا مستقیماً مرهون تربیت او و دست پروردگان او بودند و یا به عنوان یک الگو، چشم به راه و رفتار وی داشتند. درواقع، امیر را نمی توان با هیچ یک از همگُنان و هم روزگاران خویش مقایسه کرد، بلکه دیگران را باید با معیار وی سنجید. عباس امانت، مورخ بهائی مآب، در کتاب خود شرحی از تلاش امیر برای تربیت ناصرالدین شاه، و ترغیب شاه جوان به کسب اطلاع از وضعیت کشور و اهتمام به حلّ مشکلات آن، آورده(۲)

ص: ۵۳

۱- . «اسنادی از آرشیو دولتی استانبول»، محمدعلی موحد، مندرج در: راهنمای کتاب، سال ۶، ش ۱ و ۲، ص ۱۰۳.

۲- . همان، صص ۱۸۴ ۱۸۸ و ۱۹۷۱۹۹.

و می نویسد: «او ضرورت انجام تحولا-تی فراگیر در زمینه امور دیوانی، نظامی، مالی، قضایی و تعلیم و تربیت را به خوبی احساس می کرد» و در استفاده از قدرت سیاسی خویش در پیگیری اصلاحات نیز «بیش از همه» رجال اصلاح طلب پیش از خود در زمان قاجار «توفیق یافت».(۱) به گفته همو: «...همان اندازه کارهایی که امیرکبیر موفق شد به انجام رساند، به ویژه از طریق توسعه و تجدید سازمان قشون و اصلاح جنبه هایی از مالیه حکومت و عایدات، تحولی را باعث شد که موجب بقای نظام سیاسی قاجاریه برای نیم قرن دیگر گردید».(۲)

معلوم نیست باید داوریِ تند (و متأسفانه غرض آلودِ) عباس افندی را درباره امیرکبیر پذیرفت یا سخن میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را (همان قائم مقامی که حسینعلی بهاء پدر و پیشوای عباس افندی او را «سید مدینه تدبیر و انشاء» خوانده) که در مورد امیر به برادرش (میرزا اسحاق فراهانی) می نویسد: «الحق یَکادُ زَیتُها یُضی ء در حق قوّه مُدرِکه اش صادق است... این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می گذارد. باش تا صبح دولتش بدمد...».(۳)

عباس افندی، امیر را فردی «کم عقل» و دهن بین! می شمارد و قائم مقام، او را دارای خِرَد یا به قول خودش: «قوّه مُدرکه»ای وقّاد و پرمایه می خواند که به یُمن آن، در آینده ترقی بسیار کرده و «قوانین بزرگ به روزگار» خواهد گذارد!

عباس افندی، اقدام امیر را در اعدام باب (به عنوان ریشه فتنه بابیان در کشور)، کاری نابخردانه می شمارد اما مهدی بامداد، عمل امیر در اعدام باب را هشیارانه ارزیابی می کند. بامداد با اشاره به فتنه تجزیه طلبانه سالار در خراسان و شورش مسلحانه بابیان در نقاط مختلف ایران، می نویسد: «دولت وقت یعنی شادروان امیرکبیر صدراعظم در قضایا و مسائل ایران خیلی بیدار هشیار و وارد بود، راجع به باب عقیده اش بر این قرار گرفت که تا سید باب زنده باشد شورش و خروج بابیها روزبه روز در تزاید بوده و همیشه باعث مزاحمت دولت فراهم خواهد شد. از این جهت» به اعدام باب، مبادرت ورزید.(۴)

ص: ۵۴

۱- . قبله عالم، صص ۱۶۳۱۶۴.

۲- . همان، ص ۲۴۳.

۳- . برای نامه قائم مقام ر.ک: امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۳۰۳۱.

۴- . شرح حال رجال ایران، ۲/۴۷۹.

در این باره، در فصل «گواهی تاریخ، اما نه این است!»، باز هم سخن خواهیم گفت.

نکته دوم

جالب است که سخن عباس افندی درباره امیر با اظهاراتِ اتباعِ خودِ وی نیز تعارض دارد: سخنان عباس افندی (و شوقی) در فوق راجع به (به اصطلاح) کم عقلی و بی تجربگی و بی تدبیریِ! امیر را، بایستی در برابر گفتار فردی چون اسداللّه مازندرانی، مورخ و مبلغ مشهور فرقه بهائیت، گذارد که امیر را حتی در کودکی، صاحب هوش وافر شمرده است:

«در صِغَرِ سن [= کودکی] به وفور هوش و ذکاء و شدت استعداد و شوق تحصیل علم و رُقاء اتصاف داشت»(۱) و ناصرالدین شاه «لیاقت و کفایتش را دانسته با خود به طهران برده به مقام شخص اول مملکت و صدارت دولت برکشید و به فرمانروایی در کلیه امور کشوری و لشکری و سیاستمداری شناخته ساخت».(۲)

نیز باید با سخن ابوالقاسم افنان، مورخ معاصر و سرشناس بهائی(۳)، مقایسه کرد که اعتراف می کند: امیرکبیر «مردی کاردیده و باکفایت بود و در امور مملکت داری نیز دیده ای بینا و فهمی توانا داشت در ظرف مدت قلیلی از آغاز صدارتش تمام امور کشور را قبضه کرد و هرکس را در هر شرایطی که بود به جای خود نشاند و در ظلّ انقیاد و اطاعت درآورد»!(۴)

همچنین می توان سخن پیشوای بهائیت در مورد امیر را به معیار کلام عباس امانت (مورخ بهائی مآب) سنجید که در عین انتقاد به امیر، اعتراف می کند: «تصویر امیرکبیر در مقام اصلاح طلبی دورانديش و صديق که با شور و شوق می کوشید از ماده خام شاهِ نوجوانِ بی تجربه، دم دمی و گاه لجباز، فرمانروایی مسئول و مؤثر بسازد، حتماً تا اندازه زیادی درست است...».(۵)

ص: ۵۵

۱- . ظهورالحق، ۳/۲۰۷.

۲- . همان، ص ۲۰۸.

۳- . وی از خویشاوندان باب و از دوستان و همکاران حسن موقر بالیوزی ایادی امراللّه و رئیس محفل بهائی لندن است.

۴- . عهد اعلی...، ص ۳۸۸.

۵- . قبله عالم، ص ۱۹۸.

عباس امانت نیز، که متأسفانه در نگارش تاریخ، از تعصب بهائیگری خالی نبوده و از مخدوش ساختن سیمای امیر چندان بدش نمی آید، از امیر به عنوان «صدراعظمی دوراندیش و توانا»(۱) یاد کرده و اعتراف می کند که وی، فردی از طبقه «فرودست ولی پر استعداد»(۲) بود که در دوران تصدی مقامات دولتی در تبریز، «توانست کاردانی مالی و دیوانی خود را با مهارت در مدیریت و تدارکات نظامی و حتی فنون سوق الجیشی تکمیل سازد».(۳)

عباس افندی، امیر را شخصی «بی تجربه» و سطحی نگر می خواند، ولی عباس امانت می نویسد: امیر به مسائل سیاست خارجی و دسایس دول غربی آگاه بود(۴) و «تبحر و کفایت» خود را «در مذاکره و مدیریت» سیاسی نظامی به اثبات رسانده بود.(۵) اشاره امانت در جمله اخیر قاعدتاً معطوف به مذاکرات دیپلماتیک و موفق امیر در کنفرانس استراتژیک «ارزنهٔ الروم» است که با حضور نماینده کارکُشته امپراتوری مقتدر عثمانی آن روزگار، و نظارت نمایندگان روس و انگلیس، برگزار شد و مدت چهار سال به درازا انجامید و هدف آن، تحدید مرزهای ایران و عثمانی و حلّ دیگر مسائل مهمّ اختلافی میان دو کشور بود. در این مذاکرات، امیر که به علت حمایت سفرای روس و انگلیس از نماینده بهانه جو و فرصت طلب عثمانی، عملاً یکتنه با سه تن درگیر بود آن چنان استوار و مدبرانه از حقوق ملت ایران دفاع کرد که تحسین همگان (از جمله، هیئت نمایندگان روس و انگلیس در آن مذاکرات) را برانگیخت که شرح مفصل و شیوای آن را باید در کتاب امیرکبیر و ایران، نوشته فریدون آدمیت (چاپ پنجم) خواند و بر اینکه ایران اسلامی شیعه، چنین مردانی را پرویده است به خود بالید...

ص: ۵۶

۱- . همان، ص ۱۸۱.

۲- . همان، ص ۱۴۸.

۳- . همان، ص ۱۴۹.

۴- . همان، ص ۱۷۹.

۵- . همان، ص ۱۴۹.

عباس افندی مدعی است که امیر از مشورت با وزرای دوراندیش دوری می جست، اما گزارش استیونس (نماینده سیاسی انگلیس در تبریز) به لندن از رایزنی امیر با عناصر شایسته کشوری و لشکری خبر می دهد، آنجا که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه می نویسد: «ناصرالدین، ایرانیان هوشمند و درست کاری را به مشورت گرفته است».(۱) استیونس، البته، به عنوان شخص مشورت کننده، از ناصرالدین شاه جوان یاد می کند، اما روشن است که با توجه به نفوذ عمیق و مؤثر امیر در مزاج شاه جوان و تعیین روند اوضاع و شیوه حکومتداری به ویژه در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه باید در گزارش استیونس، به جای «ناصرالدین شاه»، واژه «امیرکبیر» را گذاشت.

برای رفع هرگونه مغلطه، و در ردّ اتهاماتی که عباس افندی و اتباع وی مبنی بر مستبد و خودرأی بودن و بی مشورت با دیگران عمل کردن به امیر زده اند، باید تصریح کنیم که: امیر (گذشته از اینکه به قول خود: خیال «کنسطیطوسیون» و ایجاد دولت منتظم داشت) پیرامون مسائل گوناگون کشور با رجال دولت و تجار به گفت و گو می نشست و آراء آنها را جویا می شد و به قول یکی از پژوهشگران زندگی امیر، که نمونه هایی از این امر را به طور مستند نشان داده است: امیر «رسم کنگاش [= مشورت]را به کار می بست و عنصر مهم سیاست او بود».(۲)

امیر حتی از عناصر مجرّب و کاربلدی نیز (نظیر رضاقلی خان هدایت، لله باشی عباس میرزا پسر محمدشاه قاجار) که به جناح رقیب ناصرالدین شاه تعلق داشتند، نمی گذشت و آنان را برمی کشید و می نواخت و از دانش و تجربه ایشان در راه خدمت به کشور و انجام مأموریتهای خطیر سیاسی (همچون گفت و گو باخان خوارزم راجع به مسائل حساس مرزهای شمالی ایران، و ایستادگی در برابر خیالات تجاوزطلبانه روسیه در ایران و آسیای مرکزی) کمک می گرفت.(۳)

ص: ۵۷

۱- . همان، ص ۱۵۰.

۲- . ر.ک: امیرکبیر و ایران، صص ۲۲۳۲۲۷.

۳- . ر.ک: گزارش رضاقلی خان هدایت از مأموریت خود در سفارت خوارزم، که در سفرنامه او آمده است.

قاطعیت امیر در طرد کهنه درباریانِ بی کفایت و طفیلی مآب اما حریص و پرادعا (و بعضاً وابسته به روس و انگلیس) در دستگاه محمدشاه و ولیعهد او (ناصرالدین میرزا)، و متقابلاً بهره گیری وی از عناصر جوان، بانشاط، منضبط، کارآمد، ترقی خواه و تحول گرای موجود در درون دستگاه حکومت(۱)، «داستانی است که بر هر سر بازاری هست» و نوع مورخان (از جمله، همین عباس امانت) بدان تصریح دارند.(۲)

نکته سوم

عجیب است که خود عباس افندی نیز، در اظهاراتی که ایام اقامت خویش در پاریس (ربیع الاول ۱۳۳۱ق) راجع به امیرکبیر دارد، داوری غرض آلود خود نسبت به این مرد بزرگ را پس گرفته و اعتراف کرده است که: امیرکبیر «در امور سیاسی و مسائل مُلکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت داشت و حال آنکه در هیچ مدرسه ای از اروپا داخل نشده بود...»!(۳)

معلوم نیست امیرکبیری که به ادعای جناب افندی: شخصی بی تجربه، فاقد دوراندیشی و عاقبت نگری، اسیر اوهامات غریبه، و گرفتار کمبود عقل بود و «به قوّه... قتل و غارت می خواست مملکت را منظم نگاه دارد»، چگونه توانست در کار سیاست پیچیده ایران طوفان زده عصر خود، «اساس» استواری را بگذارد که «واقعاً نهایت متانت داشت»؟!

ص: ۵۸

۱- . نظیر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، چراغعلی خان سراج الملک، عزیزخان سردار مکری، میرزا جعفرخان مشیرالدوله، حسنعلی خان امیرنظام گروسی، میرزا سعیدخان مؤتمن الملک انصاری، سلیمان افشار صاحب اختیار، عباسقلی خان جوانشیر، محمدرضاخان فراهانی برادر زاده قائم مقام فراهانی، محمد حسن خان وزیرنظام (برادر امیرکبیر) و... . به قول عباس امانت: امیر در زمان صدارت خود، «در صدد» بود «سلطنتی نیرومند، باانضباط و پرکفایت تدارک بیند» (قبله عالم، ص ۱۵۲).

۲- . ر.ک: قبله عالم، ص ۱۵۱ به بعد.

۳- . بدایع الآثار، محمود زرقانی، ۲/۱۴۴.

نکته چهارم

عباس افندی (و به تبع او: کسانی چون محمدعلی ملک خسروی) چنانکه دیدیم، امیر را به «خودسری» متهم کرده و افندی می نویسد: «میرزا تقی خان امیر نظام... سمند همّت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت».

وصله «خودسری» نیز (همچون دیگر وصله ها) به امیر نمی چسبد. چه، می دانیم که شاه جوان (حتی پس از عزل امیر از صدارت) به او عشق می ورزید و پس از قتل امیر نیز تا پایان حیات خود، سوکوار او بود و از جفایی که به وزیر خود کرده بود، نادم و اندوهبار. امیر، البته،شاه را خادم کشور می خواست و می انگاشت و لاجرم، جلو بوالهوسیها و خودخواهی های زیانبار وی به کشور و ملت را می گرفت.

عباس امانت، با اشاره به مفاد نامه های متعدد امیر به شاه (که گویای تشویق و تحرض شاه از سوی وی به توجه به امور کشور و دخالت مدبرانه و دلسوزانه در آن است) اعتراف جالبی دارد: «...این برداشت کلی که امیرکبیر صدراعظمی انحصارجو بود که می خواست هرچه بتواند از دخالت ناصرالدین در امور حکومت جلو گیرد، قطعاً بار دیگر با شواهد تاریخی نفی می شود. اشتیاق او که شاه فعالانه در اداره مملکت شرکت جوید واقعی بود و در بسیاری از یادداشتهای خصوصی اش به چشم می آید. اصرارش به تداوم و انضباط غالباً همراه با این خواست بود که شاه پیوسته در عرصه سیاسی حضور داشته باشد. و این نیز بی دلیل نبود: حضور چشمگیرشاه برای مشروعیت یافتن برنامه اصلاحات امیرکبیر ضرورت داشت... بر اثر این هشدارها و توصیه های پی در پیِ امیرکبیر، ناصرالدین لاجرم به خود آمد، به امور دولتی توجه بیشتری کرد و از امکانات قدرت مطلق خویش آگاه تر شد».(۱)

ص: ۵۹

۱- . قبله عالم، ص ۱۸۶.

۱۱۲. بدگویی های شوقی افندی

اشاره

شوقی چنانکه دیـدیم، برای تحقیر و تقبیـح امیر، وی را برخاسـته «از خانـدانی حقیر و گمنام» می شـمارد و ادعا می کنـد که امیر، با عزل خویش از مسند صدارت، افتخاراتش را از دست داد: «...میرزا تقی خان امیر نظام که از خاندانی حقیر و گمنام ظاهر شده بود و در سال اول صدارت کوتاهش، اصـحاب قلعه [= اشاره به بابیان شورشـگر در قلعه شیخ طبرسی مازندران]را به شهادت رسانید و به قتل شـهدای سـبعه طهران اقدام کرد و جناب وحید و صـحابه حضـرت را به اشدّ احوال شـهید و قتیل ساخت و راساً و مستقیماً فرمان شهـادت حضـرت بـاب را صـادر کرد و در واقعه [آشوب بابیـان در]زنجان دست به خون مظلومان گشود، مورد بی مهری شاه قرار گرفت و سـعایت درباریان درباره وی مؤثر واقع شـد و افتخاراتی را که به دست آورده بود از کف بداد و عاقبت به کمال خواری و ذلت در حمام فین نزدیک کاشان به امرشاه رگ حیاتش مقطوع شد و به دیار فنا واصل گردید».(۱)

نکته اول

شوقی، امیر را برآمـده از «از خانـدانی حقیر و گمنـام» می شـمارد و تعریض او به شـغل پـدر امیر (کربلایی قربان) است که سـرآشپز دسـتگاه قـائم مقـام فراهـانی بود. شوقی بـا طرح این نکته، در واقع، می خواهـد آنچه را که به زعم و ادعای او، سوء اعمال امیر بوده است، ناشی از این امر بداند که امیر، از طبقات عادی اجتماع برخاسته بود، نه از طبقه اشراف!

بوی تقـدیس اشـرافیّت، و تحقیر و بی حرمتی به طبقـات عادی جامعه، به وضوح، از این برخورد جناب شوقی («ولی امراللّه» بهائیان) پیدا است! و این در حالی است که، استاد باستانی پاریزی در کتاب خواندنی خود: حماسه کویر، استادانه نشان داده است که چگونه بار اصلی بنای تمدن و فرهنگ باشکوه ایران اسلامی، نه بر دوش اشراف زادگان، بلکه روستازادگان دانشمندی قرار داشته است که «به امیری، به نزد شه رفتند».

ص: ۶۰

۱- . قرن بدیع، ۱/۳۶۴ ۳۶۵.

در واقع، نژاد و نسب مـایه افتخـار نیست، بلکه آنچه که حقیقتاً مایه افتخار و برازنـدگی است، کمالات مکتسـبه انسانی و به اصـلاح: حسب و اخلاق فرد، و حسن نیت و عمل او است. مرحوم اسماعیل امیرخیزی، از مجاهدان و مورخان فاضل و معتدل صدر مشروطه، مقاله ای درباره «اصل و نسب میرزا تقی خان» دارد که با این شـعر شـیوای پارسـی آغاز می شود: چون شیر به خود سپه شکن باش / فرزند خصال خویشتن باش.(۱)

پیتر آوری، اسـتاد تاریخ دانشـگاه کمبریج، با اشاره به «اصل و تبار " مردمی "امیرکبیر»، صـعود این گونه افراد به عالی ترین مقامات سیاسـی را سـنتی سابقه دار در تاریـخ و تمدن ایران اسـلامی خوانده و با تأکید بر این نکته که: «در ساختار اجتماعی ایران مسـلمان، نظام طبقاتی نداشته و با این مفهوم بیگانه اند» می افزاید:

یکی از ویژگیهـای جـامعه اسـلامی، پویایی آن می باشـد. به خصوص در آرمان اجتماعی تشـیع، اصل و نسب در مقایسه با لیاقت و قابلیت مسـلمان ارزشـی نـدارد. یک مسـلمان زیرک می توانـد به بالاترین مقامهای مـذهبی صـعود کند، که در واقع از قدرت مردم نشـأت می گیرد. قسـمت اعظـم نفـوذ روحـانیون ریشـه مردمی داشت زیرا می توانسـتند ادعـا کننـد، و هنـوز هم مـدعی هسـتند، که تماسهای نزدیک با مردم داشته و لذا قادرند واکنشهای آنان را ارزیابی نمایند.

اگرچه میرزا تقی خان یک روحانی نبود، اما در رسـیدن وی به مقام صدارت عظمی از شـغل آشپزی در تاریخ سلسـله های ایرانی و تاریخ سیاسی ایران، موارد مشابه وجود دارند.(۲)

ص: ۶۱

۱- . مجله خاطرات وحید، ش ۱۶، ۱۵ بهمن ۱۵ اسفند ۱۳۵۱، صص ۹۰۹۱.

۲- . تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجار، پیتر آوری، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۱۲۲.

به نوشته آوری: «دودمان سیاسی امیرکبیر به مراتب مهم تر از اصل و نسب او می باشد، هرچند که می توان انتظار داشت فرزند یک مباشر که خانه مردی چون قائم مقام را به طرز رضایت بخشی اداره می کرد، طبعاً می بایستی دارای شمّ قوی اداره امور باشد. میرزا تقی خان دست پرورده قائم مقام بود، و وقتی به قدرت رسید راه وی را ادامه داد».(۱)

نکته دوم

سخن دیگر شوقی نیز که امیر با برکناری از صدارت، «افتخاراتی را که به دست آورده بود از کف بداد»، همچون سخن پیشین وی، نادرست و بی بنیاد است. امیر، افتخارات (واقعی) خویش را از رهگذر خدمت صادقانه به ایران اسلامی به دست آورده بود (نه از عنایت شاه نوجوانی که، به دلیل خامی و ناپختگی، اراده اش را وسوسه درباریان فاسد، جهت می داد و دلش با امیر و، شمشیرش با کوفیان بود)، و این افتخارات نیز چیزی نبود که بشود (و بتوانند) از کفش بربایند، بلکه آن برخوردهای ناجوانمردانه با امیر، عملاً مُهر و امضایی شد که بر طومار بزرگی و افتخار وی زده شد و نام نیک وی را جاودانه ساخت.

از نقد اظهارات (غرض آلود و بی بنیاد) رهبران بهائیت راجع به امیرکبیر، عیار نقد اظهارات نویسندگان این فرقه نیز معلوم می گردد.

برای نمونه، می توان به اظهارات نصرت اللّه محمدحسینی، نویسنده معاصر بهائی، اشاره کرد که از امیرکبیر با عنوان «صدراعظم باتدبیر ولکن سفاک و سختگیر ایران» نام برده و می نویسد: در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، «چون شاه جوانی ۱۹ ساله و سرمست عیش و کامرانی خویش بود، همه امور لشکری و کشوری در ید کفایت میرزا تقی خان قرار گرفت و به هر نوعی که می خواست عمل می نمود. با آنکه مردی باکفایت و درایت بود در سنگدلی و سفاکی نیز بی نظیر بود. به تدریج خودکامگی و استبداد او خاطرشاه را مکدر نمود و پس از چندی او را از مقام صدارت عظمی معزول داشت و دستور داد وی را به فین کاشان ببرند و معدومش نمایند».(۲)

ص: ۶۲

۱- . همان.

۲- . حضرت طاهره، ص ۳۰۲. نیز می نویسد: «ظلم امیرکبیر بواقع وحشتناک بود. ستمکاری او در صفحات تاریخ مثبوت گشت و عاقبت پرملال آن مرد سفاک نیز درس عبرت به جهت دیگر ظالمان بود» همان، ص ۳۰۴.

کلام این نویسنده بهائی معاصر، موهم این معنی است که ناصرالدین شاه (یعنی همان کسی که، به قول خود این نویسنده «جوانی ۱۹ ساله و سرمست عیش و کامرانی خویش بود») به علت مخالفت با به اصطلاح «خودکامگی و استبداد» امیر، او را از کار برکنار کرده است! و لابد با این نظریه پردازی شاهکار! باید همه آن اسناد و مدارک معتبری را که از توطئه مشترک عمّال استبداد داخلی و استعمار خارجی در قتل امیر سخن می گویند، دور ریخت!

خوب است تندگوییها و هتاکیهای عباس افندی و شوقی (و سایر رهبران و مبلغان برجسته این فرقه) بر ضدّ امیر، با داوری رجال فرهیخته ایرانی نظیر قائم مقام (که حسینعلی بهاء، پیشوای بهائیان، وی را «سید مدینه تدبیر و انشاء» نامیده است) و دیپلماتها و نویسندگان غربی (که به قول عباس افندی: «به قوّه عقل، مملکت را منظم می دارند») درباره امیر، کنار هم نهاده شود و مورد مقایسه و سنجش قرار گیرد، تا معلوم شود که چگونه «تعصب و کینه»، چشم رهبران و مبلغان برجسته فرقه بهائی را نسبت به صدراعظم شهید عصر ناصری (امیرکبیر) کور ساخته است.

۱۲. گواهی تاریخ، اما نه این است!

عناصر بهائی، چنانکه دیدیم، از سر خشم و کینه، امیر را فردی بدفرجام خوانده و «مرگ سرخ و زیبای» او در راست راه اصلاحات سیاسی و مبارزه با استبداد و استعمار را، کیفر سوء الهی! در حقّ وی شمرده اند! اما اینک که پس از گذشت بیش از یک قرن و نیم از قتل آن رادمرد، به جایگاه بلند و بی نظیر او در تاریخ معاصر ایران می نگریم، می فهمیم که امیر اگر ۱۰۰ سال دیگر هم می زیست هرگز این درجه از نفوذ و محبوبیت پایدار را در قلب ملت ایران به دست نمی آورد. در واقع، او با این مرگ خونین و زودرس، تبدیل به اسطوره و مسطوره ای شد که همواره به کوشندگان راه آزادی و استقلال ایران، درس همت و صلابت و فداکاری می دهد.(۱)

ص: ۶۳

۱- . به قول امانت: «دیری نپاییده آمیزه ای از واقعیت و خیال، هاله ای از تقدس پیرامون چهره امیرکبیر پدید آورد، و به ستایش تمام عیارِ خصایلِ دولت مداری و وطن پرستی اش پرداخته شد» قبله عالم، صص ۲۴۱۲۴۲.

کنت دو گوبینو (وزیر مختار مشهور سفارت فرانسه در ایران عصر ناصری) درست چهار سال پس از قتل امیر یعنی در فوریه ۱۸۵۶ با اشاره به مرحوم امیر می نویسد:

ملت ایران، دیوانه و دلباخته مردی شده است که تا چهار سال پیش، صدر اعظم کشور بوده است. از مرز ترکیه تا سرحد افغانستان هیچ کسی از غنی و فقیر و خرد و کلان نیست که تمام عناوین تعظیم و تجلیل و محبت را در موقع یادآوری از این مرد به کار نبرد. می گویند: «عادل، وظیفه شناس، فعال و کاری بود، از سرباز و کشاورز حمایت می کرد و خیر ایران را می خواست عملی کند؛ از این هم بهتر بود». تعجب در این است که نه تنها کسی با این نظر مخالف نیست، بلکه این عقیده مورد قبول و تصدیق وزرای فعلی و حتی خودشاه هم می باشد. آیا برای این قضیه می توان در اروپا نظیری یافت؟ آیا شخصیت معاصری هست که هر قدر هم بزرگوار و صاحب مقام باشد اقلاً مورد مذمّت نصف مردمی نباشد که از او سخن می گویند؟ پس صدراعظم سابق ایران از این حیث بی نظیر و ممتاز است...(۱)

تأیید گفتار این دیپلمات فرانسوی (راجع به محبوبیت ملی امیر) را می توان در کلام گرنت واتسون (عضو مهم سفارت بریتانیا در ایران عهد ناصری) بازجست که در کتاب خود می نویسد: «مسافری که امروزه از جانب مغرب به دشتهای عراق عجم گام می نهد و یا از میان جاده های متروک آن خطه می گذرد و با چارپاداران ایران درباره اوضاع آن کشور گفت و گو می کند، از زبان آنان می شنود که اکنون همه چیز به حال زاری افتاده است و حال آنکه در دوران زمامداری امیرنظام اوضاع به رنگ دیگری بود».(۲)

ص: ۶۴

۱- . ر.ک: مجله پاریس، سال ۴۰، ش ۴، فویه ۱۹۳۳؛ مجله محیط، مدیر: سید محمد محیط طباطبایی، سال ۱، ش ۱، شهریور ۱۳۲۱ش، ص ۳۰.

۲- . نقل از: تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس...، ۲/۳۴۶.

در مورد ستایش شاه و دولتمردان قاجار از امیر، و حسرت ایشان بر ترقیات کشور در زمان آن بزرگمرد نیز، باید به اظهارات کسانی چون مادام دیالافوآ (سیاح اروپایی در ایران عهد ناصری)، مستر بنجامین (نخستین سفیر امریکا در زمان ناصرالدین شاه) و لرد کرزن (وزیر خارجه مشهور بریتانیا) اشاره کرد که از تأسف شدید و پیوسته ناصرالدین شاه بر عزل و قتل امیر سخن می گویند.(۱)

حمله مخاطره آمیز شیخ عبیداللّه کرد (با پشتیبانی نهان و آشکار دولت عثمانی) به صفحات غرب ایران در اواخر دهه ۱۲۹۰ق در تاریخ مشهور است. در این حمله، شهرهایی چون مراغه، خوی و ساوجبلاغ به تصرف نیروهای مهاجم در آمد، تبریز از دو سو آماج حمله شورشیان کرد قرار گرفت و حتی در پایتخت ایران برای مدتی، حکومت نظامی اعلام شد و نهایتاً دولت ایران با رنج بسیار، موفق شد که آن فتنه را سرکوب کند.(۲) مخبرالسلطنه هدایت نقل می کند که در فتنه شیخ عبیداللّه: «ناصرالدین شاه مکرّر بر فوت امیر تأسف خورده است و مکر خوانده است:

مرد خردمند هنرپیشه را

عمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه اندوختن

در دگری تجربه بستن به کار»(۳)

حتی به گفته واتسون:شاه پشیمان «در ماتم خود [برای اعدام امیرکبیر] تصمیم گرفت سالگرد درگذشت امیر را حرمت نهد و آن روز را هر ساله به روزه داری و ندامت بگذراند».(۴)

ص: ۶۵

۱- . ر.ک: سفرنامه دیالافوآ در زمان قاجاریه، ترجمه مترجم همایون، صص ۲۰۸۲۰۹؛ سفرنامه بنجامین، ترجمه مهندس محمدحسین کردبچه، صص ۱۳۲۱۳۳؛ ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۱/۵۲۸ .

۲- . ر.ک، شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱/۴۱۹۴۲۱؛ سفرنامه یوشیدا ماساهارو نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوره قاجار، ترجمه هاشم رجب زاده، صص ۲۰۴۲۰۶.

۳- . خاطرات و خطرات، ص ۵۴ .

۴- . قبله عالم، ص ۲۴۱. در مورد تأسف دائمی شاه بر امیر، همچنین، ر.ک: خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۰؛ میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال، ص ۳۶۴ به بعد؛ اسناد و نامه های امیرکبیر، نگارش و تدوین: سید علی آل داود، صص ۲۸۶۲۸۷.

نیز چنانکه منابع بهائی و غیربهائی آورده اند، ناصرالدین شاه خانه امیر را به تکیه دولت مبدل ساخت که محل برگزاری «مجالس تعزیه و سوگواری برای امام حسین» علیه السلام بود.(۱)

عذاب وجدان شاه در سوک امیر، تا پایان عمر بلند وی ادامه داشت و معروف است که همو چهل سال پس از قتل امیر، به ولیعهدش (مظفرالدین شاه بعدی) نوشت: من چهل سال بعد از امیر، خواستم از چوب آدم بتراشم، نتوانستم.(۲)

اظهار تأسف بر فقدان امیر توسط کسانی که (به نحوی از انحاء) در عزل و قتل وی دست داشتند، اختصاص به شاه قاجار نداشت و علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، عموی ناصرالدین شاه، نیز (که در زمان صدارت امیر، از مخالفان وی و جزء باند مهدعلیا بوده(۳) و حتی به نوشتهخان ملک ساسانی: دستخط قتل امیر، در مجلس عروسی همین اعتضادالسلطنه از شاه جوان گرفته شد)(۴) بعدها شدیداً بر مرگ امیر، تأسف می خورد.(۵)

ص: ۶۶

۱- . ر.ک: ظهورالحق، ۳/۲۱۲ و ۲۳۰، به نقل از روضهٔ الصفای ناصری، نوشته رضاقلی هدایت.

۲- . فروپاشی نظام سنتی...، احسان طبری، ص ۷۵؛ از صبا تا نیما، یحیی آرین پور، ۱/۱۶۷؛ نیز ر.ک: پاسخ ناصرالدین شاه به میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی راجع به امیر، مندرج در: رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، صص ۸۷ ۸۸ ؛ یادگار، سال ۵ ، ش ۶ و ۷، ص ۳۴.

۳- . ر.ک، مجله یادگار، مدیر: عباس اقبال آشتیانی، سال ۲، ش ۱؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲/۴۴۲ و ۴۴۳؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، ص ۳۱ و ۴۲.

۴- . دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، ص ۴۲.

۵- . خاطرات حاج سیاح، ص ۹۵.

به قول عباس امانت، مورخ بهائی تبار: «قتل امیرکبیر... یکی از تاریک ترین لحظات سلطنت» ناصرالدین شاه بود... مرگ امیرکبیر در ضمیر همگانی ایرانیان، آن لحظه آشنایی است که انسان فانی پا به بت خانه [؟!] شهیدان قهرمان می گذارد. در تاریخ نوین ایران بر هیچ جنایتی چنین سوگواری نشده است...».(۱)

۱۳. مرگ زیبای امیر، نه انتقام الهی!، که تاوان مبارزه اش با فساد و تجاوز بود

رهبران و سران بهائی، قتل امیر را انتقام الهی از اعمال سوء او به شمار می آورند! اما داوری نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی، عموماً چیز دیگری است. به باور اینان، امیرکبیر قربانیِ مبارزه با فساد دولت و دربار شد و جان بر سر دفاع از استقلال و آزادی ایران از یوغ بیگانگان گذارد. به قول دکتر پولاک اتریشی، معلم طب و جراحی در دارالفنون: «میرزا تقی خان مظهر وطن پرستی بود. یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه می دادند و او نمی گرفت خرج معدوم کردن وی شد».(۲) به قول سر هنری رالینسون، دیپلمات و نویسنده مشهور انگلیسی: «همه گونه انفعالات ناپاک، انگیزه های پلید چون حسادت، خودپرستی، خیانت و نفرت دست به دست هم داد تا موجبات نابودی این مرد واقعاً فوق العاده را که به مراتب از زمانه و مردم کشور خود جلوتر بود فراهم سازد».(۳)

گزارش ارستا کنیک، فرستاده عثمانی به ایران در زمان امیر، نیز قبلاً گذشت که امیر را عاقل ترین رجال ایرانی عصر خود شمرده و دشمنی متنفذین و امرا و شاهزادگان با امیر را ناشی از اهتمام وی به حفظ حقوق مردم و جلوگیری از ستم و اجحاف دولتمردان و متنفذین دانسته است.(۴)

ص: ۶۷

۱- . قبله عالم، ص ۱۸۳.

۲- . حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، ص ۲۲۸؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱/۲۱۷.

۳- . تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس...، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۴۴، به نقل از کتاب رالینسون: انگلیس و روس در شرق.

۴- . ر.ک: «اسنادی از آرشیو دولتی استانبول»، محمدعلی موحد، مندرج در: راهنمای کتاب، سال ۶، ش ۱ و ۲، ص ۱۰۳.

در همین راستا، مستر بنجامین (سفیر امریکا در ایران که در دهه ۱۸۸۰ میلادی به ایران آمده است) بر جدّیت امیر در اصلاح مفاسد سیاسی ایران تأکید داشته و مرگ فجیع وی را در همین راستا ارزیابی می کند: «میرزا تقی خان مرد دانشمند و باهوشی بود و کمر همت بسته بود فسادی را که قرون متمادی در سازمان اداری و سیاسی ایران حکمفرما بوده است ریشه کن نماید. درباریان و مقامات فاسد دستگاههای دولتی از اصلاحات میرزا تقی خان دچار وحشت و هراس شدند و ناصرالدین شاه را که در آن موقع جوانی خام بود اغوا کردند که صدراعظم باتدبیر خود را از کار برکنار نماید... به زودی جلادانی با فرمان قتل صدراعظم ایران از راه رسیدند و در یک فرصت مناسب، مرد بزرگی را نابود کردند. وقتی که کار از کار گذشت،شاه متوجه اشتباه بزرگ خود شد و به طوری که گفته می شود هنوز او در قتل میرزا تقی خان به سوک نشسته است. زیرا نابودی این مرد بزرگ ضربه شدیدی برای ایران و برای تاج و تخت خود ناصرالدین شاه بود».(۱)

پرفسور ایوانف، خاورشناس مشهور روسی، نیز درباره میرزا تقی خان قضاوتی چنین دارد: «میرزا تقی خان در میان دیگر رجال دولتی ایران، قاطع ترین خصم تشدید نفوذ انگلستان در ایران بود. او کوشید تا نگذارد ایران اسیر دولتهای خارجی، و مقدّم بر همه: انگلستان، شود؛ و مساعی خود را به کار برد تا استقلال واقعی را در امور داخلی و خارجی به ایران بازگرداند». احسان طبری با ذکر اظهارات ایوانف می نویسد: «الحق داوری عادلانه ای است درباره یکی از بزرگان تاریخ کشور ما».(۲)

ص: ۶۸

۱- . سفرنامه بنجامین، ترجمه مهندس محمدحسین کردبچه، صص ۱۳۲۱۳۳.

۲- . فروپاشی نظام سنتی...، ص ۷۹، به نقل از: بررسی تاریخ ایران، ایوانف، چاپ شوروی، ص ۱۷۳. نیز ر.ک: اظهارات سر پرسی سایکس در تاریخ ایران، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، ۲/۴۸۹ و ۴۹۸. در تمجید از صداقت و پاکدامنی امیر و اصلاحات سیاسی او.

جالب است حتی بیگانگانی که، از حیث سیاسی، به جناح مخالفِ امیر تعلق داشته اند، ضمن توصیف امیر به بزرگی و کفایت، مرگ او را برای پیشرفت و ترقی ایران، فاجعه آمیز خوانده اند. برای نمونه، رابرت واتسون، عضو برجسته سفارت انگلیس در عهد ناصری (همان سفارتخانه ای که در توطئه بر ضدّ حکومت امیر، فعال و پیشگام بود) از امیر با عنوان «فردی که برای تجدید حیات ایران خدمتی شایان کرده بود» نام می برد و در وصف او می افزاید:

یگانه مردی که در عین حال، واجد صفات شایستگی وطن پرستی، قدرت کار و فضیلتی بود که موجبات کافی برای نخست وزیری در ایران به شمار می روند تا کشتی کشورش را از میان گردابها و صخره هایی که در راه او قرار داشته اند سلامت به ساحل نجات برساند. وی در ظرف چند سال کوتاه کار قرنها را انجام داده و با نیروی نبوغ خویش، دوران تازه ای در تاریخ کشور خود پیش آورده است و اگر آن اندازه زنده می ماند که نیّات خویش را انجام بدهد در ردیف کسانی قرار می گرفت که در نظر بعضی از مردم از جانب خداوند برای ایفای مأموریت خاص خلق می شوند، ولی مرگ بی موقع او و قبل از آنکه هموطنانش خیر و نتیجه خدماتش را پیوسته دیده باشند باید ما را از قبول این فرض بازدارد که پیدایش مرد برجسته ای مانند میرزا تقی خان را از آن زمره بشماریم...(۱)

به نوشته همو: «در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی خان امیرنظام بی همتا است. دیوجانس [حکیم یونانی] روز روشن با چراغ در پی او می گشت. به حقیقت، سزاوار است که به عنوان " اشرف مخلوقات "به شمار آید. بزرگوار مردی بود».(۲)

ص: ۶۹

۱- . تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، صص ۳۷۵۳۷۶.

۲- . امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۳، به نقل از: ربرت واتسون.

نیز می نویسد: «میرزا تقی خان بر آن شد که نیکبختی مادی مردم را فراهم کند و تمایلات نکوهیده آنان را مهار گرداند. این وزیر، هدفی از آن هم عالی تر داشت؛ هرآینه تدابیرش استمرار می یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری اساسی و ریشه دار تحقق می پذیرفت».(۱)

اینکه، از مرگ شخصیتی که در راه اصلاحات اجتماعی سیاسی و قطع ید مستبدان و استعمارگران جان باخته اظهار خوشحالی کنیم و آن را نمودی از انتقام الهی! به شمار آوریم، از آن حرفها است! و جالب است که اخیراً مجله پیام بهائی (ارگان فرقه) نیز ضمن محکوم کردن عمل امیر در سرکوب بابیه، به «هوش و دهاء و عشقی که» امیر «به اصلاحات داشت» و قتل وی به «توطئه دربار و... قدرتمندان فاسد»، اعتراف کرده است.(۲)

۱۴. حقیقت بر دروغ، پیروز می شود!

اصولاً (چنانکه کراراً گفتیم) در ستایش از امیر، میان نویسندگان و اصلاح طلبان ایرانی، نوعی «اجماع و اتفاق نظر» وجود دارد، و این امر سبب شده که حتی لحن بهائیان نیز در این اواخر (ناگزیر) نسبت به امیر نرم تر گردد؛ یعنی، در واقع، مجبور شده اند از لحن تند و هتاکانه خود نسبت به او بکاهند؛ هرچند هنوز برق کینه از لابلای کلماتشان، چشم را می آزارد.

مثلاً ابوالقاسم افنان، مورخ معاصر بهائی، می نویسد: «ناصرالدین شاه جوانی کم تجربه و بی خبر از امور مملکت داری و منهتک در شهوات نفسانی بود و چون آلتی، در دست میرزا تقی خان امیرکبیر قرار داشت، اما امیرکبیر که مردی کاردیده و باکفایت بود و در امور مملکت داری نیز دیده ای بینا و فهمی توانا داشت در ظرف مدت قلیلی از آغاز صدارتش تمام امور کشور را قبضه کرد و هرکس را در هر شرایطی که بود به جای خود نشاند و در ظلّ انقیاد و اطاعت درآورد»(۳)

ص: ۷۰

۱- . همان، ص ۳۱۸، به نقل از همو.

۲- . پیام بهائی، ش ۲۹۶، ژوئیه ۲۰۰۴، «یادداشت ماه».

۳- . عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۳۸۸.

و چنـد صـفحه بعـد می افزایـد: «امیرکبیر که مردی مقتدر و در عین حال سـفاک و قاطع بود به منظور برقراری آرامش و سـکون در سطح کشور به این فکر افتاد که بدون سر و صدا حضرت باب را به قتل برساند».(۱) (شاهد مثال، متهم ساختن امیر در خلال تعریف از وی به «سـفاک» یعنی «بسـیار خونریز» بودن است. ضـمناً این سـخن وی که می گوید: ناصرالدین شاه «چون آلتی، در دست میرزا تقی خـان امیرکبیر قرار داشت»، گذشـته از اینکه توهین آمیز است، بـا توجه به تلاـش صادقـانه و مهرآمیز امیر در تربیت شـاه جوان، ادعایی نادرست نیز هست).

این خط جدیـد که در برخورد با امیر، به جای «صـراحت» و «یکرنگی» در دشـمنی، از سـیاست «یکی به نعل، یکی به میخ» بهره می جویـد از جمله در نوشـته حسن موقر بـالیوزی (از سـران و مورخـان مشـهور بهائی، و به اصـطلاح از «ایادی امراللّه» منصوب از سوی شوقی) نمود و جلوه دارد.

بالیوزی در کتابش راجع به بهاء می نویسد: امیرکبیر «وزیری بسـیار لایق و صادق به شـمار می رفت ولی در عین حال مردی خشن و خودرأی بود».(۲) نیز ضـمن اعتراف به «شـجاعت» امیر در پـذیرش مرگ(۳)، از وی بـا عنوان «شخصـی متکبر و خودرأی» یـاد می کند(۴) و همچنین می نویسـد: «بـا آنکه در آغـاز پیـدایش و ظهـور امر مبـارک، میرزا تقی خـان ضـربات سـنگینی بر پیکر آن وارد سـاخت، ولی منصـفانه بایـد قبول کرد که وی وزیری غیور، اصـلاح طلب، درست کـار و فعـال بود. آثـار سازنـده ای که از او بـاقی مانـده، پس از سالیان دراز نمایانگر نکات مثبتی است که از حکومت کوتاه مدت و پر ماجرای این مرد معمایی حاصل گشـته است. او با تأسـیس مدرسه دارالفنون تحصـیلات به سـبک جدید را در ایران بنیان نهاد و معلمین اروپایی از اطریش و فرانسه برای تدریس در آن مـدرسه اسـتخدام نمود. اولین قـدم برای تأسـیس مطبوعـات به سـبک غرب در ایران را او برداشت و مؤسسه چـاپ را به کار انداخت(۵)

ص: ۷۱

۱- . همان، ص ۳۹۰.

۲- . بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، ص ۹۱.

۳- . همان، ص ۹۴.

۴- . همان، ص ۹۲.

۵- . سخن فوق، اشتباه، و ناشی از بی اطلاعی جناب بالیوزی است. اولین روزنامه در ایران با نام کاغذ اخبار، سالها پیش از حکومت امیر، و در زمان حاجی میرزا آقاسـی و توسط میرزا صالـح شـیرازی، در ایران چاپ و منتشـر شد. مؤسـسه چاپ نیز در کشورمان، در واقع از زمـان فتحعلی شاه در ایران شـروع به کار و طبع و نشـر کتاب کرده است، که از آن جمله می توان به چاپ کتاب جهادیه در دوران جنگهای ایران و روس اشاره کرد.

، ولی همه این اصلاحات او به علاوه سایر خدماتی که انجام داده بود، به پای آزادی طلبی و طرفداری از دمکراسی و مشروطه طلبی او نمی رسید و این همان نکته ای است که اکثر هوادارانش در سالهای اخیر با تقدیر فراوان از آن یاد می کنند. ولی با تمام این صفات، این وزیر از لحاظ استبداد رأی و عمل در زمره همان ولی نعمت تاجدار و بوالهوس خود قرار داشت».(۱)

متوجه ضربه نهایی بالیوزی به امیر پس از آن همه تعریف، و در واپسین جمله از عبارت وی هستید؟! جناب بالیوزی، نهایتاً امیر را، با آن همه صفات نیک و خدمات درخشان و نیز «آزادی طلبی و طرفداری از دمکراسی و مشروطه طلبی او»، سرانجام «از لحاظ استبداد رأی و عمل در زمره همان ولی نعمت تاجدار و بوالهوس» وی قرار داده است!

بالاخره، وقتی قرار است شخصیتی خوشنام و محبوب چون امیر را (که همگان به ذکر مدایح و ستایش خدمات بزرگ وی، رطب اللسان اند) آماج کینه ایدئولوژیک خود سازیم، باید (به رغم اعتراف «اجباری» خود به نقاط مثبت و روشنِ مسلّم در کارنامه او) چیزی بگوییم که نهایتاً اثر همه آن تعریفها و اعترافها را خنثی کرده و چهره او را نزد خوانندگان، سیاه و ملکوک سازد. فقط کاش آقای موقر بالیوزی (که امیر را به اتهام «استبداد رأی و عمل» فرو می کوبد) معلوم می کرد که، اگر امیر می خواست (با آن همه تجربه و پختگی) به اصطلاح ایشان خودرأی نبوده و با کسی مشورت کند، باید با چه کسی غیر ازشاه جوان و خام (و به قول موقر: «تاجدار بوالهوس») یا درباریان فاسد و انگلوفیل نظیر میرزا آقاخان نوری مشورت کند؟! و آن به اصطلاح مشاوران! (که بالیوزی، از به بازی گرفته نشدن ایشان توسط امیر، دریغ و حسرت می خورد) پس از عزل و قتل امیر، چه گُلی به سر ایران زدند، جز آنکه هرات و مرو را بر باد دادند و...؟! و آخرین سخن آنکه، معلوم نیست اتهام امیر به استبداد رأی و عمل، چگونه با «آزادی طلبی و طرفداری از دمکراسی و مشروطه طلبی او» که بالیوزی ظاهراً بدان اعتراف دارد(۲)

ص: ۷۲

۱- . بهاءاللّه شمس حقیقت، صص ۹۵۹۶.

۲- . البته اگر مترجم، عبارت را غلط ترجمه نکرده باشد!

قابل جمع است؟!

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد!

۲- یاران امیر؛ تقابل جدی و مستمر با باب و بهاء

اشاره

می دانیم که مورخان (اعم از بهائی و غیر بهائی) اتفاق دارند که عامل اصلی سرکوبی فتنه بابیان، و اعدام پیشوای آنان (باب)، شخص امیرکبیر بوده است.

جالب این است که، حواریون و یاران باوفا و پابرجای امیرکبیر نیز نظیر آیت اللّه العظمی حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (فقیه برجسته تهران، و وصیّ امیر کبیر)، حاج میرزا محمد هاشم طباطبایی (منشی مخصوص و محرم راز امیر)، عزیزخان مُکری سردار کل (داماد امیرکبیر از همسر اول وی)، میرزا سعیدمؤتمن الملک انصاری (کاتب سرّ امیر و وزیر خارجه ناصرالدین شاه به سفارش امیر در سالهای پس از قتل وی) و چراغعلی خان زنگنه (نایب الحکومه اصفهان منصوب از سوی امیر)، و میرزا محمدمهدی ملک التجار تبریزی (نیای حسن ملک، بنیاد گذار کتابخانه ملک تهران) سخت با بابیه و بهائیه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند.

گفتار زیر، ضمن معرفی این بزرگان، موضع منفی آنان نسبت به باب و بهاء را بررسی می کند:

۱. آیت اللّه حاج شیخ عبدالحسین تهرانی

آیت اللّه حاج شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ العراقین (متوفی ۱۲۸۶ق) از جمله فقیهان، حدیث شناسان، رجالیان و لغت دانان نامدار قرن سیزدهم هجری است، که به دقت نظر و اندیشه صائب و همت بلند شناخته می شد و در ایام اقامت در کربلا، جمعی کثیر از مردم آن شهر از وی تقلید می کردند.(۱) او شاگرد برجسته آیات عظام: آقا سید ابراهیم قزوینی «صاحب ضوابط» و نیز آقا شیخ محمدحسن اصفهانی «صاحب جواهر» بود و از فرد اخیر صاحب جواهر اجازه اجتهاد و نقل روایت داشت.(۲)

ص: ۷۳

۱- . معارف الرجال، شیخ محمد حرزالدین، ۲/۳۴.

۲- . الکرام البررهً، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۲/۷۱۳؛ معارف الرجال، ۲/۳۵.

به روایت آیت اللّه شیخ محمد حرزالدین، عالم بزرگ مقیم نجف در عصر مشروطه: صاحب جواهر، بر فراز منبر درس، به اجتهاد ۴ تن از شاگردان خویش تصریح داشت: حاج ملاّ علی کنی، شیخ عبدالحسین تهرانی، میرزا عبدالرحیم نهاوندی، و شیخ عبداللّه نعمت عاملی.(۱) آیت اللّه العظمی صاحب جواهر در زمان حیات خویش، مرجع عامّ شیعه قلمداد می شد و سخنش در جهان تشیع «قول فصل» بود. اثر ماندگاری که نیز وی با عنوان «جواهرالکلام» (حاوی یک دوره فقه کامل و استدلالی شیعه) از خود بر جای نهاد، همه فقیهان را تا پایان روزگار، وامدار افاضات خویش کرد، چندانکه مرحوم امام خمینی قدّس سرّه، وی را اسوه فقیهان شمرده و فقه استوار شیعی را به اعتبار وی و کتاب سترگش: «فقه جواهری» می خوانَد.(۲) پوشیده نیست که سخن شخصیتی سترگ همچون صاحب جواهر درباره شیخ عبدالحسین تهرانی، گواه رتبه بسیار بلند تهرانی در دانش و درایت دینی است. بی جهت نیست که محدث بزرگ و نام آشنای شیعه در عصر اخیر، آیت اللّه میرزا حسین نوری، در تعریف شیخ عبدالحسین، او را زبده و نخبه عالمان بزرگ محقق خوانده و با اوصافی چنین بلند از وی یاد کرده است: «شیخی و استادی و مَن الیه فی العلوم الشرعیهً استنادی، زبدهً اعاظم المحققین و نخبهٌ افاخم المدققین، المطلع الخبیر، العالم الربّانی، الشیخ عبدالحسین الطهرانی قدّس اللّه تعالی روحه...».(۳)

ص: ۷۴

۱- . معارف الرجال، ۲/۱۱۲. به قولی: صاحب جواهر تنها به این چهار تن اجازه اجتهاد داده است (روایت آیت اللّه العظمی بهجت، مندرج در کتاب: در محضر حضرت آیت اللّه العظمی بهجت، محمد حسین رُخشاد، ۲/ ۴۲۵).

۲- . از مرجع پارسا و چابک اندیشه معاصر، آیت اللّه العظمی بهجت، نقل شده است که می فرماید: «یک دوره فقه استدلالی مبسوط از صدر اسلام تا به حال نظیر جواهر نوشته نشده است. آقا شیخ عبدالحسین تهرانی رحمهً اللّه می فرموده است: جواهر معجزه تاریخ است، زیرا چنین دوره فقهی تاکنون نوشته نشده است» در محضر حضرت آیت اللّه العظمی بهجت، همان، ۲/۱۸۰.

۳- . مکتوبات، اعلامیه های... شهید شیخ فضل اللّه نوری، گردآوری محمد ترکمان، ص ۴۴۹.

اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات عصر ناصری، می نویسد: «حاج شیخ عبدالحسین طهرانی مجتهدی بسیار فاضل و به قبول عامّه نایل بود. در دولت عثمانی نیز اعتباری معتدٌّ به(۱) داشت. وُلات و حکام عراق عرب او را حرمتی عظیم می نهادند. بر اکثر تعمیرات و تأسیسات عتبات عالیات از جانب اعلی حضرت اقدس همایونی سِمَت مواظبت و مراقبت داشت. مدرسه و مسجدی که از مال الوصایه امیرنظام اتابک اعظم میرزا تقی خان در طهران ساخته است دائر است و به اجتماع افاضل طلاب، عامر. شکراللّه مساعیَه».(۲)

چنانکه در کلام اعتمادالسلطنه گذشت، و دیگران نیز بدان تصریح دارند، ناصرالدین شاه کار نظارت و مراقبت بر توسعه صحن مطهر سالار شهیدان علیه السلام، و تعمیر بنای آن را، به شیخ العراقین سپرده بود(۳) و «از مراقبت و مواظبت» وی «در تعمیر گنبد منوّر... و نصب خشتهای طلایی شهر» رضایت تام داشت و این امر را ابراز می نمود.(۴) عباس اقبال با اشاره به مقام والای تهرانی نزد امیر، می نویسد: شیخ، نزد ناصرالدین شاه نیز محترم و مورد اعتماد بود وشاه او را در ۱۲۷۴ق برای تعمیر صحن مطهر ائمه اطهار در کربلا و کاظمین و سامرا (علیهم السلام) مأمور کرد و او از ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۶ (که در ۲۲ رمضان آن فوت کرد) به این کار اشتغال داشت. کتابخانه شخصی او در کربلا به علت داشتن نسخه های نفیس، شهرت داشت.(۵)

ص: ۷۵

۱- . قابل توجه.

۲- . چهل سال تاریخ ایران... المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، ۱/۱۸۹. درباره شیخ عبدالحسین، همچنین، ر.ک: ریحانهً الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، ۳/۳۲۹.

۳- . ر.ک: تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، ۳/۱۸۳۳؛ ریحانهً الادب، ۳/۳۲۹؛ معارف الرجال، ۲/ ۳۵.

۴- . روزنامه ناصرالدین شاه به خراسان، علینقی حکیم الممالک، ص ۴۷۰؛ سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش ایرج افشار، ص ۹۷.

۵- . نامه های امیر کبیر به انضمام رساله نوادر الامیر، تصحیح و تدوین سید علی آل داود، ص ۳۱۶.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۳ق عضدالملک را به عنوان فرستاده مخصوص خویش، مأمور ساخت که طلاهای نذری اهدایی وی را از ایران به بارگاه مقدس عسکریین (علیهماالسلام) در سامرا برده و به شیخ العراقین تحویل دهد.شاه در فرمانی که خطاب به فرستاده مخصوصش صادر کرد، از شیخ با عنوان «جناب مستطاب فضایل مآب، افادت و افاضت نصاب، حقایق و معارف اکتساب، قدوةً العلما و زبدةً الفقهاء، مجتهدالعصر والزمان، شیخ المشایخ العظام، شیخ عبدالحسین سلمه اللّه تعالی» یاد کرد.(۱) عضد الملک، خود نیز در سفرنامه اش به عتبات، از شیخ این گونه تعریف می کند: «و هوالفاضل النحریر و العالم المنطیق، تاج العلماء الاعلام، رواج الملةً الاسلام، که سالک مدارج حکت است و صاعد معارج معرفت، خلیل نار سلامت و کلیم نور سعادت، پیکر فضل است و جوهر عقل، اصل اصول است و نسل حکم، خلاصه خرد است و نخبه ادب.(۲)

شیخ العراقین، چنانکه اشاره شد، مورد اعتماد و عنایت خاص امیرکبیر قرار داشت(۳) و امیر، که از گوهر شناسان روزگار خویش بود، علاوه بر ارجاع محاکمات شرعی دیوان به محضرش(۴)، «در مطالب مشکله و امور معضله با او مشورت» می کرد(۵)

ص: ۷۶

۱- . ر.ک: سفرنامه عضد الملک به عتبات، به کوشش حسن مرسلوند، پیشگفتار، ص ۸ .

۲- . همان، ص ۱۲۶.

۳- . مهدی بامداد به «ارادت» میرزا تقی خان امیرکبیر نسبت به شیخ عبدالحسین تصریح می کند (شرح حال رجال ایران، ۶ / ۹۴. درباره جریان آشنایی امیر با شیخ عبدالحسین، و دوستی و صمیمیت میان آن دو، ر.ک: میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال آشتیانی، صص ۱۶۸۱۷۱.

۴- . امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۳۰۸ و ۳۴۳.

۵- . نوادرالامیر، شیخ المشایخ امیر معزّی، صص ۳۱۵۳۱۶. درایت شیخ عبدالحسین را می توان، از جمله، در داستان زیر دید. به گفته آیت اللّه بهجت، مرجع تقلید معاصر: شیخ عبدالحسین تهرانی با عده ای برای زیارت قبر عبدالقادر گیلانی که در آن زمان متولی آن رشید عالی، از بزرگان عراق بود به بغداد رفتند و در ایوان آن نشستند. خادم آنجا هم از آنها پذیرایی کرد و برای آنها قهوه آورد و مرحوم شیخ عبدالحسین هنگام برگشتن صد لیره به خادم داد. گویا عده ای از همراهان به ایشان اعتراض کردند که این پول کیست و به چه کسی می دهی؟ طولی نکشید خبر آوردند که دو نفر شیعه به اتهام سبّ شیخین دستگیر شده اند و تصمیم گرفته اند آنها را اعدام کنند. در این هنگام آقای تهرانی قدس سره در جای فیلتر سیگار دو کلمه نوشت و برای متولی رشید عالی فرستاد و فوراً آنها را آزاد کردند. بعد ایشان فرمود: «آن صد لیره برای خریدن خون این دو شیعه بود!» (نکته های ناب از آیت اللّه العظمی بهجت، رضا باقی زاده گیلانی، صص ۶۰ ۶۱).

و حتی برای تعیین نام فرزندان شاه، از استخاره های وی مدد می گرفت.(۱)

عباس اقبال، با اشاره به «ارجاع محاکمات» از سوی امیر «به محضر جناب شیخ عبدالحسین طهرانی شیخ العراقین»، می افزاید: «یوماً فیوماً عقیده او نسبت به جناب شیخ افزون می گردید».(۲) سپس با نقل داستانی از زبان حاج سید نصراللّه اخوی (تقوی) مشهور درباره چگونگی آشنایی امیر با شیخ العراقین، می نویسد: پس از آن آشنایی، امیر «همواره در ترویج شیخ اقدامات کافی نمود و روز به روز در عقاید او نسبت به شیخ می افزود تا آنکه محلّ وثوق امیر شد و طرف مشاوره در بعضی از امور مشکله گردید».(۳) دکتر فریدون آدمیت می نویسد: در دوران صدارت امیر،

همه دعاوی که جنبه شرعی داشت و به دیوانخانه رجوع شده بود، به محضر شیخ عبدالحسین احاله می گردید. داوری او قطعی بود. کنت دوگوبینو نیز از شیخ عبدالحسین به احترام یاد می کند؛ او را فقیهی بلند پایه و پاکدامن، و خونسرد و بافراست می شناسد.(۴)

امیر، پیرو این دوستی و اعتماد ویژه، وصیّ خود را شیخ عبدالحسین قرار داد(۵)

ص: ۷۷

۱- . ر.ك: اسناد و نامه های امیرکبیر، تدوین و نگارش سید علی آل داود، ص ۸۲ .

۲- . میرزا تقی خان امیرکبیر، ص ۱۶۸.

۳- . همان، صص ۱۶۸۱۷۱.

۴- . امیرکبیر و ایران، ص ۳۰۸. نیز می نویسد: «مسجد شیخ عبدالحسین واقع در بازار از ماترك امیر بنا گردید. شیخ عبدالحسین تهرانی از روحانیون پرهیزگار بود. امیر او را وصی خود معیّن کرده و او آن را ساخت. مسجد مزبور بعدها به " مسجد ترکها" شهرت یافت» همان، ص ۳۴۳. درباره شریعت خواهی شیخ عبدالحسین همچنین ر.ك: همان، ص ۱۰۳.

۵- . امیرکبیر و ایران، آدمیت، ص ۳۰۸؛ میرزا تقی خان امیرکبیر، اقبال آشتیانی، ص ۱۶۸ و ۳۶۸.

و شیخ نیز، مدرسه و مسجد حاج شیخ عبدالحسین (واقع در بازار تهران) را بر طبق همین وصیّت و از ثُلثِ میراث امیر بنیان نهاد. مهدی بامداد خاطر نشان می سازد: «شیخ عبدالحسین تهرانی شیخ العراقین، از مجتهدین معروف، و به زهد و تقوی و مدیریت در کار شهرت زیادی داشت. شادروان میرزا تقی خان امیرکبیر با آن نظر دقیقی که در شناسایی مردم و به ویژه ملّاها داشت در بین تمام روحانیون زمان خود، او را وصیّ خویش قرار داد و شیخ العراقین هم از مال الوصایه امیر شهید، مسجد و مدرسه ای عالی در تهران بنا نهاد که امروزه به مسجد و مدرسه شیخ عبدالحسین یا مسجد آذربایجانیها معروف می باشد».(۱) نیز یکی از روحانیون پارسای نجف را به نیابت از امیر به حج فرستاد.(۲)

جز این، شواهد تاریخی حاکی است که شیخ پس از مرگ امیر، از کسانی بوده که مباشرت امور خانواده وی را بر عهده داشته است.(۳) میرزا آقاخان نوری (صدر اعظم «آنگلوفیل» ناصرالدین شاه پس از عزل امیرکبیر، و یکی از عوامل مهم برکناری و قتل مظلومانه امیر) پس از استقرار پایه های قدرت خویش، به جان یاران امیر افتاد و تا آنجا که قدرت داشت از صدمه و آزار آنان دریغ نورزید. شیخ عبدالحسین نیز از کسانی بود که زهر کینه و عداوت نوری را چشید و آن گونه که از خلال تاریخ بر می آید، مأموریت شیخ برای تعمیر بقاع مطهر ائمه علیهم السلام در عتبات عالیات، برای وی جنبه نوعی تبعید محترمانه داشت(۴)

ص: ۷۸

۱- . شرح حال رجال ایران...، ۲/۲۴۳۲۴۴. نیز ر.ک: همان، ۶ /۹۴ و ۱/۲۲۰۲۲۱؛ چهل سال تاریخ ایران... المآثر و الآثار، ۱/۱۸۹؛ مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان، به کوشش کریم اصفهانیان، ۲/۳۶۶۳۶۷.

۲- . میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال آشتیانی، صص ۳۶۸۳۶۹.

۳- . همان، صص ۳۷۳۳۷۴، نامه مادر امیر. همچنین برای مشاهده وقفنامه ای از مادر امیر که در آن از شیخ العراقین یادشده ر.ک: گنجینه اسناد، سال ۳، دفتر ۲ و ۳، شماره مسلسل ۱۰۱۱، صص ۱۰۷۱۱۱.

۴- . حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در آثار خویش، برخی از گلایه ها و انتقادات شیخ از حکومت قاجار پس از امیر را منعکس ساخته است.

و صدراعظم نوری، در این تبعید، بی نقش نبود. شوقی افندی می نویسد: نوری «برای اینکه از شرور و مفاسد [!] این مجتهد فتنه انگیز [!] خلاصی یابد ترتیباتی فراهم نمود که شیخ مذکور از جانب شاهنشاه مأمور تعمیر بقاع مقدسه گردید و به جانب عتبات عالیات عزیمت کرد».(۱)

اینک که با مقام علمی، مواضع سیاسی و خدمات اجتماعی حاج شیخ عبدالحسین تهرانی آشنا شده و پیوند او با امیر را شناختیم، نوبت آن است که برخورد او با باب و بهاء را بررسی کنیم.

تهرانی، از بن جان، به کمال و کارآمدی احکام و قوانین اسلامی در جامعه بشری ایمان داشت و بر این باور بود که «هرگاه مدار دولت و مملکت داری از روی شریعت مطهره باشد... هیچ فتنه و فساد برنیاید».(۲) بر همین اساس هم، زمانی که دریافت «بدعت» بابیّت و بهائیت، «کیانِ» اسلام را در خطر افکنده است، با جدّیت تمام به مبارزه با آن پرداخت.

قدیمی ترین رد پایی که تاریخ، از برخورد شیخ العراقین با جریان بابیت نشان می دهد، در همان اوایل ادعای باب (درزمان محمدشاه قاجار) است. در واقع، او بود که مانع ملاقات باب و مریدانش با محمدشاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) شد و این فرصت تاریخی برای «اظهار وجود» و «خودنمایی» (و احیاناً نفوذ در دربار) را از بابیان گرفت. کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران عهد ناصری، با اشاره به تقاضای باب از محمدشاه مبنی بر مناظره او و مهم ترین مریدانش با علمای پایتخت در حضور شاه، می نویسد:

ص: ۷۹

۱- . قرن بدیع، ۲/۱۵۷.

۲- . روایت میرزا یعقوب ارمنی (پدر میرزا ملکم خان و منشی سفارت روسیه در ایران) از گفت وگوی شیخ عبدالحسین با مسیو آنیچکف، کاردار سفارت روسیه در ایران (اندیشه ترقی...، فریدون آدمیت، ص ۱۰۳).

حاجی میرزا آقاسی (صدراعظم محمدشاه) این تقاضا را پذیرفته و «محمدشاه هم که مطیع اراده حاجی بود مخالفتی از این عمل ابراز نمی داشت... ولی حاجی شیخ عبدالحسین که مردی فقیه و مجتهد و متدین و متقی است، فراست و قضاوتهای بی طرفانه اش موجب اعتماد همه کس شده و طرف احترام عموم است، به شاه و وزیر و بزرگان مملکت گفته بود: آیا در نظر دارید که به جای مذهب کنونی، مذهب جدیدی که هنوز نمی شناسید برقرار نمایید؟ و علاوه کرده بود که دولت با این گرفتاری و ناتوانی که دارد حاجت به این نیست که برای خود گرفتاری جدیدی به بار آورد که نتیجه اش جنگهای مذهبی خواهد بود. آیا شما از خیالات آینده و نتایج آن اطمینان دارید که به تسهیل انتشار عقاید او می پردازید؟ اگر روحانیون ایران به دفاع پردازند نه فقط بر علیه باب، بلکه بر علیه دولتی که بحق از او انتظار حمایت دارند، آیا چنین تصور می کنید که قدرتی به دست نخواهند آورد؟ و آیا می دانید که نتیجه چه خواهد شد؟ خلاصه این حرفها حاجی میرزا آقاسی و طرفداران مناظره را متقاعد ساخت و به حاجی شیخ عبدالحسین اطمینان دادند که قدغن خواهند کرد که میرزا علی محمد به تهران بیاید و برای ساکت کردن او و مریدانش دست به اقداماتی خواهند زد».(۱)

کنت دوگوبینو، البته، چنانکه اهل نظر می دانند (به صرافت طبع یا از روی «سیاست»)، نسبت به بابیان، موضعی «جانبدارانه» دارد و از کسانی است که حتی حسینعلی بهاء (برای حل مشکلات خویش) به وی ملتجی می شده است. لذا گزارشهای وی پیرامون باب و به ویژه چالش میان باب و علما، خالی از شائبه هواداری و یکسونگری نیست و بنابراین با آنها باید با دقت و احتیاط برخورد شود. اظهارات وی در فوق نیز نمونه ای از این گزارشها است و نیاز به توضیح و تنقیح دارد. روشن است که برای فقیه تیزبینی چون شیخ العراقین، «بطلان دعاوی باب» با توجه به شواهد و دلایل گوناگون، از آن جمله: «توبه صریح» خود باب بر فراز منبر شیراز، و وجود اغلاط پیش افتاده ادبی در الواح صادره از وی کاملاً ـ واضح بود و آمدن او و جمعی از مریدانش به پایتخت به عنوان ملاقات با سلطان و مناظره با علما، بیشتر فرصتی برای «ابراز وجود» و «پروپاگاند حزبی و مسلکی» بود. خصوصاً آنکه، دولت مرکزی نیز در برخورد با فتنه باب، سستی و اهمال نشان می داد و بدتر از آن، احساس می شد که دستهای مشکوکی از درون حکومت (نظیر منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان) با اغراض سیاسی در پی دامن زدن به فتنه، و ماهی گرفتن از آب گل آلودند و ماجرا، هرگز ساده و طبیعی نیست... لهذا «هوشمندانه» مانع اجرای این سناریوی خطرناک گردید.

ص: ۸۰

۱- . سیاستگران دوره قاجار، احمدخان ملک ساسانی، چاپ آل داود، صص ۳۴۴ ۳۴۵، به نقل از: مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ۱/۱۸۳.

تهرانی در زمان تبعید بهاء به عراق، و تجمع بابیان در آن سامان، در عراق می زیست و شاهد فعالیتهای سوء آنان (علاوه بر بدعتهای نوبه نوشان) بود. منابع معتبر بهائی تصریح دارند که بابیان مهاجر، شبهای تار به دزدیدن کفش و کلاه و پول و پوشاک زوار شیعه در اماکن مقدسه می پرداختند(۱) و به اعتراف خود میرزا حسینعلی بهاء: «در اموال ناس مِن غیر اذنٍ تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند».(۲) افزون بر این، در میان خود بابیها نیز بازار آشوبگری و آدمکشی رونق داشت و به قول خواهر بهاء (عزّیه) بهاء در این فجایع بی دخالت نبود.(۳)

مشاهده این همه جسارت و خرابکاری، شیخ العراقین را که از پیش نیز نسبت به بابیان، حساسیت منفی شدید داشت بر آن داشت که بپاخیزد و ضمن تلاش در راه آگاه سازی و بسیج علمای عتبات بر ضدّ بهاء و بابیان، کوشید با همکاری مقامات دولت ایران، به ویژه میرزا بزرگ خان قزوینی (کارپرداز اول ایران در بغداد)، دولتمردان عثمانی را برای تبعید بابیان (من جمله بهاء) از مرزهای مجاور ایران به نقاط دوردست عثمانی وادارد، که در این کار نیز موفق شد(۴)

ص: ۸۱

۱- . قرن بدیع، شوقی افندی، ۲/۱۰۶-۱۰۷.

۲- . مائده آسمانی، عبدالحمید اشراق خاوری، ۷/۱۳۰.

۳- . تنبیه النائمین، عزّیه خانم نوری، صص ۱۵-۱۶. برای مشکلاتی که حضور بابیان در عراق به وجود آورده بود و شکایت علمای کربلا و نجف از آنها، همچنین، ر.ک: مقدمه ادوارد براون بر کتاب نقطهٔ الکاف، ص «ما».

۴- . مؤلف کتاب گفتاری به اختصار درباره آیین بهائی ص ۲۹ می نویسد: در اثر اقدامات شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ العراقین و همدستانش (میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه) و...، بهاء را «بعد از ۱۲ سال سکونت در بغداد» با خانواده به اسلامبول تبعید کردند. (نقل از: بهائیت چگونه پدید آمد، نورالدین چهاردهی، ص ۱۲۱).

و مساعی وی در این راه، در تواریخ بهائی (طبق معمول، با افزودن شاخ و برگهایی به آن) منعکس شده است.(۱)

به قول آواره، مبلغ مشهور بهائی (که بعداً به اسلام بازگشته و کتاب کشف الحیل را بر ضدّ آنان نوشت): شیخ عبدالحسین «قلع بنیان بدیع» یعنی امر بابیت و بهائیت «را بر خود لازم می شمرد»(۲) و «در رأس علما»ی مقیم عتبات بر ضدّ حسینعلی بهاء فعالیت داشته(۳) و «ضدّیت تام با بهاءاللّه» می کرد.(۴)

محمدعلی فیضی، نویسنده و مبلغ مشهور بهائی، با اشاره به تکاپوی بهاء و بابیان در عراق، و مخالفت «شیعه و سنی» با آنها در آن دیار، می نویسد: «ورود شیخ عبدالحسین مجتهد معروف جهت تعمیر بقاع متبرکه به عتبات، و ملاحظه این شور و نشور و انجذابات عموم خلق، سبب تشدید امر و تحریک تعصبات جاهلانه عوام گردید و با میرزا بزرگ خان، قونسول ایران در بغداد، به ضدیت و مخالفت آن حضرت همت گماشتند و آن قدر کوشیدند تا به دستورات اکیده ناصرالدین شاه و وزیر خارجه، حاج میرزا حسین خان سپهسالار، نماینده ایران در دربار عثمانی موافقت گردید که موافقت سلطان عثمانی را نسبت به انتقال حضرت بهاءاللّه و همراهان به اسلامبول به دست آورد. نامق پاشا نامه عالی پاشا، صدراعظم عثمانی، را به وسیله منشی خود به نظر مبارک [بهاء] رسانید و آن حضرت حاضر برای عزیمت به اسلامبول گردید».(۵)

ص: ۸۲

۱- . ر.ک: قرن بدیع، ۲/۱۵۶ به بعد؛ بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، صص ۱۸۷۱۸۹؛ عهد اعلی...، ص ۵۱۸ و ۵۱۴ ؛ داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس الهی، علی اکبر فروتن، ص ۱۷. درباره ضدیت شدید شیخ العراقین و کارپرداز ایران در بغداد با بهاء، همچنین ر.ک: آهنگ بدیع، سال چهارم ۱۳۲۸، ش ۷، ص ۱۶ و سال ۱۳۵۲، ش ۱ و ۲، ص ۶۳ ؛ اظهارات محمدعلی فیضی.

۲- . الکواکب الدریهًْ، ۱/ ۳۴۸.

۳- . ر.ک: همان، ۱/ ۳۴۸۳۵۱. نیز ر.ک: مقاله شخصی سیاح، عباس افندی، صص ۵۰ ۵۱ .

۴- . الکواکب الدریهًْ، ۲/۱۸۷.

۵- . آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۲، ش ۱ و ۲، ص ۶۳ .

مواضع و اقـدامات شـیخ نسبت به سـران مسـلک باب و بهاء، طبعاً از چشم آنان مخفی نبود و کینه شدیـد آنان را بر ضـدّ وی بر می انگیخت. چنـانکه حسـینعلی بهـاء در لوحی که به نام شـیخ صادر کرده سـخت به وی تاخته و او را «غافل مرتاب» و عنصـری «مکار» خوانده است!(۱) همچنین، شوقی افنـدی (نتیجه دختری بهاء، و جانشـین عباس افندی) در فحشـنامه ای که با عنوان لوح قرن از خود برجا نهاده، کراراً شـیخ عبدالحسین را با عناوینی چون «شیخ خبیث»(۲) و «مردود دارین و مبغوض ثقلین»(۳) مورد هتک و شتم قرار داده است.

۲. مؤتمن الملک انصاری

میرزا سـعیدخان مؤتمن الملک انصاری، سیاستمدار و ادیب برجسته ایران در عصر قاجار، از برکشیدگان خاص امیرکبیر(۴) و منشی و کاتب اسرار(۵) او می باشد که ترقیات سیاسی خویش (و حتی لقب مؤتمن الملکی) را پیش و بیش از هرکس مرهون عنایات امیر بوده است. روزنامه وقایع اتفاقیه (شـماره ۱۱ محرم ۱۲۶۸) در روزهای آخر صـدارت امیر می نویسد: از آنجا که میرزا سـعیدخان در خـدمات محوله «صـداقت و راست قلمی» خود را مشـهود پیشـگاه مبارک داشـته و «مصدر خدمات تحریر رسائل خاصه و به صـفت امانت و رازداری و درستکاری» موصوف گشته به لقب مؤتمن الملکی سرافراز آمد.(۶)

ص: ۸۳

۱- . برای نوشته بهاء ر.ک: عهد اعلی...، ص ۵۶۸ و نیز ص ۵۱۵ .

۲- . توقیعات مبارکه حضرت ولی امراللّه، لوح قرن احبّاء شرق نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۶۷ .

۳- . همان، ص ۱۸۵.

۴- . ر.ک: رجـال وزارت خـارجه، ممتحـن الـدوله، صــص ۱۷ ۱۸؛ رجـال دوره قاجـار، حسـین سـعادت نـوری، ص ۲۶۸؛ «وفیات معاصرین»، محمد قزوینی، مندرج در: یادگار، سال ۵، ش ۱۲، ص ۱۰۳.

۵- . «وفیات معاصرین»، همان، ص ۱۰۳. اعتمادالسلطنه در منتظم ناصری ج ۳، ص ۱۹۶ از میرزا سعید به عنوان «کاتب اسرار مکتومه و منشـی رسـائل خـاصه» امیر نـام می برد که به قول سـعادت نوری: «به اصـطلاح امروز، ریـاست دفتر رمز و محرمـانه» او بوده اسـت (رجال دوره قاجار، ص ۲۶۸).

۶- . امیرکبیر و ایران، آدمیت، ص ۲۰۹.

کلنل شیل، وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین شاه، در گزارشی که به لندن فرستاده، از میرزا سعیدخان به عنوان «فردی باهوش، متشخص، بدون تمایل به انگلیس یا روسیه» یاد می کند.(۱)

ناصرالدین شاه پس از مرگ امیر (و طبق سفارش خود او) میرزا سعید را برای مدتی مدید به وزارت امور خارجه ایران منصوب کرد و میرزا نیز، در حدّ توان خویش، و متناسب با امکانات و مقتضیات آن روز ایران و جهان، راه استاد شهیدش (امیر) را در سیاست داخلی و خارجی تعقیب می کرد. او در ماجرای عقد قرارداد امتیازات استعماری رویتر (توسط میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، صدراعظم «فراماسون» و

تصویر: - میرزا سعیدخان مؤتمن الملک

«انگلوفیل» ناصرالدین شاه) از مخالفان جدی سپهسالار بود و به همین علت، چند سال به اسم تولیت آستانه حضرت رضا (ع)، تبعید به مشهد شد. رساله ای که از طریق میرزا سعید بر ضد ملکم خان (بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران) و در ردّ القائات فریبنده و استعماری وی در سال ۱۲۸۲ق به دست ناصرالدین شاه جوان و مجذوب رسیده، به روشنی بازنمای افکار و احساسات اسلامی و ضدّ استعماری / ضد استبدادی اوست.

تلاش ارزنده دیگر میرزا، زمینه سازی جهت تدوین و اجرای یک قانون اساسی جامع بر پایه فقه شیعی است که متأسفانه با مرگ وی نافرجام ماند. شرح زندگی و خدمات وی به اسلام و ایران دفتری مفصل می طلبد که این مجال اندک، گنجایش آن را ندارد. در خاطرات ممتحن الدوله و نیز کتاب رجال وزارت خارجه او اطلاعات ناب و سودمندی درباره میرزا سعید آمده که طالبان می توانند بدان مراجعه کنند. این جانب نیز راجع به وی تحقیق مبسوطی را در دست دارد که ان شاء اللّه به زودی منتشر خواهد شد.

ص: ۸۴

۱- . قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۸۱.

میرزا سعیدخان، به بابیان و بهائیان، به چشم دشمنان خطرناک ایران و اسلام می نگریست و برای برچیده شدن بساط آنان از عراق و تبعیدشان (توسط دولت عثمانی) به مناطق دور از ایران، تلاش می کرد. نامه های وی به میرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی (سفیر وقت ایران در اسلامبول، و سپهسالار و صدراعظم بعدی ناصرالدین شاه) در تاریخ ذی حجه ۱۲۷۸ق، به روشنی گواه این امر است.

در این نامه ها، میرزا سعید ضمن اشاره به سرکوب بابیه در زمان امیر، و حبس و اعدام بقایای آنها پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه (شوال ۱۲۶۸ق)، از «سوء تدبیر» میرزا آقاخان نوری که زمینه آزادی حسینعلی بهاء از «قید و بند دولت» ایران و عزیمت او به عراق را فراهم ساخت(۱) انتقاد می کند و می افزاید: از آن وقت تا کنون بهاء «در بغداد است و اگرچه او هیچ وقت در» پنهان «از فساد و اضلال سفهاء و... جهال، خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم» نظیر سوء قصد به آخوند ملا آقای دربندی (فقیه مشهور) «دست می زند... و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد، ولیکن» کار بهاء «این طور که حالا هست بالا نگرفته بود» و مثل اخیر طبق اخباری که می رسد «این قدر... مرید... به دور خود جمع نکرده... و جرات آن نداشت که اظهار از مافی الضمیر خود کرده» هنگام رفت و آمد و «مکث در خارج منزل خود، آدمهای مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد... با وصف اینها از برای دولت علیّه دلیل کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده در صدد چاره و رفع آن برنیاید. زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه در» ایران «و جسارت و اقدام آنها بر امور خطرناک بارها به تجربه رسیده» است.

ص: ۸۵

۱- . شوقی در قرن بدیع ج ۲، صص ۴۴ ۴۵ می نویسد: «...صدراعظم بالمال موفق گردید اجازه استخلاص آن وجود اقدس [بهاء] را از زندان از مقام سلطنت به دست آورد».

به دیده میرزا سعید: روشن است که «اساس این دین» نوظهور و باطل را «بر دو چیز هایل گذاشته اند: یکی دشمنی و خصومت فوق العاده نسبت به دین و دولت اسلامیه، دیگری بی رحمی و قساوت خارق العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن به این مطلوب نجس».

وزیر خارجه ناصرالدین شاه، سرانجام در خاتمه نامه، با تأکید بر اتحاد و صمیمیت بین دولتین ایران و عثمانی، از سستی و تسامح دربار عثمانی در همکاری با دولت ایران برای دفع آنها (با وجود آگاهی شان به خطر این گروه) انتقاد می کند و خواستار گفت و گوی وی با مقامات عالی ترکیه جهت تحویل بهاء و همدستان او به دولت ایران می شود.(۱)

عبدالحمید اشراق خاوری می نویسد: «ناصرالدین شاه، به واسطه میرزا سعید مؤتمن الملك وزیر امور خارجه و با اهتمام حاجی میرزا حسین خان سفیر کبیر مقیم اسلامبول، با خواهش و اصرار پی در پی، سلطان عبدالعزیزخان را بر آن داشت که حکم ابعاد جمال ابهی را از عراق به اسلامبول صادر نمود و نامق پاشا، والی ایالت، چون از تعدّیات علماء و مجتهدین عراق و میرزا بزرگ خان قونسول سابق و دیگر معاندین و از اعمال دربار ناصرالدین شاه و هم از عظمت مقام و مرتبت الهی آگاه بود راضی به اقدام مذکور نگردید. ناچار به صدد برآمد که با کمال وفق و ادب حکم سلطانی را ابلاغ داشته ایشان را به نوعی که مرضی و پسندیده است به اسلامبول روانه دارد».(۲)

ص: ۸۶

۱- . برای متن نامه های یادشده ر.ک: بهائیان، سید محمد باقر نجفی، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۷، صص ۶۴۴ ۶۴۷ ؛ تاریخ جامع بهائیت نو ماسونی، بهرام افراسیابی، صص ۳۸۸۳۹۲؛ فلسفه نیکو، ۳/۹۴ به بعد؛ و نیز: کشف الغطاء، ابوالفضل و مهدی گلپایگانی، ص ۳۳۲؛ حضرت بهاءاللّه ۱۲۳۳۱۳۰۹ه.ق / ۱۸۱۷۱۸۹۲ میلادی، محمدعلی فیضی، مقابل صفحه ۱۴۸. ضمناً ادوارد براون، خاورشناس انگلیسی مشهور، از روی نسخه اصلی دو نامه مذکور، عکس برداری نموده، و کلیشه ای آن را در کتاب خود، پیرامون مذهب بابیه، به چاپ رسانده است.

۲- . رحیق مختوم، ۱/۵۰۷ .

بیراه نیست که منابع بهائی، میرزا سعید را فردی مخالف بهاء، و عامل تبعید او از عراق و حبس وی در عکا می شمارند.(۱)

۳. عزیزخان سردار مُکری

عزیزخان مُکری آجودان باشی / سردار کل، از دولتمردان برجسته و باکفایت ایران در زمان ناصرالدین شاه، و از برکشیدگان شخص امیرکبیر است که تبار وی پدر بر پدر در منطقه کردستان و آذربایجان، از سوی سلاطین صفویه و عثمانی حکومت داشتند.(۲)

تصویر: – عزیزخان مکری سردار کل

جمله مشهور: «عزیز، بیا تا عزیزت کنم» سخنی است که امیرکبیر به عزیزخان مکری گفته و بدین وعده نیز عمل نموده و او را به معاونت خود در ریاست بر کل قوای نظامی ایران منصوب کرده است.(۳)

ص: ۸۷

۱- . همان، ۱/۷۰۱ و نیز ۵۷۳ . خوشمزه آنکه عبدالحسین آواره، نویسنده و مبلغ پیشین بهائی در کتاب الکواکب الدریةً که زیر نظر عباس افندی نوشته شده، از تلاش میرزا سعیدخان برای حفظ جان بهاء از دست مخالفان وی در عراق سخن گفته است ر.ک: الکواکب الدریةً، ۱/۳۵۲. چنانکه برخی از منابع بهائی اشتباه دیگری را مرتکب شده و مخاطب بهاء در لوح «شکرشکن» را شخص میرزا سعید پنداشته اند، که خطا بوده و به نوشته نبیل این لوح خطاب به میرزا حسین متولی قمی است که «شخصی بی ثبات بود»، یعنی از بهائیت برگشت. ر.ک: شمس حقیقت بهاءاللّه، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، ص ۱۹۶.

۲- . برای معرفی تبار عزیزخان مکری ر.ک: تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوجم، صص ۲۹۳۲۹۴.

۳- . ر.ک: یادگار، سال ۴، ش ۱ و ۲، ص ۴۴، به نقل از نادرمیرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز؛ فتنه باب، تعلیقات عبدالحسین نوایی، ص ۲۷۲. دکتر آدمیت می نویسد: «معاون امیر در امارت نظام، عزیزخان مکری بود که مقام " آجودان باشی گری "کل نظام را داشت و به همین جهت " آجودان باشی "لقب گرفت. از افراد کاردان بود...» امیرکبیر و ایران، ص ۲۰۷.

این امر، پس از آن بود که عزیزخان، شورش شیراز (به تحریک خانواده یهودی تبار و «انگلوفیل» قوام الملک) بر ضدّ حاکم هوشمند، دیندار و وارسته آن منطقه (حسین خان نظام الدوله آجودانباشی) در بلبشوی ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت امیر را با قدرت و کفایت فرونشاند.(۱)

اهمیت بسیاری که امیرکبیر به عزیزخان سردار می داد، از نامه ای که ناصرالدین شاه در تاریخ ۲۰ یا ۲۱ محرم ۱۲۶۸ق (پس از عزل امیر از صدارت) به امیر نوشته کاملاً هویدا است. در نامهشاه به امیر می خوانیم: «جناب امیرنظام، به خدا قسم امروز خیلی شرمنده بودم که شما را ببینم، من چه کنم؟ به خدا ای کاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری بکنم... بیگلربیگی آمد، و از حرفهای او این طور فهمیدم که شما بیم دارید که این اوضاع به کجا خواهد انجامید؟ چه کسی می تواند یک لحظه حرفی علیه شما بزند... آجودان باشی وزیر جنگ خواهد شد، و تمام کسانی که شما آنها را گماشته اید در مقامشان باقی خواهند بود؛ حتی به قدرتشان نیز افزوده خواهد گشت. وزیر نظام به حکومت عراق خواهد رفت. چراغعلی خان در اصفهان می ماند. دیگران همچنان باقی خواهند بود. می بینید تغییری داده نشده است...».(۲)

می دانیم که امیر، مردی «تیزبین» و «شایسته سالار» بود و کسانی که در کانون «توجه و عنایت خاصّ» وی قرار داشتند نوعاً از شایستگیهای لازم در کار خویش برخوردار بودند (و دست کم، در قیاس با دیگران، از «بهترینها» بودند). عنایت ویژه امیر به عزیزخان نیز طبعاً نشان از کفایت وی داشت.

ص: ۸۸

۱- . ر.ک: شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱/۱۶۷ ۱۶۸ و ۴۲۸ و ۲/ ۳۲۸۳۲۹؛ تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، محمدجعفر خورموجی، ص ۲۹۵.

۲- . اسناد و نامه های امیرکبیر، نگارش و تدوین: سید علی آل داود، صص ۹۹۱۰۰.

به نوشته مهدی بامداد: امیر «نسبت به او کمال محبت و لطف را مبذول داشت و او را به مناصب و درجات خیلی عالی ارتقا داد و از اینجا معلوم می شود که امیر، کفایت و درایت او را کاملاً- تشخیص داده بود و حبّ و بغض را درباره وی کنار گذاشته بود. عزیزخان روز به روز در دستگاه امیرکبیر عزیزتر و محترم تر و در مقامی که امیرکبیر به او بخشیده بود یعنی آجودانباشی کل عساکر، در حقیقت قائم مقام امیر که سمت امارت نظام یعنی فرماندهی کل قوی را داشت محسوب می شد و در پیشآمدهای مهم نظامی مسئولیت کار را به عهده او می گذاشت».(۱)

میرزا محمدجعفر خورموجی، که در میان مورخان عهد ناصری به حقیقت گویی شهرت دارد، در کتاب حقایق الاخبار، عزیزخان سردار کل را چنین وصف می کند: در پیشکاری مملکت آذربایجان «بساط عدل و رأفت گسترد، و رسوم مُحدَث و بدعتهای مذموم [یعنی مالیاتها و عوارض اضافی و ظالمانه حکام]را باطل گردانید و در ضبط مملکت، شرط امانت و آثار صیانت و دقایق سیاست و لازمه حراست را ظاهر نمود. با عامّه...، حُسن مماشات ظاهر ساخته، خلعت او، خاص و عامْ بدون مضایقه و اعلام می پوشیدند و کأس عواطف و عوارف او، وضیع و شریف می نوشیدند. سرآمد صفات حمیده و اخلاق پسندیده او، کوچک دلی و تواضع است نسبت به عموم مردمان، خصوص آشنایان قدیم. این شیوه مرضیه را به نوعی مرعی و مسلوک می دارند که هیچ یک از ارباب فتوّت، دعوی برابری با او به خاطر نمی آرند».(۲)

ص: ۸۹

۱- . شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۲/۳۲۹. نیز ر.ک: یادگار، سال ۴، ش ۱ و ۲، صص ۴۵۴۶.

۲- . تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۹۷. مرحوم منتظم الدوله نیز در یادداشتهای خود، داستانی از عزیزخان سردار آورده که حاکی از حسن رفتار او است. ر.ک: خاطرات منتظم الدوله، صص ۱۲۷ ۱۲۸.

در شمار مناصب و مسئولیتهای عزیزخان، همچنین باید به دو مورد اشاره کرد. نخست، مأموریت وی در رأس هیئتی بلندپایه برای دیدار با ولیعهد امپراطور روسیه (الکساندر دوم) که برای نظم منطقه قفقاز و گرجستان به ایروان آمده بود، و تحویل نامه شاه ایران به وی.(۱) دوم، ریاست او بر «دارالفنون»(۲) که از تأسیسات مهمّ استاد و مربّیش: امیرکبیر، بود و در زمان ناصرالدین شاه، شخصیتهای مهم (نظیر اعتضادالسلطنه و مخبرالدوله) برای اداره آن تعیین می شدند.

سردار، تا پایان عمر به امیر وفادار بود و نامه پرشورش به فرزند امیر، میرزا احمد خان ساعدالملک، گویای این وفاداری است.(۳) گذشته از این، وی دختر امیر از همسر اولش (امیرزاده خانم) را نیز به همسری گرفت(۴) و جزء خانواده امیر درآمد. بی جهت نیست که به دلیل همین سوابق بستگی و همکاری با امیر، پس از قتل آن بزرگمرد از آسیب دشمن امیر (آقاخان نوری) مصون نماند و در اواخر ۱۲۷۳ق با سعایتهای آقاچندی از مقام سرداری برکنار شد.(۵) خورموجی، صورتی را که میرزا آقاخان به اصطلاح از جرایم اعمال عزیزخان تهیه کرده و با نشان دادن به شاه، موجبات عزل سردار را فراهم آورد، «مشتمل به انواع علل و اغلوطه ای چند» می شمارد «که اکثرش نه از منقولْ حجتی، و نه از خارجْ بیّنتی داشت، و نه ماحصلش را محصولی، و نه ادلّه آن را مناسبت با مدلولی بود».(۶)

ص: ۹۰

۱- . تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی، ۳/۱۷۰۰۱۷۰۱.

۲- . چهل سال تاریخ ایران...، المآثر و الآثار، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، ۱/۴۲.

۳- . برای متن نامه ر.ک: همان، ص ۶۲ .

۴- . فرهنگ ایران زمین، صاحب امتیاز و مدیر: ایرج افشار، ج ۴، دفترهای شماره ۱ تا ۴، مقاله حاج میرزا رضاخان وکیل طباطبایی، ص ۴۴۵.

۵- . ر.ک: مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله، به کوشش کریم اصفهانیان، صص ۱۱۲۱۱۳ و ۱۴۹.

۶- . تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۹۶.

روی هم رفته خصوصاً با توجه به شرایط و اوضاعِ نه چندان بسامانِ کشورمان در آن روزگار می توان به عزیزخان، نمره «مثبت» (و حتی «نسبتاً عالی») داد.

می رسیم به برخورد سردار مکری با بابیان و بهائیان.

سردار، همچون مقتدایش: امیرکبیر، در دفع بابیان اهتمام داشت و امیر در این راه از وی کمک می گرفت. نوشته اند: در سال ۱۲۶۶ که بابیان به رهبری ملا محمدعلی زنجانی، شهر زنجان را به آشوبی خونین کشیدند، «امیرکبیر عزیزخان را مأمور دفع آنان نمود و با اینکه امیر اصلان خان مجدالدوله، خال ناصرالدین شاه، و میرزا حسن خان وزیر نظام، برادر امیر، هم جزء سران سپاه بودند، مع ذلک امیرکبیر بیشتر مسئولیت را به عهده او واگذاشت... [عزیزخان] برای جلوگیری از خونریزی بی فایده به مشاورت و همراهی میرزا حسن خان وزیر نظام سعی کرد که با اتباع ملا محمدعلی زنجانی کنار آید و کار را به مصالحه تمام کند، لکن متعصبین بابیه از یک طرف دست از عقاید خود برنداشتند و از طرف دیگر به مواعید دولتیان مطمئن نشدند، به همین نظر بعد از دو سه بار مذاکره عزیزخان از تسلیم محصورین زنجان مأیوس گردید و به محمدخان امیر تومان گیلانی که ریاست سپاهیان مأمور زنجان را داشت در سرکوبی محصورین دستور اکید داد...».(۱) از گزارش دالگوروکی (سفیر روسیه در ایران) مورخ ۲۶ اکتبر ۱۸۵۰، بر می آید که پسر عزیزخان نیز در نبرد با بابیان زنجان شرکت، و فرماندهی بخشی از قشون اعزامی دولتی به آن شهر را بر عهده داشته است.(۲)

ص: ۹۱

۱- . شرح حال رجال ایران، صص ۳۲۹۳۳۰؛ مجله یادگار، همان، صص ۴۶۴۷. نیز ر.ک: مطالع الانوار، صص ۵۴۷ ۵۴۸ ؛ شیخیگری، بابیگری...، مرتضی مدرسی چهاردهی، صص ۱۸۶۱۸۷، گزارش دالگوروکی سفیر روسیه در ایران به دولت متبوع خویش، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰.

۲- . شیخیگری، بابیگری...، مرتضی مدرسی چهاردهی، ص ۱۸۸.

عزیزخان در قتل برخی از سران غائله بابیه نیز نظیر قرهٔ العین و سید حسین یزدی (کاتب مشهور باب) دخالت داشت(۱) و قتل قرهٔ العین به دستور مستقیم وی و توسط غلام سیاهش صورت گرفت(۲) که منابع بهائی از وی با عنوان «سیاه خونخوار» یاد کرده اند(۳) و خود بهاء نیز در لوح ورقاء با خشم تمام از وی با عنوان «سیاه روسیاه دل سیاه» نام می برد.

گفتنی است که، قرهٔ العین از پیشگامان بابیت در زمان ناصرالدین شاه بود که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره ای بزک شده و عریان به میان مردان بابی و همخوابیش با سران بابیه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بَدَشت یاد می شود)(۴) ثبت تاریخ است و حتی مورخین بابی و بهائی نیز بدان اشاره دارند.(۵)

ص: ۹۲

۱- . ر.ک: مطالع الانوار...، ص ۶۰۸ ؛ الکواکب الدریهٔ، ۱/۳۲۱۳۲۲.

۲- . ر.ک: مآخذ پیشگفته و نیز: قرن بدیع، ۱/۳۳۴ ۳۳۵.

۳- . ر.ک: رحیق مختوم، «قاموس لوح مبارک قرن»، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱/۷۳۶.

۴- . برای شرح ماجرا و مطالب مربوط به آن، ر.ک: ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، لسان الملک سپهر، ۳/۲۱۹۲۲۰ و ۲۳۹؛ فتنه باب، اعتضادالسلطنه، صص ۱۷۸۱۸۷؛ قرهٔ العین، درآمدی بر تاریخ بی حجابی در ایران، سینا واحد، ص ۱۳ به بعد؛ بهائیگری، احمد کسروی، ص ۸۵ .

۵- . ر.ک: قرن بدیع، شوقی افندی، ۱/۱۷۴؛ الکواکب الدریهٔ، آواره، ۱/۱۲۹۱۳۱؛ مطالع الانوار، ص ۲۷۲؛ ظهورالحق، ۳/۱۰۹۱۱۱؛ حضرت بهاءاللّه، محمدعلی فیضی، صص ۴۱۴۲. شوقی افندی پیشوای بهائیان می نویسد: در اجتماع بدشت، روزی قرهٔ العین «ناگهان بی ستر و حجاب در محضر مبارک [بهاء] در مقابل اصحاب ظاهر شد و... با کلمات آتشین، حلول دور جدید را اعلام و نسخ سنن و شعائر قدیمه را علی رئوس الاشهاد ابلاغ نمود. حضار از ملاحظه این منظره سخت دچار حیرت و دهشت گشتند و حضور وی را به نحو مذکور در جمع نفوسی که حتی مشاهده سایه اش را مردود و ناصواب می شمردند، خلاف عفاف و معارض با اراده حضرت خفیّ الالطاف محسوب داشتند. خوف و غضب افئده را فراگرفت و قدرت تکلم از جمیع سلب شد. به حدی که عبدالخالق اصفهانی از کثرت هیجان و اضطراب با دست خویش گلوی خود را چاک داد و در حالی که آغشته به خون بود دیوانه وار خود را از آن صحنه مهیب دور ساخت. برخی دیگر از اصحاب نیز مجلس را ترک گفته و دست از امر الهی کشیدند...» قرن بدیع، ۱/۱۷۴. نقطهٔ الکاف، از تواریخ کهن بابیه، نیز که به نحو مجمل و جانبدارانه ماجرای بدشت را باز می گوید، از ملا حسین بشرویه ای نقل می کند که پس از شنیدن افتضاح بدشت گفته است: «من بدشتیها را حد می زنم»! (نقطهٔ الکاف، چاپ ادوارد براون، ص ۱۵۵).

عزیزخان سردار مکری در قتل قرةً العین نقش داشت و علاوه بر این، زمانی که ناصرالدین شاه توسط بابیان ترور شد، عزیز از مقامات بلند پایه ای بود که مأموریت جست و جو و تعقیب بابیان، و کشف شبکه ترور آنان، به وی محوّل شد(۱) و او در این تعقیب و مراقبت، اسامی برخی از آنها را تهیه و به شاه داد تا دستگیر و محاکمه شوند.(۲) پس از کشف و دستگیری شبکه ترور نیز در مجازات آنان شرکت جست و مجازات سید حسین یزدی (کاتب باب) به دست وی و همکاران نظامیش صورت گرفت.(۳) اشراق خاوری به نقل از تاریخ نبیل می نویسد: «عزیزخان سردار قاتل حضرت طاهره، کاتب وحی باب را نیز به شهادت رسانید».(۴)

عزیزخان چندی پس از قتل باب به حکمرانی آذربایجان منصوب شد و در زمان حکومت او، علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که: جماعت بابیان در تاریکی شب به

تصویر: - سلطان مراد میرزا حسام السلطنه «فاتح هرات»

محل اعدام باب می روند و آنجا را زیارت می کنند، و از وی خواستند آن مکان را ویران سازد. سردار البته، به ملاحظه خسارت مالی، حکم به انهدام آن مکان نداد، «لکن امر نمود در جلوی حجرات سربازخانه، طاقی از آجر و گچ بنا نهادند، چنانکه دیوار حجره[ای] که هیکل» باب «بر آن آویخته شد» پشت «طاقها مانده از» چشمها «مستور گردید».(۵)

ص: ۹۳

۱- . روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۸۲ ، پنجشنبه ۱۰ ذی قعده ۱۲۶۸، قسمت مربوط به تفصیل واقعه ترورشاه توسط بابیان. نیز ر.ک: فتنه باب، اعتضادالسلطنه، بخش تعلیقات و توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۸۲ ؛ تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، تصحیح دکتر رضوانی، ۳/۱۷۳۷؛ قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۸۹.

۲- . ر.ک: نامه ناصرالدین شاه به میرزاآقاخان نوری موجود در موزه لندن: بریتیش میوزیوم، مندرج در: یغما، سال ۱۴، ش ۸ ، آبان ۱۳۴۰ش، ص ۳۷۷ و نیز: قبله عالم، صص ۲۹۰۲۹۱.

۳- . روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۸۲ ، ص ۸۶ ؛ قبله عالم، امانت، ص ۲۹۴.

۴- . رحیق مختوم، ۱/ ۷۵۸.

۵- . ظهورالحق، ۳/۱۷ ۱۸.

۴. سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

حاج سلطان مراد میرزا حسام السلطنه پسر سیزدهم عباس میرزا، و فاتح هرات در

زمان ناصرالدین شاه از افسران و حاکمان فاضل، دیندار، مقتدر، باکفایت و خوشنام ایران در عصر قاجار است که شرح حال و خدمات او در تواریخ مربوط به آن دوران به تفصیل آمده است. محمدحسن صبا (ملک الحکماء) در شرح حال خویش از حسام السلطنه با عنوان «ادیبی سخن شناس و مربی قدردان» یاد می کند(۱) و پرنس ارفع خاطرنشان می سازد که: «شاهزاده شخصی است خیلی باوقار و کم حرف و آثار بزرگی از سر و صورتش پیدا است».(۲)

حسام السلطنه در طول عمر خود، به مأموریتهای بسیار بزرگ و خطیر برگزیده شد و همه را نیز با کفایت به پیش برد. فریدون آدمیت وی را یکی «از کافی ترین افراد» خاندان قاجار شمرده(۳) و حسین سعادت نوری (مورخ پراطلاع معاصر) او را با عناوینی چون «شاهزاده دلیر و غیرتمند» و یکی «از رجال لایق و شجاع و سرداران رشید قاجاریه» می ستاید.(۴)

حسام السلطنه در زمان امیر، به حکومت خراسان منصوب شد و با قدرت و درایت، فتنه (بسیار خطرناک و تجزیه طلبانه) حسن خان سالار در خراسان را سرکوب کرد (جمادی الاول ۱۲۶۶ق)(۵)

ص: ۹۴

۱- . فرهنگ ایران زمین، صاحب امتیاز و مدیر: ایرج افشار، ج ۱۷، ۱۳۴۸۱۳۴۹ش، ص ۱۲۴.

۲- . ایران دیروز، ص ۸۲ .

۳- . امیرکبیر و ایران، ص ۲۳۴.

۴- . ر.ک: رجال دوره قاجار، صص ۲۴ ۲۵.

۵- . برای اقدامات حسام السلطنه جهت دفع این فتنه که دفع و رفع آن، در سالهای ۱۲۶۴۱۲۶۶ق، دولت مرکزی ایران را سخت به خود مشغول کرده بود، ر.ک: تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه تصحیح دکتر رضوانی، ۳/۱۶۹۳۱۶۹۴ و ۱۶۹۸۱۷۰۰ و ۱۷۰۵؛ امیرکبیر و ایران، صص ۲۳۴۲۴۰.

و «به پاس خدمات ارزنده اش» در همین مأموریت بود که "«حسام السلطنه "لقب یافت و امیر او را بنواخت و فرمان بلندی به افتخار او فرستاد».(۱)

فتح هرات (ماه صفر ۱۲۷۳ق)، که به رغم «همه کارشکنیهای داخلی و خارجی» صورت گرفت(۲)، برجسته ترین خدمت حسام السلطنه است که تاریخ، با خطوط درشت، در کارنامه او ثبت کرده است.

زمانی که در اثر سستی و تعلل حمزه میرزا حشمت الدوله (برادر حسام السلطنه) و میرزا محمدخان قوام الدوله (جدّ وثوق الدوله)، قشون معظم ایران در اثر حمله ترکمانان مهاجم از هم پاشید و شهر استراتژیک مرو به اشغال مهاجمان درآمد و اوضاع خراسان بسیار مخاطره آمیز شد (۱۲۷۶ق)، رایزنی ناصرالدین شاه و وزرای وقت در پی آن واقعه به اینجا رسید «که رفع این افتضاح، و اصلاح و نظم خراسان، جز از شخص حسام السلطنه در قوّه احدی نیست»، و چنین بود که حکومت خراسان، سریعاً و با اصرار، به او واگذار شد.(۳) به همین گونه، زمانی که در واپسین سالهای دهه ۱۲۹۰ق، پیرو برخی از تحرّکات و تحریکات دولت عثمانی در مرزهای غربی ایران(۴)، روابط دو کشور رو به بحران رفت، ناصرالدین شاه، عموی خود حسام السلطنه را به حکومت کرمانشاهان برگزید تا حضور این سردار بزرگ نظامی در منطقه سرحدی ایران، عثمانیها را به وحشت افکنده و از تعدّیات خود بازدارد، که چنین نیز شد و به گفته یک شاهد عینی: این عمل، «تأثیر خود را در بغداد نموده و به تمام نقاط عراق بلکه در قسطنطنیه هم سرایت» کرد.(۵)

ص: ۹۵

۱- . امیرکبیر و ایران، ص ۲۴۷.

۲- . رجال دوره قاجار، همان.

۳- . ر.ک: خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه، باب اول، ص ۵ و بعد. برای خدمات حسام السلطنه از سال ۱۲۶۷ به بعد در دفع فتنه و تجاوز پیاپی ترکمانان ر.ک: تاریخ منتظم ناصری، ۳/۱۷۱۱ و ۱۸۳۹۱۸۴۱.

۴- . یکی از این تحرکات، حمله تجزیه طلبانه شیخ عبیداللّه کرد در ۱۲۹۸ق به کردستان و آذربایجان ایران بود که با پشتیبانی آشکار و نهان حکومت عثمانی همراه بود، و زمانی، حتی برای تهران نیز خطرساز شد.

۵- . حیات یحیی، میرزا یحیی دولت آبادی، ۱/۳۶. درباره شرح حال و خدمات حسام السلطنه ر.ک: روزنامه شرف، نمره ۵، ص ۱؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲/۱۰۴۱۱۰؛ و دیگر مآخذ.

افزون بر موارد فوق، تاریخ، حسام السلطنه را در ضدّیت با بهائیان نیز فعّال نشان می دهد. علی اکبر بنای یزدی (باقروف)، از فعالان و مبلغان بهائی در عشق آباد روسیه و یزد، در شرح زندانی شدن جمعی از بهائیان توسط ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۰ق در تهران، می نویسد: «حسام السلطنه به عزم تمام همت، به اضمحلالِ» بهائیان دستگیرشده «قیام نموده بود».(۱)

۵ . سلیمان خان افشار

سلیمان خان افشار صاحب اختیار / امیر تومان، داماد فتحعلی شاه، و از حکام و فرماندهان نظامی مشهور و خوشنام عصر قاجار است که در سرکوبی پاره ای از آشوبهای دوران سلطنت ناصرالدین شاه(۲) ایفای نقش کرد و آخرین مسئولیت مهمش ریاست بر هیئت ایرانی بود که در سالهای ۱۳۰۰ق به بعد، و در بحبوحه فشارها و تحکّمات سخت و گزنده روسها به دولت ایران، تشکیل شد و سلیمان خان در آن مأموریت، برای تحدید مرزهای دو کشور در شمال خراسان و گرگان، به گفت و گویی سخت و چالش آمیز با همتای روسی خود پرداخت.

سوز وطن خواهی و مخالفت شدید سلیمان افشار با تجاوز بیگانه (= روس تزاری) به خاک ایران را می توان در گزارشی که پرنس ارفع (مترجم هیئت) راجع به مأموریت وی در جریان تعیین و تحدید نقاط مرزی ایران و روس به دست داده، مشاهده کرد.(۳) در حسن ارتباطش با علما و سادات نیز (که گویای عِرق و حمیت دینی او است) ذکر همین نکته کافی است که مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی معروف، زمانی که در نوجوانی، همراه پدر خویش (سید صفدر) در ابتدای ۱۲۶۶ق به تهران آمد، در خانه سلیمان سکنا گزید.(۴)

ص: ۹۶

۱- . تاریخ عشق آباد، مخطوط، تکثیر محدود با اجازه محفل ملی بهائیان ایران، ص ۱۴۱.

۲- . همچون خاموش ساختن فتنه سیف الملوک میرزا، پسر بزرگ علی شاه ظل السلطان در قزوین پس از مرگ محمدشاه قاجار، و تنبیه ترکمانان مهاجم یموت در منطقه گرگان در ۱۲۸۱ق.

۳- . ر.ک: ایران دیروز، پرنس ارفع الدوله، صص ۱۰۵۱۱۹.

۴- . سید جمال الدین حسینی، صدر واثقی، ص ۲۵. به نوشته همین مأخذ: «سید نامه هایی خطاب به» سلیمان خان «دارد که اکنون در آرشیو سفارت ایران در استانبول موجود است».

سلیمـان خـان، در دوران صـدارت امیر، از دوسـتان و دستیـاران آن بزرگمرد بـود و «در دفـع فتنه حسن خـان سالاـر و تـأمین حـدود خراسان» در ۱۲۶۵ق، حُسن خدمت کرد.(۱) دکتر آدمیت، در کلاـمی که قبلاًـ از وی آوردیم، بـا اشـاره به مخالفت «بیشتر بزرگان دولت و درباریان با امیر و اندیشه های او»، سـلیمان خان افشار را (در کنار رجالی چون: میرزا جعفرخان مشیرالدوله و چراغعلی خان زنگنه) از زمره مردان «کـاردان»ی می شـمارد که «در میـان اهـل دولت... از همکـاری صـمیمی با امیر دریغ نداشـتند»، ماننـد [میرزا جعفرخـان] مشـیرالدوله، محمـدرضاخان فراهـانی (برادر زاده میرزا بزرگ قـائم مقـام) وزیر لاـیق آذربایجـان، چراغعلی خان زنگنه، عباسقلی خان جوانشیر و سلیمان خان افشار».(۲)

همو از سلیمان خان به عنوان «مردی صاحب تدبیر و کاردان و از جمله معتمدین» امیرکبیر یاد می کند که در آشوب سالار، از سوی امیر، مأمور گفت و گو با جعفرقلی(همـدست سالار) و جلب او به سوی امیر جهت ایجاد شکاف در صف نیروهای سالار، گردید و در این کار نیز موفق شد و در اثر کناره جویی جعفرقلی، «شکست سختی... بر قدرت سالار وارد آمد».(۳)

سلیمـان خان، در سـرکوب غائله بابیان نیز با امیر همکاری داشت و در سال ۱۲۶۵ق (متعـاقب دفع فتنه سالار) از سوی امیر مأموریت یافت که شورش بابیان در قلعه شیخ طبرسی مازندران (به رهبری ملا حسین بشرویه ای) را که با تعلّل فرماندهان قبلی، کهنه و مسئله ساز شده بود، قلع و قمع سازد، که او نیز این مسئولیت را با موفقیت به پایان برد.(۴)

ص: ۹۷

۱- . ر.ک: روزنامه شـرف، مدیر: اعتمادالسـلطنه، سال ۱۳۰۷ق، نمره ۷۷، صص ۱۴؛ تاریخ منتظم ناصـری، از همو، ۳/۱۶۹۶؛ شرح حال رجال ایران، ۱/۲۱۳.

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۲۱۱.

۳- . همان، ص ۲۳۵.

۴- . ر.ک، روزنامه شرف، همان؛ تاریخ منتظم ناصری، ۳/۱۶۹۳؛ و نیز: نامه ژنرال سمینو از تهران به نماینده سیاسی فرانسه کنت دو سـاتیژ در طرابوزان، مورخ ۱۶ ژوئن ۱۸۴۹ / ۲۵ رجب ۱۲۶۵، مندرج در: ژنرال سـمینو در خدمت ایران عصـر قاجار و جنگ هرات ۱۲۳۶۱۲۶۶ هجری قمری، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، و سعید میرمحمد صادق، با مقدمه ژان کالمار، صص ۱۹۲۱۹۳.

نبیـل زرنـدی، مورخ رسـمی بهـائیت، از سـلیمان خـان افشـار به عنوان یکی از سـرکردگان دولتی در جنـگ با بابیان مسـتقر در قلعه طبرسی یاد می کند.(۱)

افزون بر این، مرحوم امیر، هنگـامی که (به منظور پایـان دادن کامل به غائله بابیان در کشور) تصـمیم به اعـدام باب در تبریز گرفت، سلیمان خان را به آذربایجان فرستاد تا حکم شاه مبنی بر اعدام پیشوای بابیه را به والی وقت آن استان، حمزه میرزا، ابلاغ کند.(۲)

۶. چراغعلی خان زنگنه

چراغعلی خـان زنگنه نوایی کلهر، ملقب به سـراج الملـك (متوفی ۱۲۸۷)، از دست پروردگـان و برکشـیدگان امیرکبیر است که در مـأموریت مهم و مشـهور امیر در کنفرانس ارزنهٔ الروم (زمـان سـلطنت محمـدشاه قاجار و صـدارت حاج میرزا آقاسـی)، عضو هیئت دیپلماتیك ایران به سرپرستی امیر بود(۳) و مرحوم امیر پس از رسیدن به صدارت نیز، چراغعلی خان را به حکومت منطقه بسیار مهم و استراتژیك «اصفهان» برگماشت و در این سمت، با کفایت خویش، توانست رضایت مردم را جلب کند. کنت دوگوبینو (دانشمند مشهور فرانسوی، و وزیر مختار آن کشور در ایران عصر ناصری) از «لیاقت فراوان» چراغعلی خان در حکومت اصفهان سخن گفته و افزوده است که وی، «رضایت عموم را فراهم کرده بود».(۴)

ص: ۹۸

۱- . مطـالع الانوار، ص ۴۱۶. در راپورتهای پرنس دالگوروکی سـفیر روسـیه در ایران به وزیر خارجه روسیه (مورخ ۲۸ مارس و ۲۱ آوریل ۱۸۴۹) در مورد آشوب بابیان در مازندران و قلعه شـیخ طبرسـی نیز، از مأموریت سـلیمان خان در حل آشوب مزبور یاد شده است. ر.ك: شیخیگری، بابیگری...، مرتضی مدرسی چهاردهی، ص ۱۸۰.

۲- . ر.ك: فتنه بـاب، اعتضادالسـلطنه، مقـدمه و تعلیقـات دکـتر نوایی، صـص ۲۹۳۰؛ مـذاهب ملل متمـدنه؛ تاریخ سـید علی محمد معروف به باب، مسیو نیکلا، ترجمه علی محمد فره وشی، ص ۴۰۴؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۳۹۱؛ فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۴/۶ .

۳- . سه سال در آسیا، سفرنامه کنت دوگوبینو ۱۸۵۵ ۱۸۵۸، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۱۹۷.

۴- . همان، صص ۱۹۷ ۱۹۸.

به نوشته همو: «چراغعلی خان مردی است بسیار خوش قیافه که چهره ای باهوش و شریف دارد و از آداب دانی برخوردار است».(۱) خدمات و اقدامات چراغعلی خان، زمانی که ناصرالدین شاه همراه امیر به اصفهان رفت، مورد توجه و تقدیر قرار گرفت.(۲)

وزیر مختار انگلیس (کلنل شیل) که در سفر اصفهان همراه شاه و امیر بود می نویسد: «در اراضی اطراف اصفهان تا چشم کار می کرد، فرسنگ در فرسنگ کشت و کار بود. و نباید فراموش کرد که تا همین اواخر خطه اصفهان را آشوب فرا گرفته بود. این تحول شگفت در این مدت کوتاه درخور ستودن است، و آن نیست جز اثر روش عادلانه نایب الحکومه اصفهان چراغعلی خان زنگنه که پیش از این نوکر شخصی امیرنظام بود. البته در شهر، حالت ویرانی عمومی مملکت به چشم می خورد، اما از برزگران هیچ شکایتی راجع به زورگویی دیوان شنیده نمی شد. برتری دولت کنونی ایران بر سلطنت سابق [محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی] مورد اعتراف همگی است».(۳) مهدی بامداد نیز خاطرنشان می سازد که وی «در مدت حکومت خود [در اصفهان] به خوبی از عهده کار خویش برآمد و بی نظمیها و اغتشاشات اصفهان را بکلی برطرف نمود».(۴)

حسین سعادت نوری، مورخ توانای معاصر، طی مقاله ای ممتّع، خدمات مهم و گوناگون چراغعلی خان را هنگام حکومت بر اصفهان برشمرده و ضمن اشاره به حسن روابط وی با علمای بزرگ شهر(۵)

ص: ۹۹

۱- . همان، ص ۱۹۵.

۲- . رجال دوره قاجاریه، حسین سعادت نوری، ص ۱۸۹.

۳- . امیرکبیر و ایران، ص ۳۹۷.

۴- . شرح حال رجال ایران، همان، ص ۳۰۱.

۵- . برای حکم حجهً الاسلام شفتی فقیه وارسته و پرنفوذ منطقه اصفهان بر ضدّ یک راهزن آشوبگر اصفهانی، و اجرای آن توسط چراغعلی خان ر.ک: رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، صص ۱۹۸۲۰۲.

، نقش مؤثر او را در تـأمین نظم و امنیت منطقه (از طریق سـرکوبی راهزنان و اشـرار، و ویران ساختن پناهگاههای آنان) و نیز پیشبرد تسـلیحات نظامی، صـنایع نساجی و کالسکه سازی، اصلاح امر کشاورزی و آبیاری و لایروبی قنوات، ارزانی نرخ اجناس و کالاهای مورد نیاز مردم، و جلوگیری از تعدی و اجحاف مأموران دولت و اشخاص زورمند به آنان، شرح داده است.(۱)

تعمیر ابنیه باسـتانی و بنای عمارات دولتی باشـکوه و جدیـد، نیز اقدام مهمی است که مورخان در کارنامه زنگنه (و مخدومش: امیر) ثبت کرده انـد. به نوشـته سـعادت نـوری: «پس از اسـتقرار نظم و آرامش، چراغعلی خـان به تعمیر ابنیه صـفویه همت گمـاشت و پل خواجو را که در بنیادش رخنه ای پدید آمده بود زیر نظر معماران زبردست اصفهان مرمّت کرد و سپس به تعمیر سایر بناهای دولتی پرداخت و در ضمن، حوالی هفت دست عمارت باشکوهی مّشرِف به رودخانه ساخت که هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به اصفهان مورد اسـتقبال قرار گرفت. در دوره صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر ابنیه و عمارات زیبای صفویه در اصفهان تعمیر و از خرابی آنها جلوگیری شـد، امـا افسوس که بعـدها... [ظـل السـلطان] و اعوان و انصـار او، کم و بیش، همه این بناهـای تاریخی را که از مجـد و عظمت گذشته ایران حکایت می کرد خراب و ویران ساختند».(۲)

خـدمات و اقدامات چراغعلی خان، زمانی که ناصـرالدین شاه در ۱۲۶۷ق همراه امیر به اصـفهان رفت، مورد تقدیر قرار گرفت(۳) و کفایت او در مجموع سبب شد که پس از قتل امیرکبیر نیز از کار برکنار نشود و به پسـتهای مهمی نظیر حکومت زنجان، بیگلربیگی گری اصفهان و ریاست احتساب (شهرداری) تهران منصوب گردد.(۴)

ص: ۱۰۰

۱- . ر.ک: همان، صص ۱۸۲ ۲۰۵.

۲- . همان، ص ۱۸۴.

۳- . همان، ص ۱۸۹.

۴- . ر.ک: شـرح حال رجال ایران، بامداد، ص ۳۰۱؛ رجال دوره قاجاریه، ص ۱۸۵. درباره چراغعلی خان و شرح حال فشرده او ر.، نامه های امیرکبیر...، تصحیح و تدوین سید علی آل داود، ص ۳۶۱.

لقب «سراج الملک» را نیز، سالها پس از مرگ امیر، از آنِ خود کرد.

اعزام چراغعلی از سوی امیرکبیر به مأموریتهای مهم، از آن جمله: حکومت بر منطقه استراتژیک اصفهان، گواه اعتماد خاص و اهمیت بسیار امیر نسبت به شخص او است. قبلاً نیز (در فصل مربوط به روابط عزیزخان سردار با امیرکبیر) دیدیم که چراغعلی از کسانی بود که امیر پس از عزل خویش از صدارت، شدیداً نگران برکناری آنها از پست خود، و در نتیجه ضایع شدن زحمات خویش و آنان بود، که ناصرالدین شاه در نامه ای سخت محبت آمیز به امیر (محرم ۱۲۶۸ق)، بابت ابقای آنان در پست خویش به امیر اطمینان داد.(۱)

می رسیم به برخورد چراغعلی خان زنگنه با بابیان عصر خویش.

در زمان حکومت زنگنه در اصفهان، دو تن از بابیان به نام شیخ اسماعیل و محمد قاسم عبادوز، در آن شهر، به ترتیب: ادعای رجعت حضرت محمد و علی علیهما السلام! را داشتند و اگر با آنها قاطعانه برخورد نمی شد، فتنه ای تازه در قلب ایران اسلامی برپا می گشت. لاجرم چراغعلی خان آن دو را دستگیر و بر پایه فتوای فقهای اصفهان، در میدان نقش جهان آن شهر به قتل رسانید.(۲) از گزارشی که خود چراغعلی خان راجع به خدمات گوناگونش در دوران حکومت بر اصفهان نوشته، بر می آید که عناصر مزبور، طبق اخبار رسیده به وی، در صدد ایجاد آشوب و بلوا در شهر بوده اند، که چراغعلی مهلتشان نمی دهد و به طور برق آسا آنها را دستگیر، و پس از بازجویی و ثبوت انحراف فکری، توطئه عملی، و اصرار ایشان بر خطا، به مجازات شرعی لازم می رساند.

ص: ۱۰۱

۱- . برای متن نامه شاه ر.ک: اسناد و نامه های امیرکبیر، نگارش و تدوین: سید علی آل داود، صص ۹۹۱۰۰.

۲- . ر.ک: روزنامه وقایع اتفاقیه، پنجشنبه ۹ ربیع الاول ۱۲۶۸ق، ستون اخبار مربوط به اصفهان؛ حقایق الاخبار ناصری، محمدجعفر خورموجی، به کوشش سید حسین خدیوجم، ص ۲۵.

چراغعلی خان، ضمن شرح مبارزات مدبّرانه خویش با اشرار و یاغیان منطقه، می نویسد:

...شبی از شبها، یکی از مجتهدین پیغامی به این جان نثار داده بود که الآن به من خبر رسید که جمعی از طایفه ضالّه مضلّه بابیه در جایی نشسته، شور دارند. حاصل مطلب ایشان آنکه فردا صبح آشوبی بپا نمایند. به محض اطلاع داروغه و کدخدایان حاضر کرده، تأکیدات بلیغه نمودم که طلوع صبح این اشخاص از فلان خانه بیرون می آیند، باید همگی را گرفته بیاورید. آنها نیز کوتاهی نکرده موافق دستور العملی که داده بودم... همان وقت که به خیال فساد از منزل حرکت کرده بودند تمامی ایشان را دستگیر نموده آوردند. بعد از تفحص احوال آن جماعت خسران مال، هریک ادعای منزلت یکی از ائمه هُدی می کرد و از میان خود، دوازده امام برای خود ترتیب داده بودند.

فَدَوی، ایشان را از آن بیانات کفرآمیز ممانعت کرده در مقام نصیحت برآمدم، هرچه بیشتر گفت و گو می شد فساد عقیده ایشان بیشتر به ظهور می رسید. ناچار علما را زحمت داده در صدد استفسار عقاید ایشان برآمدند؛ باز بر جاده ضلالت، مستقیم بودند و اعتنایی به مکالمات مجتهدین نمی نمودند. جمیع [علمای حاضر در مجلس]، حکم قتل آنها را نوشته رفتند.

فدوی مراتب طلوع آن جماعت گمراه را به... [صدراعظم]معروض داشته، به صحابت چاپار فرستادم. روز پنجم چاپار مراجعت کرد، حکم سیاست ایشان موافق احکام علمای اعلام رسید. فدوی حسب الحکم، در میدان نقش جهان همگی را به سزای خود رساندم.

اجساد خبیثه ایشان را در مقبره مسلمانان راه ندادند. ارامنه و یهود هم بر خود هموار نکردند که در قبرستان ایشان سپرده شوند. چندان ماندند که خوراک سگ و سایر جانورها شدند.(۱)

ص: ۱۰۲

۱- . رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، صص ۲۰۲۲۰۳.

«غیرت» دینی و «تعامل جدّی و کارسازِ» چراغعلی خان با علما، و نیز «نگاهِ به شدت منفیِ» وی نسبت به جریان بابیت، از گزارش فوق کاملاً پیدا است.

چراغعلی، افزون بر اقدام فوق، روز ۲۸ شوال (سالروز ترور نافرجام ناصرالدین شاه به دست بابیان) را، به شکرانه محفوظ ماندن جان شاه جوان، در اصفهان جشن می گرفت که خبر آن را می توان در روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۱۴۰، ۲ محرم ۱۲۷۰ق، بخش مربوط به حوادث اصفهان، دید و خواند.

۷. میرزا محمدهاشم طباطبایی

حاج میرزا محمد هاشم طباطبایی، فرزند آیت اللّه العظمی میرزا مهدی قاضی طباطبایی است که در عصر خویش، فقیه پارسا و بزرگ تبریز قلمداد می شد و با

تصویر: - میرزا محمدهاشم طباطبایی

عباس میرزا و وزیر باتدبیر وی (میرزا بزرگ فراهانی پدر قائم مقام فراهانی) در حلّ مشکلات آذربایجان همکاری وسیع و گسترده داشت و خاصّه در «تنفیذ وِلائی و شرعیِ» امور مربوط به حکومت و اجتماع آذربایجان به ایشان یاری می داد.(۱) قائم مقام در نامه ای به پدرش میرزا بزرگ، از زبان عباس میرزا خاطر نشان می سازد که:

عالی جاه میرزا مهدی، در حقیقت، یکی از امنای دولت و محارم حضرت ما است... آب و گل و جان و دل او در هوای ما و رضای ما است...(۲)

حاج میرزا هاشم، پس از مرگ محمدشاه قاجار همراه شاه و امیر به تهران آمد و در سمت منشی مخصوص و محرم راز امیر، شریک غمها و شادیهای آن رادمرد شد و پس از قتل وی نیز، همچون غالب یاران امیر، صدمه ها دید و کشید. میرزا هاشم سخت با بابیان مخالف بود و این امر از نامه ای که پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه به میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت (مورّخ سلخ شوال ۱۲۶۸) نوشته کاملاًـ هویدا است، آنجا که، ضمن ابراز نهایت خوشحالی از ناکام ماندن تروریستهای بابی در قتل شاه، از آن جماعت، به غیظ، با عنوان «حرامزاده ها» یاد می کند.(۳)

ص: ۱۰۳

۱- . ر.ک: تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، نادر میرزا، صص ۲۲۳۲۲۴؛ تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء علیه السلام، قاضی طباطبایی، صص ۳۲۱۳۲۲.

۲- . منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، ص ۱۳۶.

۳- . نسب نامه، شاخه ای از طباطبایی های تبریز، سید جمال ترابی طباطبایی، صص ۱۱۲۱۱۳.

۸ . امیرنظام گرّوسی

حسنعلی خان، ملقب به امیر نظام گرّوسی، از رجال بلندپایه، باصلابت و ترقی خواه عصر قاجار است که گذشته از جهات نظامی و سیاسی، «در فضل و کمال و حُسن خط و انشاء از مبرَّزین آن عصر به شمار» می رفت.(۱) سعید نفیسی امیرنظام گروسی (و حاجی میرزا علی خان امین الدوله) را دو تن از آخرین «شکسته نسخ تعلیق» نویسان ایرانی در عصر قاجار می شمارد که «در این کار بر همه برتری داشتند و انشاء و خطشان سرمشق دیگران بود و همه می کوشیدند از روش ایشان پیروی کنند».(۲)

امیرنظام، بیش از شصت سال از عمر طولانی خویش را به تصدّی مشاغل مهم سیاسی و نظامی در داخل و خارج ایران گذراند. از جمله آنکه، سالها وزیر مختار ایران در دربار پاریس بود و نیز مدتی مدید، حکومت ایالت مهم آذربایجان و پیشکاری مظفرالدین میرزا (ولیعهد ناصرالدین شاه) را با اقتدار در اختیار داشت. مورخان نوعا صلابت و مدیریت قوی او را ستوده اند.

دکتر فوریه، طبیب فرانسوی دربار ناصرالدین شاه، در کتاب سه سال در دربار ایران، ضمن شرح دیدارش در ۱۳۰۷ق با امیر نظام خاطر نشان می سازد که: « امیرنظام پیرمردی است بسیار زیرک و باتجربه و عاقل و کاردیده. به همین علت نزد مظفرالدین میرزا ولیعهد مقامی ممتاز دارد و سابقا در پاریس وزیر مختار ایران بود...».(۳)

ص: ۱۰۴

۱- . شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۱/۲۵۹. بانو امیرحاجبی (خواهرزاده فاضل و دانشور مرحوم ثقةُ الاسلام تبریزی، و نواده حاجی میرزا علی محمد منشی و خویشاوند نزدیک قائم مقام فراهانی) از «معمرین» تبریز نقل می کند که می گویند: «اغلب خانواده های معرفت طلب و فرهنگ دوست تبریز مایل بودند فرزندانشان از دانش بیکران امیرنظام برخوردار شوند». ر.ک: «مکافات»، بانو امیر حاجبی، مندرج در: وحید، ش ۴۱، از ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ تا ۱۵ فروردین ۱۳۵۴.

۲- . «حسنعلی خان امیرنظام»، سعید نفیسی، مندرج در: وحید، سال ۳، ش ۲، بهمن ۱۳۴۴، شماره مسلسل ۲۶، ص ۱۰۱.

۳- . شرح حال رجال ایران، ۱/۳۶۶.

لرد کرزن، وزیر خارجه مشهور انگلیس، در کتاب خود، با وجود تهمتِ بی دلیلِ طرفداری از سیاست روسیه به امیر نظام، می نویسد: وی «مردی است قویّ الاراده و باعزم، در دوره پیشکاری خود در آذربایجان، هرج و مرجهای آن ایالت را بکلّی از بین برد. خلاصه، او بهترین وُلاتِ اداره کننده ایرانی است و اگر در سراسر ایران، مرد مدّبری را به معنی و مفهوم اروپایی بخواهیم، در شخص امیر نظام گروسی می یابیم».(۱)

عین السلطنه سالور، از رجال مطلع عصر قاجار، در ضمن خاطرات مربوط به سال ۱۳۱۵ق (دو مین سال سلطنت مظفرالدین شاه) شرحی از صلابت، اقتدار و کفایت گرّوسی به دست داده است:

کارهای او... مثل کار این مردم نیست؛ اول شخص است. در هر کاری باشد مستقل، و دولتْ مجبور از همراهی است. همیشه کارش منظم و مستقل بوده. مثلاً حاجی نظم السلطنه که [از سوی مظفرالدین شاه] لقب نظام الدوله گرفت و ریاست قشون آذربایجان را مرحمت فرمودند و با حضرت ولیعهد [محمدعلی میرزا محمدعلی شاه بعدی] از تهران [به تبریز] رفت، روز اول ورود، امیر نظام فرمود به شما ننوشتم که نیایید! چرا آمدی؟ سکوت کرده بود. فرموده بودند امشب باید از شهر به همین پا بیرون بروی.

به هزار مرافعه، چند روزی مهلت گرفته، بیست روز قبل وارد شده و احدی نتوانست تقصیر نظام الدوله را از امیر نظام جویا شود که چه کرده بود که مورد بی التفاتی شد. یا [بگویند]از جانب ما آمده بود و شما چرا هتك احترام او را کرده بدون تقصیر بیرونش کردید. حاجی مشیر لشکر را هم گفتند بیرون کرده. در ایام شاه شهید [ناصرالدین شاه]هم همین طور استقلال داشت.

ص: ۱۰۵

۱- . ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی، ۱/۴۳۱.

هفت سال مملکت آذر بایجان را با آن همه محترمین و خدمه حضرت ولیعهد [مظفرالدین شاه]طوری نگاه داشت که آب از آب تکان نخورد. یک سال معزول شد، آن طور انقلاب دست داد. نظام العلماییها را بیرون کردند، اموالشان را بردند، خانه هایشان [را] غارت کردند که تا تشریف فرمایی [مظفرالدین]شاه و فوت شهید، احدی از آن طایفه جرئت آمدن شهر را نکرد. الآن هم ولایتی که منظم است و اغتشاش ندارد، همان آذربایجان است که به واسطه نظم و نسق امیر نظام صورت گرفته.

در روزنامه شرافت ماه گذشته تصویر امیر نظام را کشیده، سه ورق شرح احوالش را نوشته بودند. هفتاد و یک سال دارد. اول پیرمرد این زمان است و اول نوکر دولت. یک سفر، هفت سال در شهر پاریس بوده؛ چهار سفر دیگر فرنگستان رفته؛ سه مرتبه در محاصره هرات بوده؛ از روز اول، داخل نوکری و در کار بوده تا الآن.(۱)

ناصرالدین شاه در خلال سفر سوم خود به فرنگ، زمانی که در ۲۹ شعبان ۱۳۰۶ق از آذربایجان می گذشت، از کارآمدی امیرنظام گروسی تعریف کرد: «امیرنظام حالش خیلی خوب است. چندان پیر نشده است. زرنگ است و کارکن و خیلی خوب. از دیدن امیرنظام خیلی خوشحال شدم. ده سال بود او را ندیده بودم...».(۲)

مظفرالدین شاه نیز زمانی که امیرنظام گروسی، به علت ناخرسندی از اعمال محمدعلی میرزا ولیعهد (محمدعلی شاه بعدی) خواستار استعفا از حکومت آذربایجان شده بود، استعفای وی را نپذیرفته و به او نوشت: «آذربایجان، سر ایران و مرز ترکیه و روس است و نگهداری آن به وجود مرد پخته و صاحب نظر مثل شما احتیاج دارد».(۳)

ص: ۱۰۶

۱- . روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲/۱۱۷۶۱۱۷۷. برای تعریف از کفایت و خدمات امیرنظام در حکومت آذربایجان، همچنین ر.ک: خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری تاریخ غفاری، جلد سوم، به کوشش عباس زارعی مهرورز، ص ۶۴ به بعد.

۲- . روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش دکتر محمداسماعیل رضوانی، ص ۷۳.

۳- . «مکافات»، بانو امیر حاجبی، مندرج در: وحید، ش ۴۱، از ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ تا ۱۵ فروردین ۱۳۵۴، ص ۷۷.

داستانی که میرزا مهدی خان ممتحن الدوله از دوران وزارت مختاری امیرنظام در پاریس نقل کرده، به روشنی، بازنمای اهتمام ویژه او به حفظ حرمت، عزّت و عظمت ملت و کشور ایران است.(۱) خاطرات امین لشکر (از دولتمردان دیندار و دانشور عصر ناصری) در تبریز، گویای روابط صمیمی امیرنظام با فقیه پرنفوذ و مبارز آن شهر (آیت اللّه حاجی میرزا جوادآقا مجتهدتبریزی) است.(۲)

گروسی در ۵ رمضان ۱۳۱۷ق درگذشت و وصیتنامه ادیبانه او به اسم پسرش (یحیی خان) با عنوان «یا یحیی خُذ الکتاب»، مشهور و خواندنی است. بی آنکه معصومش شماریم، با توجه به اوضاع و شرایط آن روز ایران، و در قیاس با دولتمردان وقت، باید گفت که از بهترین رجال سیاسی کشور، و به اصطلاح از «خیرُالموجودین» بود.(۳)

ص: ۱۰۷

۱- . ر.ک: خاطرات ممتحن الدوله، به کوشش حسینقلی خانشقاقی، زیر نظر ایرج افشار، صص ۱۱۴۱۱۹.

۲- . ر.ک: روزنامه خاطرات امین لشکر؛ وقایع سالهای ۱۳۰۶۱۳۰۷ق، میرزا قهرمان امین لشکر، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت، فهرست اعلام پایان کتاب، مدخل امیرنظام حسنعلی خان گروسی و حاجی میرزا جواد مجتهد.

۳- . برای شرح حال و آثار امیرنظام گروسی، و پندنامه یحیویّه او، ر.ک: گنجینه شهاب، دفتر دوم، زیر نظر دکتر سید محمود مرعشی نجفی، قم ۱۳۸۰، صص ۳۳۸۳۸۶؛ وحید، سال ۳، ش ۲، بهمن ۱۳۴۴، شماره مسلسل ۲۶، صص ۱۰۱۱۱۲ مقاله حسنعلی خان امیرنظام، نوشته سعید نفیسی؛ از صبا تا نیما، یحیی آرین پور، ۱/ ۱۶۵۱۷۲؛ روزنامه شرف، مدیر: اعتمادالسلطنه، نمره ۲۹، صص ۱۲؛ روزنامه شرافت، از همو، نمره ۱۴، ربیع الاول ۱۳۱۵ق، صص ۲۷؛ چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الآثار)، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی، به کوشش ایرج افشار، ۱/۲۵۴ ۲۵۵؛ تذکره خوش نویسان، هدایت اللّه لسان الملک، ص ۱۴۰؛ یادگار، مدیر: عباس اقبال آشتیانی، سال سوم، ش ۶ و ۷، صص ۸ ۳۳؛ رجال وزارت خارجه، ممتحن الدوله، صص ۶۵ ۶۷ ؛ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۱/۳۵۹۳۶۷.

امیرنظـام گروسـی را بایستی از برکشـیدگان امیرکبیر شـمرد و از زمره دستیاران وی در زمان صـدارت محسوب داشت. امیرکبیر، در بَدوِ صدارت، حکومت منطقه کردنشـین گرّوس، همراه با ریاست بر افواج نظامی آن نقطه را، به عهده امیرنظام گروسـی گذاشت و به نوشـته مهـدی بامـداد از همین زمان بود که ترقیات چشـمگیر گروسـی در حکومت قاجار آغاز شـد و تدریجاً به تصدّی «مقامات عمـده مملکتی» توسـط او انجامیـد و پستهای مهمی چون سـفارت فوق العـاده و وزیر مختـاری مخصوص ایران در دربـار فرانسه، و حکومت آذربایجان و پیشـکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد ناصرالدین شاه را نصیب وی ساخت.(۱) چنانکه متقابلاً امیرنظام گروسی، ارج امیرکبیر، و حق بزرگی را که بر گردن کشور داشت، نیک می شـناخت و به روایت یک شاهـد عینی، حـدود چهل سال پس از قتـل آن بزرگمرد، از «بزرگیهای مرحوم میرزا تقی خان» امیرکبیر یاد کرده و از گشایشـی که در اثر کفایت امیر در کار ایران بحران زده آن روزگار پدید آمده بود تعریف می کرد.(۲)

گروسـی را در زمـان امیرکبیر، همه جا، از جمله در سـرکوب شورش بابیها، همراه و کارگزار امیر می بینیم: در جریان سـرکوب فتنه سالار، گروسـی (با درجه سـرهنگی) همراه سپاه حسام السلطنه در نبرد شرکت کرد و در بازگشت از آن مأموریت به تهران، به مرتبه سرتیپی ارتقا یافت و کمی بعـد برای دفع شورش بابیان زنجان (به رهبری ملا محمـدعلی زنجانی) با فوج گروس به آن شـهر آشوب زده رفت و قلعه علی مردان خـان را که در زنجـان، دژ مسـتحکم و پناهگاه اسـتوار بابیان بود گشود و در نتیجه این خـدمت، به مقام ژنرال آجودانی ناصرالدین شاه نامزد گردید.(۳)

ص: ۱۰۸

۱- . شرح حال رجال ایران، ۱/۳۵۹۳۶۰.
۲- . روزنامه خاطرات امین لشکر...، همان، ص ۶۱ .
۳- . شرح حال رجال ایران، ۱/۳۶۰.

ظاهراً در همین راستا است که تاریخ، از گروسی به عنوان مأمور گزارش اوضاع ارتش به ناصرالدین شاه از سوی امیر یاد می کند.(۱) چنانکه در سال ۱۲۶۷ق که ناصرالدین شاه همراه امیر به اصفهان سفر کرد، امیرنظام گروسی، با سِمَت مزبور، ملتزم رکاب شاه بود.(۲)

امیر نظام گروسی، در طول دوران خدمت سیاسی خود، نسبت به فعالیت اتباع باب و بهاء، حساس بود و مانع جولان آنها در کشور اسلامی می گردید، چنانکه «در سنین حکمرانی» وی در کرمانشاه «احتفالات بهائیان کمتر انعقاد می یافت» و پس از آن، عرصه برای تکاپوی فرقه و مبلغان آن در شهر باز شد.(۳)

۹. محمدمهدی ملک التجار

آقا محمدمهدی ملک التجار تبریزی (پدر حاج محمدکاظم ملک التجار مشهور عصر ناصرالدین شاه و مشروطه، و نیای حاج حسن ملک بنیادگذار کتابخانه ملک تهران)، از تجار معتبر پایتخت در عصر ناصرالدین شاه است که مورد وثوق و عنایت خاصّ امیرکبیر بود و در پیشبرد خدمات اقتصادی با وی همکاری داشت. مهدی بامداد می نویسد: «آقا محمدمهدی ملک التجار (متوفی ۱۲۸۷ قمری) تاجری معتبر و مردی جدّی و از معتمدین میرزا تقی خان امیرکبیر... بوده است. هنگامی که امیرکبیر اقدام به ساختمان سرای امیر در تهران برای بازرگانی نمود، آقا محمدمهدی ملک التجار در این کار مباشرت داشته است. و از طرفی هم معروف است که ساختمان سرای امیر از پول خود آقا محمدمهدی ملک التجار ساخته شده؛ نهایت، نام آن را به نام میرزا تقی خان امیر کبیر، سرای امیر گذارده است».(۴)

ص: ۱۰۹

۱- . قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۰۱.

۲- . شرح حال رجال ایران، ۱/۳۶۰.

۳- . ر.ک: ظهورالحق، ج ۸، قسمت ۲، ص ۷۴۶.

۴- . شرح حال رجال ایران، ۳/۱۴۱.

به گزارش دکتر آدمیت: امیر «در زمان صدارتش در تهران... بنای تیمچه و بازاری را گذاشت که اولی " سرای اتابکیّه "نامیده شد، و دومی به" بـازار امیر "شـهرت یـافت. مجموعـاً بهترین بازارهـای تهران بود و مهم ترین کـانون ترقی تجارت.... بازارها در رمضان ۱۲۶۶ تمام شـد» و سـرای امیر که در دو طبقه ساخته شـده بود «در ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۶۷ افتتاح گردید. تأسیسات مزبور خیلی مورد پسند بازرگانان قرار گرفت، به اندازه ای که [طبق نوشته روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۴ ":] تجار در گرفتن حجرات آن با هم مناظره و حرف دارند. "اداره امور آن را آقا محمدمهدی ملک التجار به عهده داشت».(۱)

همچنین، در نمایشـگاه جهانی بازرگانی نیز که با عنوان «نمونه خانه امتعه ممالک» در سال ۱۲۶۷ق در لندن برگزار شد، امیر، ملک التجار را مسئولِ تهیه و ارسال «نمونه امتعه و اسباب صنعت ایران» به اسلامبول جهت شرکت در نمایشگاه یادشده ساخت. چگونگی آنکه:

با ترقی صنایع داخلی، دولت ایران در «نمونه خانه امتعه ممالک» که در ۱۲۶۷ در لندن برپا شد، شرکت نمود. راجع به این نمایشگاه بین المللی، شیل [وزیر مختار انگلیس در ایران]در ۴ رجب ۱۲۶۶ اطلاع داد: دولت انگلسـتان «از جمیع دولتهای روی زمین دعوت کرده است، به دولت عَلیّه ایران نیز دعوت می نمایـد، که اگر دولت... یـا اهالی ایران میل داشـته باشـند که امتعه مملکت ایران را به آن نمونه خانه بگذارند، بفرستد». و برای امتعه ایران هزار پای مربع جا در نظر گرفتند...

امیر در ۱۲ رجب نـوشت: مقرر گردیـد «نمونه امتعه و اسـباب صـناعت ایران» فرسـتاده شود. در نـامه شوال ۱۲۶۶ نیز به اطلاع شـیل رسـید: «با تجار گفت و گو شد، قرار دادند که از حالا الی شـش ماه امتعه محصوله ایران را در اسـلامبول حاضـر و موجود نمایند، و آنچه اخراجات راه می شود اولیای دولت... از عهده بر می آیند».

ص: ۱۱۰

۱- . امیرکبیر و ایران، ص ۳۴۲.

مباشـرت این کـار به آقا محمدمهـدی ملک التجار سپرده شـد. نمونه کالاهای ایرانی از ولایات مختلف گرد آمـد و سیاهه آن را به سفـارت فرسـتادند. مهم ترین کالاهـای مزبور این است: قـالی، شـال کرمانی طرح کشـمیر، شال باب روم، ترمه نما، پوست، قلمکار، زری، حریر، مخمل، اطلس، ابریشم، گلـدوزی، کتان، چیت، قاب آئینه، خاتمکاری، قلمـدان، اسـباب خرازی، عبای وزیری، کلیجه، مروارید، فیروزه، اسلحه و ادوات جنگی.(۱)

زنـده یاد حاج حسـین ملک بنیادگـذار کتابخانه ملک تهران، و نواده آقا محمدمهـدی ملک التجار در زندگینامه خودنوشت خویش شرحی مبسوط و خواندنی راجع پیشینه و خدمات آقا محمدمهدی دارد که گزیده آن را در زیر می خوانید:

آقا مهـدی ملک التجار، که جـدّ نویسـنده است، در زمان عباس میرزا نایب السـلطنه، رتبه سـرهنگی داشـته و در رکاب مرحوم نایب السـلطنه، در جنگ با روسـها خـدمات به سـزایی انجام داده؛ به طوری که در جنگهای ابتـدایی ایران با روسـها لشـکر ایران شکسـت فاحشـی به روسـها وارد کردنـد، بعدا انگلیسـیها در تهران جنجال کرده و مانع ارسال مهمات به صـحنه جنگ شدند و از طرف دیگر بین سـپاهیان ایران نفاق انداخته، در نتیجه موجب شـکست ایران گردید. و این قسـمت را یک نفر فرانسوی که معلم «نایب السـلطنه» بود و نام او را اکنون به خاطر ندارم، تفصـیلاً در سـفرنامه خود به فرانسه نوشـته و تصدیق کرده و بیان نموده که روحیه و شجاعت و پیشرفت سپاه ایران در ابتدای امر و جنگهای اولیه بر سپاه روسیه برتری داشته است...

خلاصه اینکه، آقامهدی ملک التجار در جنگ اول با روسـها یکی از امیران سـپاه روسیه را که کنیاز بوده، اسیر کرده و او را دختری بوده که جـدّم... پس از تنظیم عهـدنامه ترکمانچای دختر را مسـلمان کرده و به عقـد خود در آورده و نام او را ملکه گذاشـته و این دختر، مادر پدرم، مرحوم مبرور حاج کاظم ملک التجار، و همشیره او ستاره بیگم، عمه ما می باشد.

ص: ۱۱۱

۱- . همان، ص ۴۱۲.

مرحوم آقـا مهـدی ملـک التجار... اقوام بسـیاری در قفقاز داشـته و پس از اینکه روسـها هفـده شـهر ایران و تمام قفقاز را به تصـرف درآوردنـد، بـالطبع و قهراً تابع دولت روسـیه شـده و رفته رفته با مرحوم آقا مهـدی ملک التجار که قادر به رفت و آمـد نشـده انـد و اطلاعی از حالات آنها در دست نیست.

مرحوم آقا مهدی ملک، پس از شـکست ایران از روسـها از خدمت دولت کناره گرفته و به تجارت و شـغل آزاد پرداخته و در تبریز سکونت داشـته و با مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر، پیشـکار وقت ولیعهد [ناصـرالدین میرزا] در تبریز، روابط صـمیمانه داشته است. موقعی که محمـدشاه از میان رفت و ولیعهـد او که ناصـرالدین شاه باشد در تبریز بود، چون خزانه تهران خالی و در تبریز هم وجهی موجود نداشـته اند، مرحوم امیرکبیر برای ترتیب حرکت ناصـرالدین شاه از تبریز به تهران، مبلغ یکصد هزار تومان از جدّم خواسته و چون بین جـدّم و امیرکبیر خصوصـیت بسـیار بوده، بـدون اخـذ وثیقه، وجه را پرداخته و بـا این کیفیت، ناصـرالدین شـاه روانه تهران گردیده است.

پس از ورودشـاه به تهران، نظر به اینکه امیرکـبیر فتـوّت آقـا مهـدی ملـک را منظـور داشـته، آن مرحـوم را به تهران احضـار و مـورد مرحمت قرار داده و بعداً در سال ۱۲۷۳ بعد از کشته شدن امیرکبیر، که در سال ۱۲۶۸ق به قتل رسیده، باز هم آقا مهدی ملک مورد مرحمت ملوکـانه قرار داشت و در سال ۱۲۷۲ قمری فرمان ملک التجاری تبریز به نام ایشان شـده، که اصلِ فرمانِ سـرهنگی و فرمان ملک التجاری در کتابخانه ملی ملک در تهران مضبوط است...

حسین ملک، سپس سخن را به همکاریهای آقا محمدمهدی ملک التجار با امیرکبیر در مسائل اقتصادی و خدمات عمرانی کشانده و می افزاید:

ص: ۱۱۲

مرحوم آقا مهدی ملک به پاداش مراحم و عنایات مرحوم امیرکبیر، کاروانسرای امیر و بازار اُرسی دوزها را تا تکیه مَلِک، آباد ساخت و همچنین بازار بزّازها و خیاطها و دکاکین بازار بزرگ را تا محله عباس آباد بنیان کرد و در محله عباس آباد مسجدی بنا نهاد که به نام مسجد ملک نامیده می شود و بعداً به مرور زمان خراب و از میان رفته بود و به سعی و کوشش نویسنده مجدداً آباد گردید و امروز در دسترس عبادت کنندگان است و کاروانسرای خود را به احترام امیرکبیر، سرای امیر نامید و بنای امامزاده زید نیز که قبلاً [ناخوانا] به مساعی مرحوم آقا ملک التجار بنای آن تجدید و به صورت فعلی درآمد.

در سال ۱۲۸۸ که خشکسالی و قحطی بوده و جمع کثیری از مردم تهران از مجاعه [= قحطی] از بین رفته، وضع مردم و بی لیاقتی عمّال دولتی، مرحوم آقا مهدی ملکْ جدّم، را بسیار متأثر ساخته و برای رفع سختی از ارزاق مردم به خدمت ناصرالدین شاه رفته و به عرض رسانیده که عمّال دولتی لایق برای انجام کار مفید نیستند، و حال مردم و کمیابی یا نایابی ارزاق را بیان کرده و گفته است که بیشتر مردم از گرسنگی جان می دهند. ناصرالدین شاه می گوید: «اگر راست می گویی، این کار را اقدام کن» و امر تهیه ارزاق را به ایشان می سپارد.

مرحوم ملک، تمام تجار را خواسته و از آنها می خواهد که به هر قسم میسور باشد از اطراف و اکناف مملکت به هر قیمت و به هر وسیله که ممکن است، غلّه خریده و به اَسرَعِ مایکون(۱)

ص: ۱۱۳

۱- . سریع ترین زمان و وسیله.

به تهران برسانند و هر یک از تجار را مأمور یکی از دکاکین خبّازی قرار داده تا نانواییها نتوانند ارزاق را مخفی کرده یا گران تر بفروشند، و خودش دکان خبازی مقابلِ درِ بزرگِ سرای امیر را اختیار کرده و همه روزه برای انجام منظور به تمام دکاکین رسیدگی کرده و در ظرف کمتر از چهل روز جلو غله های خریداری به تهران می رسد و با فضل خداوند عزّ اسمه نگرانی رفع، و مردم مرفّه الحال می گردند.

تاریخ فوت آقا ملک را نمی دانم، ولیکن به طوری که شنیده ام تا دو، سه سال بعد از مجاعه ۱۲۸۸ قمری در قید حیات بوده است.(۱)

آقا محمدمهدی ملک التجار در قلع و قمع سران بابیه که (پس از سوء قصد این گروه به ناصرالدین شاه) توسط مأموران دولت و نمایندگان طبقات مختلف مردم صورت گرفت، شرکت داشت و قتل حاجی میرزا جانی کاشانی (از قدما و فعالان بابیه، و مهماندار باب در کاشان)(۲) به دست او و دیگر تجار و کسبه تهران انجام گرفت.(۳)

****

تاریخ معاصر ایران: در فصول گذشته، مخالفت شدید مرحوم امیرکبیر و یارانش با باب و بهاء، به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. گفتار بعد، به بررسی روابط و مناسبات دوستانه میرزا آقاخان نوری (رقیب و از عوامل اصلی عزل و قتل امیر) با حسینعلی بهاء اختصاص دارد.

ص: ۱۱۴

۱- . دفتر اسناد، به کوشش زهرا طلایی، با همکاری پژوهشگران مدیریت امور اسناد و مطبوعات، ناشر: سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۵، جلد دوم و سوم، صص ۳۳۷۳۴۰.

۲- . وی همان کسی است که تاریخ مشهور بابیه: نقطةُ الکاف، ظاهراً به غلط، به او منسوب است.

۳- . ر.ک: روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۸۲ ، پنجشنبه ۱۰ ذی قعده ۱۲۶۸، قسمت مربوط به تفصیل واقعه ترورتوسط بابیان و اسامی مقتولان آن گروه. نیز ر.ک: فتنه باب، همان، ص ۸۷ ؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۴/۱۹۰.

۳- میرزا آقاخان نوری، دوست و همدست دیرینِ بهاء

اشاره

میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم اصلاحگر ایران در عصر قاجار، چنانکه دیدیم، با باب و بهاء (به عنوان عناصری دین تراش و تفرقه افکن) شدیداً مخالفت می ورزید و یارانش نیز در همین راه گام می زدند. به رغم این امر، میرزا آقاخان نوری (رقیب و عامل عزل و قتل امیر) با حسینعلی بهاء روابط صمیمی و همکاری پنهان و آشکار داشت و به ویژه در نجات جان وی موثر بود. در گفتار زیر، نخست با منش اخلاقی و مواضع سیاسی میرزا آقاخان آشنا می شویم و سپس روابط وی با بهاء را مورد کاوش و بررسی قرار می دهیم.

پیش از ورود به بحث در این زمینه، اما، تذکر این نکته را ضروری می دانیم که: بحث (علمی و تحقیقیِ) ما راجع به میرزا آقاخان نوری، و ذکر خبطها و خیانتهای وی، هرگز به معنی متهم ساختن افراد خاندان وی و حتی بدی همه فرزندان و اخلاف وی نیست. (به قول معروف، که از فرهنگ قرآن سرچشمه می گیرد: هر کس در گرو اعمال خویش است و گناه برادر را به پای برادر نمی نویسند). در بین منسوبان نزدیک میرزا آقاخان به شخصیتی چون میرزا صادق نوری قائم مقام بر می خوریم که پسر عموی میرزا آقاخان نوری بود اما مخالف و رقیب سرسخت وی به شمار می رفت.(۱)

ص: ۱۱۵

۱- . شرح حال رجال ایران، ۲/ ۱۶۸. حسین مکی می نویسد: «میرزا صادق نوری در نامه ای که به ناصرالدین شاه نوشته دوازده فقره خیانت برای میرزا آقاخان نوری شمرده و متعهد اثبات آن شده است، از جمله: بیرون آوردن شاه از قصر نیاوران و سوء قصد مریدان باب به سال ۱۲۶۸ و در صورت کشته شدن، پسر یک ساله جیران [سوگلی دربار ناصرالدین شاه] راشاه کند و میرزا آقاخان نایب السلطنه شود. ر.ک: زندگی میرزا تقی خان امیرکبیر، سید حسین مکی، ص ۳۵۹.

۱. تبارنامه سیاسی میرزا آقاخان

میرزا نصراللّه ملقب به عبداللّه و مشهور به میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله (تولد:

تصویر: - میرزا آقاخان نوری [۴۶۱۵-۱]

ربیع الاول ۱۲۲۲، مرگ: شوال ۱۲۸۱ق) فرزند میرزا اسداللّه خان لشکرنویس باشی (= وزیر لشکر) ایران در عهد فتحعلی شاه است. میرزا اسداللّه همسران متعدد داشت و میرزا آقاخان، از همسر اول و گرجی او بود. ممتحن الدوله می نویسد میرزا اسداللّه تا زمان ناصرالدین شاه حیات داشت(۱) ولی ظاهراً چنین نبوده و مدتها پیش از دوران سلطنت ناصرالدین شاه درگذشته است.

میرزا اسداللّه و برادرش میرزا زکی خان، دو تن از برجسته ترین چهره های خاندان میرزا آقاخان نوری اند، که در زیر به توضیحی درباره آنها و شبکه ارتباطات سیاسی ایشان می پردازیم:

الف) میرزا زکی خان نوری: میرزا محمد زکی خان (عموی میرزا آقا خان) داماد فتحعلی شاه بود و مدتها در دهه ۱۲۲۰ق به بعد در در دستگاه حسینعلی میرزا فرمانفرما (پسر فتحعلی شاه و والیِ «انگلوفیلِ» فارس از ۱۲۱۳ق به بعد) پیشکار بلکه وزیر (بالاستقلال) فارس محسوب می شد. محمد زکی خان در اثر تصدی این پست مهم، و نیز ازدواجهایی که بین او و بستگان نزدیکش در شیراز با خانواده قوام الملک (کلانتر شیراز) و مهم تر از آن، با دختر فتحعلی شاه و نیز دختر فرمانفرما صورت گرفت، نفوذی فوق العاده به هم زد و این امر متأسفانه طغیان کارگزاران و تفنگچیان و حتی هم ولایتی های نوریِ همراهِ وی به مردم شیراز و عشایر منطقه را در پی داشت. به قول میرزا حسن فسایی: «به واسطه تسلط» زکی خان بر شهر، «طایفه نوریِ» مهاجر به شیراز «انواع جور و بی اعتدالی نسبت به اهالی شیراز» مرتکب می شدند، چندانکه بین این طایفه و مردم شهر و عشایر قشقایی منطقه، کار به ستیز و دشمنی و حتی قتل و کشتار کشید و در نتیجه، «ایلات فارس ازدحام نموده با شیرازیان همداستان گشته، اطراف محله نوریها را گرفتند و... فرمانفرما چاره این غائله را جز اخراج نوریان از شیراز ندید، لذا در... سال [۱۲۴۴ق] تمامت آنها را از صغیر و کبیر و مأمور و امیر با عیال و اموال، بعد از توقف چندین سال، اخراج فرموده، روانه مازندران نمود، و زمان وزارت محمد زکی خان [نیز] به سر رسید».(۲)

ص: ۱۱۶

۱- . خاطرات ممتحن الدوله، ص ۳۱۲.

۲- . ر.ک: فارسنامه ناصری، چاپ دکتر منصور رستگار فسایی، ۱/۷۴۰ و ۲/۹۷۶.

زکی خـان، البته، پس از آن واقعه، در سـلک غلامـ پیشـخدمتان شاه درآمـده و نهایتاً پیشـکار حسـنعلی میرزا شـجاع السـلطنه (برادر شاهزاده فرمانفرما، و والی کرمان) گردید.(۱)

ب) میرزا اسـداللّه خـان نوری: میرزا اسـداللّه خـان (پـدر میرزا آقاخـان نوری)، چنانکه گفتیم، لشـکرنویس باشـی فتحعلی شاه بود و «پیش از آنکه به سـمت لشـکرنویس باشـی گری گزیـده شود، در دسـتگاه اللهیارخان آصف الـدوله قاجار دَوَلّو اشـتغال به خـدمت داشته است».(۲)

اللهیارخـان آصف الـدوله دولّو، داماد و برادر زن فتحعلی شاه است که در سالهای ۱۲۴۳-۱۲۴۰ق به وزارت عظمای ایران رسـید. او، که در عصـر خود از بزرگ ترین ملاکان و ثروتمنـدان ایران محسوب می شد، عنصـری بلندپرواز، جاه جوی و فرصت طلب بود که در پرونـده خویش، نقـاط سـیاهی همچون موارد زیر داشت: فرار ذلیلانـه از برابر ارتش تزاری در بحبوحه جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی شاه(۳)

ص: ۱۱۷

۱- . همان، ص ۷۴۱.

۲- . شرح حال رجال ایران، ۴/۳۶۳.

۳- . قـائم مقـام فراهانی شـعر مشـهور خویش را در تعریض به همین جناب و همین رویـداد سـروده است: بگریز به هنگام که هنگام گریز است / رو در پی جـان باش، که جان سـخت عزیز است / ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهـد / حقّ نمک شاه و ولیعهـد، گریز است؟!... (منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسـی، بخش اشـعار ضـمیمه در آخر کتاب، ص ۱۰. برای شـرح ماجرا و دیگر اظهارات قـائم مقـام ر.ک: هـدایهً السبیـل و کفـایهً الـدلیل، فرهادمیرزا، صـص ۲۵-۲۶؛ تاریـخ ایران دوره قاجـاریه، واتسـون، ترجمـه ع. وحید مازندرانی، صص ۲۰۹-۲۱۶؛ منشآت قـائم مقام، متن کتاب، ص ۱۷۴). آصـف الـدوله به علت همین گونه سـستیها در امر جنـگ با روسـیه، پس از خـاتمه جنـگ از سوی فتحعلی شـاه و عبـاس میرزا، در تهران محـاکمه و جلوی دربار، شـلاق مفصـلی خورد. ر.ک: تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص ۱۱۹؛ تاریخ ایران دوره قاجاریه، همان، صص ۲۳۱-۲۳۲؛ رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، ص ۵۳ .

؛ ایجاد تأخیر یک ساله در سفر نظامی محمدشاه قاجار به هرات جهت تصفیه آن شهر و مرزهای شمال غربی ایران از متمردین و عمال بریتانیا(۱)؛ و سرانجام بپا کردن آشوب خونین خراسان (به دست پسر خود: محمدحسن خان سالار) در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه(۲)، که این آخری، یعنی فتنه سالار، چنانچه قاطعانه و سریعاً توسط مرحوم امیرکبیر و یاران باکفایتش سرکوب نمی شد، بی گمان در آن شرایط حساس و شکننده تاریخ ایران اسلامی، و هجوم دسایس رنگارنگ بیگانگان، مخاطرات زیادی برای استقلال و تمامیت ارضی کشورمان به وجود می آورد.

آصف الدوله، چنانکه دیدیم، از منسوبان نزدیک فتحعلی شاه و از عالی ترین مقامات سیاسی عصر وی بود که پس از مرگ فتحعلی و روی کار آمدن خواهرزاده اش (محمد شاه)، چون به خواسته اش مبنی بر صدارت بر ایران نرسید و حکومت خراسان نیز که به وی واگذار شده بود حرص جاه طلبی اش را اشباع نمی کرد، از اوامر دولت ایران (به ریاست حاجی میرزا آقاسی) سرپیچید و در بغداد (زیر چتر عنایت انگلیس و عثمانی) سکنا گزید و به تحریک بریتانیا، زمینه آشوب خراسان (توسط پسرش محمد حسن سالار) را در ۱۲۶۲ق فراهم کرد و با این کار، سالها دولت و ملت ایران را به مخمصه افکند، تا آنکه در اوایل صدارت امیرکبیر، فتنه او سرکوب شد و سالار به قتل رسید و خود وی نیز که به خارج از کشور تبعید شده بود اموالش مصادره گردید.(۳)

ص: ۱۱۸

۱- . «آصف الدوله ها،» حسین سعادت نوری، مندرج در: مجله یغما، سال ۱۵، ش ۷، ص ۴۲۲.

۲- . در مورد نقش مخرّب آصف الدوله و فرزند وی حسن خان سالار در آشوب خراسان (که در تاریخ، به «فتنه حسن خان سالار» مشهور است) و تحریکات اجانب در آن، ر.ک: امیرکبیر و ایران، صص ۲۳۳۲۴۷؛ تاریخ منتظم ناصری، ۳/۱۶۷۶۱۶۷۷ و ۱۶۸۴ به بعد.

۳- . برای شرح حال او ر.ک: رجال دوره قاجار، صص ۴۹۶۳ .

آصف الدوله با انگلیسیها سر و سر داشت و «دوست دیرینه انگلیس»(۱) و «از کارگزاران آنان به شمار می رفت»(۲)، و متقابلاً آنان نیز به جد، از وی حمایت می کردند «و وزیر مختار انگلیس در تهران، برای رساندن او به مسند صدارت به جای امیر سخت تلاش می کرد» که البته «به جایی نرسید».(۳)

کلنل فرانت، کاردار سفارت انگلیس در ایران، در گزارشی که هنگام ورود ناصرالدین شاه در بدو سلطنت به تهران، به دولت متبوع خود می نویسد، درباره آصف الدوله چنین اظهار می دارد که: «آصف الدوله و همه افراد خانواده اش همیشه و به طور کامل آماده خدمت به دولت انگلستان بوده اند. در پی فرصت می گردم که در ملاقات خصوصی،را وادار کنم او را به وزارت منصوب دارد. این خود خدمتی است به استقلال ایران [!]و خیال می کنم روسها با وزارت او مخالفت نکنند».(۴) بعدها نیز که امیر، پس از تحمل رنجها و هزینه های هنگفت در قلع و قمع فتنه پسر وی سالار، در صدد مصادره خانه های آصف الدوله (که جزء خالصه و مِلک دیوان بود) برآمد، کلنل شیل (وزیر مختار انگلیس در ایران) شدیداً به این امر اعتراض کرد و به امیر نوشت: «آن جناب استحضار دارند که دولت عَلیّه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد، و باعث این مراقبت دولت علیّه انگلیس هم این است که جناب مُعَزّی الیه در ایام حکومت، همواره اوقات، کمال رعایت و حمایت و مراقبت از کسان و مأموران و سیاحان [بخوانید: جاسوسان] دولت علیه انگلیس منظور می کرد...».(۵)

ص: ۱۱۹

۱- . تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس...، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۱۳.

۲- . امیرکبیر و ایران، چاپ پنجم، ص ۲۳۳.

۳- . همان، صص ۲۳۳۲۳۴.

۴- . همان، ص ۲۰۱.

۵- . همان، ص ۲۴۳. برای وابستگیهای انگلیسی آصف الدوله و اقدامات یاغی گرانه او به تحریک بیگانگان در زمان محمدشاه قاجار و ناصرالدین شاه ر.ک: «فتنه سالار در خراسان و نقش بیگانگان در آن»، محمد نبی سلیم، مندرج در: گنجینه اسناد، سال ۹، دفتر ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، صص ۲۰۲۳؛ رجال دوره قاجار، صص ۵۷ ۶۳ ؛ تاریخ نو، جهانگیر میرزا، تصحیح عباس اقبال، صص ۲۹۵۳۰۶.

نکته درخور ملاحظه درباره آصف الدوله و فتنه انگیری او در خراسان، آن است که اساساً در آن تاریخ، روس و انگلیس در سیاست شیطانی خویش در ایران، در سطح کلان (و گاه حتی در برخی جزئیات) با یکدیگر اتحاد و همکاری داشتند و جلوه این امر را در مقاطع مختلف تاریخ آن روزگار، از جمله در پذیرایی گرم روسها از نماینده انگلیسیها در ایران پس از معاهده گلستان، و همکاری سفرای روس و انگلیس در کشورمان پس از مرگ فتحعلی شاه در مساعدت به محمدشاه قاجار، مشاهده می کنیم. لذا در مورد آصف الدوله می بینیم که تلاش انگلیسیها برای روی کار آوردن وی، به نحوی عجیب و معنی دار، با موضوع حمایت آنها از کاندیدای روسها (بهمن میرزا) گره می خورد و متقابلاً پترزبورگ نیز با لندن در موضوع آصف الدوله «توافق» می کند! توضیح مطلب، موضوع گفتار بعدی ما است.

۱-۱. توضیح یک نکته اساسی

همسویی و اتحاد روس و انگلیس بر ضدّ ایران در نیمه نخست سلطنت قاجار

در زمان محمدشاه قاجار، یعنی دوران ظهور باب و تکاپوی بابیان، کاندیدای انگلیسیها برای حکومت بر ایران، شخص اللهیارخان آصف الدوله بود و کاندیدای روسها برای این امر نیز، بهمن میرزا.(۱)

ص: ۱۲۰

۱- . شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱/۱۹۶. بهمن میرزا پسر فاضل و جاهجویِ عباس میرزا بود که پس از قتل گریبایدوف (وزیر مختار متکبر و ماجراجوی روسیه در ایران) در رأس هیئتی برای ابلاغ عذرخواهی دولت و دربار ایران به پایتخت روسیه رفت و با تزار دیدار و گفت و گو کرد و ظاهراً از همان جا روسها با وی گرم گرفته و گام به گام او را به سمت درگیری با حکومت مرکزی ایران (پس از فتحعلی شاه) سوق دادند؛ حرکتی که نهایتاً به خروج بهمن میرزا از ایران و پناهندگی به قلمرو روسیه انجامید.

آصف الـدوله به بغـداد تبعیـد شـده و تحت حمـایت انگلیس روزگار می گذرانـد و بهمن میرزا نیز به قفقاز تبعیـد گردیـده و تحت حمایت روسها زندگی می کرد.(۱)

بهمن میرزا پس از احساس خطر از سوی محمدشاه قاجار و حاجی میرزا آقاسی، به سفارت روسیه پناهنده شد و سپس «به حمایت و شفـاعت سـفارت» مزبور، تحت الحفـظ قزاقـان روسـی از ایران خارج و به قلمرو روسـیه رفت و در آنجا خود و فرزنـدانش از عنایت دولت روسـیه بهره مند شدند(۲)، تـا آنجا که رضاقلی میرزا (پسـر بزرگ بهمن میرزا) آجودان تزارهای روسـیه (نیکلا و الکسانـدر) بود.(۳) امـا «انگلیس و روس دربـاره آصف الـدوله و بهمن میرزا آمـاده سازش بودنـد که کـدام یک به صـدارت برسـد و کـدام به حکومت خراسان یا آذربایجان گمارده شود. و این دو قضـیه پیوسـته به هم بود». لـذا کلنل فرانت، کاردار سـفارت انگلیس در ایران (به قول خود) بر آن بود که در ابتـدای ورود ناصـرالدین شاه به پایتخت،شاه جوان را وادار سازد که آصف الدوله را به وزارت خود برگزینـد. «البته این منوط بود بر اینکه راجع به بهمن میرزا هم فکری بشود. و نماینـده انگلیس در این باره هیـچ حرفی نداشت. روح سـازش میـان دو دولت همسایه ایران به انـدازه ای بود که وزارت خارجه انگلیس پیش از آن [در دسـتور العمل به وزیر مختار خود در ایران: کلنل شـیل، مورخ ۷ فوریه ۱۸۴۶] دسـتور داده بود: هرآینه محمـد شاه، پیش از رسـیدن ناصـرالدین میرزا به رشد قانونی، درگذشت مانعی نیست که " با توافق روسیه "بهمن میرزا به سمت نایب السلطنه گمارده شود...».(۴)

ص: ۱۲۱

۱- . امیرکبیر و ایران، ص ۲۰۱؛ یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو، ترجمه هوشنگ عبدالرضا مهدوی، ص ۱۳۰.

۲- . ظهورالحق، ۳/۳.

۳- . خاطرات ممتحن الدوله، به کوشش حسینقلی خانشقاقی، ص ۱۳۴.

۴- . امیرکبیر و ایران، ص ۲۰۱.

کلامی که فوقاً از کلنل فرانت (کاردار انگلیس در ایران) نقل شد، به وضوح از توافق ضمنی روسها با وزارت آصف الدوله (کاندیدای مورد نظر انگلیسیها) حکایت دارد. اساساً کلنل شیل (وزیر مختار بریتانیا در ایران زمان امیرکبیر) هنگامی که لندن را به عزم تهران ترک گفت، طبق دستور دولت متبوعش، در سر راه خویش با تزار و صدراعظم روسیه (نسلرود) ملاقات کرد و پیرامون سیاست مشترک روس و انگلیس در ایران با آنها به گفت و گو نشست. وزیر خارجه لندن قائل به بازگشت آصف الدوله و بهمن میرزا به ایران بود «و شیل مأموریت داشت که موافقت دولت روس را نیز در این باره جلب کند. نسلرود نیز در همین خیال بود. به شیل گفت ": حیف باشد که شاه [ایران] خود را از خدمت مرد لایق و نسبتاً درستکاری چون بهمن میرزا محروم بدارد... و اظهار اشتیاق کرد که سفیران روس و انگلیس در تهران اقدام مشترکی برای مراجعت او بنمایند. اینجا شیل موضوع آصف الدوله را عنوان کرد، و دو طرف موافقت کردند که با مذاکره با شاه، ترتیب بازگشت هر دو نفر به ایران داده شود. وجهه نظر واحد روس و انگلیس را در آن قضیه نیز می بینیم».(۱)

به رغم این تلاشها، ناصرالدین شاه با نصب امیرکبیر به عنوان شخصیت اول کشور (پس از شاه)، خواسته لندن و پترزبورگ را بی انجام گذاشت و یک سال و چند ماه پس از شروع صدارت امیر، شیل موضوع صدارت آصف الدوله و بهمن میرزا را با حکومت ایران پیش کشید و نظرش این بود که شاه آصف را بخشیده و او را به ایران فراخواند (زیرا، به زعم وی، بازگشت آصف به ایران، به طور طبیعی راه را بر صدارت او می گشود) و یا دست کم آصف را به حکومت خراسان بگمارد تا شورش سالار را فرونشاند. بهمن میرزا نیز از قفقاز به تهران بازگشته بر مسند صدارت بنشیند. شیل با طرح خیرخواه بودن روس و انگلیس نسبت به ایران، و فواید مثبت بازگشت آصف الدوله، سر صحبت با امیر را گشود ولی امیر هیچ یک از حرفها و پیشنهادهای او را نپذیرفت(۲)

ص: ۱۲۲

۱- . همان، ص ۴۶۵.

۲- . همان، صص ۲۰۱۲۰۲.

و همزمان، خواسته سفیر روسیه مبنی بر بازگشت بهمن میرزا به ایران را نیز ناکام گذاشت.(۱)

در همین راستا، در جریان درگیری شدید دولت امیر با روسها (بر سر تجاوز سالداتهای روسیه به قصبه استراتژیک مرزی ایران در شمال کشورمان: «آشوراده») پالمرستون وزیر خارجه بریتانیا، حتی انتظار امیر را مبنی بر اینکه لااقل (از طریق گفت و گو با سفیر روس در لندن) دربار روسیه را در جریان حقایق مربوط به حادثه آشوراده (و مظلومیت ایران) قرار دهد، برنیاورد! چون «جوهر دیپلماسی پالمرستون تأیید ضمنی سیاست تعدّی روس بود به ایران»(۲)

ص: ۱۲۳

۱- . همان، ص ۲۳۵. در مورد «پشتیبانی دیرین روسیه از نیابت سلطنت بهمن میرزا» در ایران و اصرار روسها در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری به نصب بهمن میرزا از سوی ناصرالدین شاه به عنوان نیابت سلطنت، و ناراحتی شدید تزار نیکلای اول از امیر به علت مخالفت با این امر، و اقدام روسها در تهران به راه اندازی شورش نظامیان بر ضد امیر ر.ک: شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱/۱۹۷؛ قبله عالم، امانت، ص ۱۶۶ و ۱۷۱۱۷۶؛ یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو، ترجمه هوشنگ عبدالرضا مهدوی، ص ۱۳۰. همچنین، برای همدستی و تبانی بهمن میرزا با آصف الدوله و محمد حسن خان سالار بر ضد حاجی میرزا آقاسی در ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۵م در زمان محمدشاه قاجار مبنی بر تسخیر تهران توسط سالار و نشستن بهمن میرزا به جای شاه بر تخت سلطنت، که منجر به اقدام نافرجام حاجی میرزا آقاسی به دستگیری بهمن میرزا و پناهندگی بهمن به سفارت روسیه در تهران و نهایتاً رفتن او تحت الحفظ سفارت به قفقاز اشغالی، و اخذ تابعیت روسیه و نیز حقوق ماهانه از آن دولت، و استخدام اولادش در ارتش تزاری، گردید، مطالعه مآخذ زیر توصیه می شود: شرح حال رجال ایران، ۱/۱۹۵۱۹۷. و نیز: تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، چاپ دکتر محمداسماعیل رضوانی، ۳/۱۶۷۶۱۶۷۷، ۱۶۸۴ به بعد و ۱۶۸۷؛ یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو، ترجمه هوشنگ عبدالرضا مهدوی، ص ۱۳۱؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، صص ۲۶۳۲۶۴.

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۵۰۸ .

و عملاً نیز هر نوع عقب نشینی ایران در برابر تحکمات پترزبورگ، میدان را برای عقب نشینی جبری این کشور در برابر خواستها و تحکمات مشابه لندن، هموار می کرد!

آنچه گفتیم، تنها گویای بخشی از اتحاد و همدستی روس و انگلیس (به زیان منافع و مصالح ملی ایران) در آن روزگار است و در تأیید این امر، مستندات فراوان دیگری نیز می توان ارائه کرد. اساساً سابقه اتحاد و توافق سیاسی روس و انگلیس در ایران، به سالها قبل از صدارت امیر باز می گرد و به گفته اوژن اوبن، سفیر فرانسه در ایران صدر مشروطه، اولین سازش میان روس و انگلیس در ایران، در ۱۸۳۴م برابر ۱۲۵۰ق رخ داده است.(۱) گزارش وزیر مختار انگلیس در روسیه در صدر مشروطه (اسپرینگ رایس) به وزیر خارجه لندن (ادوارد گری)، مورخ مه ۱۹۰۶، نیز حاکی است که سیاست روس و انگلیس نسبت به سلطنت ایران طیّ سالهای ۱۸۳۴ تا ۱۸۹۶ (۱۲۵۰-۱۳۱۲ق) یعنی از زمان مرگ فتحعلی شاه تا روی کار آمدن مظفرالدین شاه، «بر اساس هماهنگی کامل»، عمل کرده است.(۲)

انگلیسیها در برقراری صلح بین روس و عثمانی (عهدنامه بخارست ۱۸۱۲) نقش واسطه و میانجی را ایفا کردند، چنانکه در انعقاد عهدنامه گلستان بین روسیه و ایران (۱۸۱۳م / ۱۲۲۸ق) نیز همین نقش را بر عهده داشتند.(۳)

ص: ۱۲۴

۱- . ایران امروز، ترجمه علی اصغرسعیدی، ص ۲۴۰.

۲- . تاریخ استقرار مشروطیت در ایران...، ترجمه حسن معاصر، ص ۴۶.

۳- . ر.ک: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، محمود محمود، ۱/۱۴۹۱۵۰. وساطت انگلیسیها در جریان عقد پیمان «ترکمانچای» بین ایران و روسیه نیز تکرار شد و در مذاکرات صلح میان نمایندگان ایران و حکومت تزاری که به انعقاد عهدنامه تحمیلی «ترکمانچای» منجر شد سر جان مک نایل، پزشک سفارت انگلیس و سفیر بعدی آن کشور در ایران به عنوان ناظر، در مذاکرات حضور داشت (تاریخ روابط خارجی ایران...، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۲۳۶).

در اواخر جنگهـای دوره اول ایران و ارتش تزاری، کـارگزاران بریتانیـا در ایران، در نقـاب دوستی و دلسوزی بـا ایرانیـان، آنها را به سمت مذاکره صـلح با روسها سوق دادند و زمینه عقد پیمان «گلستان» بین ایران و روسیه را فراهم آوردند و با این دو کار (عهدنامه بخارست و گلستان) روسها را (که در آن شرایط، همچون انگلیسیها، سخت درگیر جنگ با ارتش ناپلئون بودند)(۱) از گرفتاری در آسیا نجات داده و نیرویشان را برای جنگ سرنوشت با ناپلئون، آزاد ساختند. بی جهت نیست که سفیر انگلیس در ایران (سِر گور اوزلی) پس از عقد پیمان گلستان، در قفقاز و روسیه، همه جا با استقبال و پذیرایی باشکوه روسها روبه رو شد.

به گواه اسناد و مدارک تاریخی موجود، زمینه شکست سخت ایران از روسیه (در مراحل پایانی جنگهای اول ایران و روس) در اصلاندوز و آماده شدن تدریجی فضا برای تحمیل قرارداد ننگین گلستان بر کشورمان، زمانی فراهم شد که انگلیسیها شدیداً عباس میرزا (فرمانده کل قوای ایران در جنگ با روسیه) را به مذاکره صلح با روسها ترغیب کردند و جیمس موریر (مأمور مشهور انگلیسی در ایران) به عنوان حاضر کردن روسها برای انجام مذاکرات صلح با ایران، به اردوی ژنرال درتیشف (فرمانده قوای روسیه) رفت و به قول خود: مذاکراتی بسیار صمیمانه و فوق سرّی با ژنرال روسی انجام داد.(۲)

ص: ۱۲۵

۱- . ناپلئون در تابستان ۱۸۱۲ با قشونی ۶۰۰ هزار نفره دست به حمله ای گسترده بر ضد روسیه زده و این امر، رویدادی بسیار فاجعه بار برای روسها و بالتبع برای متحد آنان: انگلیسیها به شمار می آمد که در اوت همان سال با روسها علیه فرانسه پیمان اتحاد بسته بودند، چنانکه متقابلاً فرصتی طلایی برای ایرانِ درگیر با روسیه بود. ر.ک: سِر گور اوزلی، طراح عهدنامه گلستان و اولین سفیر انگلیس در دربار قاجار، دکتر فریدون زند، ص ۱۶۲.

۲- . ر.ک: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ۱/۱۶۳ ۱۶۵.

پس از آن هم که مذاکرات صلح میان نمایندگان ایران و روسیه، به جایی نرسیده و عباس میرزا فرمان تجدید حمله را صادر کرد، ناگهان سر گور اوزلی (سفیر انگلیس در ایران) به کلیه صاحب منصبان انگلیسی که در داخل ارتش ایران، با روسها می جنگیدند، دستور داد از قشون عباس میرزا بیرون آیند و در نتیجه، همه صاحب منصبان انگلیسی (به استثنای ۲ تن صاحب منصب و ۱۳ گروهبان که در نتیجه «اعتراض شدیدشاه ایران و عباس میرزا» در قشون ایران ماندند) از نبرد با روسیه کناره گرفتند(۱) و خبر این تصمیم را نیز بلافاصله به گوش فرماندهان قشون روسیه در قفقاز رسانید(۲) و بعد هم افسران انگلیسی، به رغم اصرار و اعتراض عباس میرزا، به طور دسته جمعی خاک ایران را از طریق قفقاز (بخوانید: محل استقرار نیروهای دشمن) به سمت اروپا ترک گفتند(۳) (بخوانید: اسرار نظامی ایران را به حریف لو دادند).(۴)

ص: ۱۲۶

۱- . ر.ک: همان، ص ۱۶۸؛ سر گور اوزلی، فریدون زند فرد، ص ۱۶۶.

۲- . سر گور اوزلی، همان، ص ۱۶۵.

۳- . ر.ک: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رائین، ۱/۲۶ ۲۸.

۴- . دکتر کورمیک، پزشک مخصوص عباس میرزا، در گزارشی به سر جان ملکم فرستاده پیشین انگلیسیها به دربار فتحعلی شاه در ۲۳ نوامبر ۱۸۱۲ می نویسد: «از آنجا که سوء تفاهمات، دشمنی و " بد دماغیِ "زیادی بین میرزا بزرگ [فراهانی، پدر قائم مقام معروف] و سِر گور وجود دارد، اوزلی انتظار فرصتی را می کشید که افسران انگلیسی را از میدان [جنگ با روسیه] خارج کند، و در تمامی مکاتباتش با روسها و خصوصاً با ژنرال [رتیشخف] که به اردوی ما می آمدند خودستایی کرده و لاف می زد که کمک افسران انگلیسی را به [قشون] عباس میرزا صرفاً بر اساس یک گزارش تأیید نشده که صلح در اروپا برقرار شده [= صلح بین روس و انگلیس] قطع نموده است. او با علاقه ای وافر، در حضور روسها، به میرزا بزرگ و ایرانیان ناسزا می گفت و اطمینان می داد که از آن پس هیچ فرد انگلیسی در میدان [جنگ با روسیه] به ایران کمک نخواهد کرد» (سر گور اوزلی، فریدون زند فرد، صص ۱۶۶۱۶۷). سفیر انگلیس، برای آنکه ایران را در بحبوحه مذاکرات صلح با روسیه، وادار به صلح با دشمن متجاوز سازد، تهدید کرد که دولت بریتانیا کمکهای مالی خود را (که طبق عهدنامه «مفصل» خویش با ایران در مارس ۱۸۱۲، متعهد به پرداخت آن بود) قطع خواهد کرد (همان، صص ۲۵۹۲۶۰).

پس از این واقعه تلخ و خیانتبار بود که ارتش ایران، متحمل شکستهای پیاپی از روسها شده و کار به جایی رسید که یک سال بعد از آن تاریخ، ناگزیر شد به قبول پیمان تحمیلی گلستان تن دهد. سر گور اوزلی نیز پس از انعقاد آن عهدنامه، ایران را ترک و از طریق قفقاز و روسیه به لندن رفت و در سراسر مسیر خود، از سرحد ایران تا دربار تزار (پترزبورگ) مورد استقبال و پذیرایی باشکوه و گرم عمال روسیه و نهایتاً شخص تزار قرار گرفت.

بر بنیاد یادداشتهای بجا مانده از اوزلی: «همین که سر گور اوزلی به نزدیک شهر تفلیس رسید یک عده از شاهزادگان گرجی و ارمنی با یک اسکادران سواره نظام روس از او استقبال نمودند. جنرال رتیشف فرمانفرمای گرجستان با محبت تمام او را پذیرفت و میهمانی های باشکوهی به افتخار او ترتیب دادند. چندین بار به سلامتی او باده نوشی کردند و به افتخارش چندین تیر توپ شلیک، و به یاد دوستی دائمی و ابدی دولتین روس و انگلیس شادیها نمودند. جنرال رتیشف نطقها کرد و خدمات سر گور اوزلی را که در ایران مخصوصاً در عهدنامه گلستان به امپراطور روس نموده بود یادآوری نمود و قشون را امر داد به قدردانی از این خدمات، چندین بار هورا بکشند».

اوزلی، شرح دیدار خود با تزار در کاخ امپراتوری را نیز چنین می آورد:

در ساعت ۱۲ روز ۲۸ اوت عازم قصر امپراطوری شدم. در آنجا کنت تالستوی، وزیر دربار، مرا با مهربانی پذیرفت. آن روز فقط یکی از شاهزادگان به نام پرنس توفیاکین حضور داشت و غیر از او کسی در آنجا حضور نداشت. زیرا که امپراطور در آن روز فقط مرا به حضور طلبیده بود. بعد مرا به اطاقی که امپراطور در آنجا بود هدایت نمودند. همین که داخل اطاق شدم دیدم امپراطور دم پنجره ایستاده، من در را عقب خود بسته اولین تعظیم خود را به جای آوردم. امپراطور جلو آمده به من دست داد و با دست خود مرا کشیده نزدیک پنجره برد و به زبان فرانسه گفت من منتها درجه خوشحال هستم که با کسی آشنا می شوم که یک چنین خدماتی در مذاکرات و انجام صلح با ایران نسبت به من نموده است.

ص: ۱۲۷

این صلح با ایران به بهترین شکلی از حیث منافع و شرافت انجام گرفته است. من با نهایت میل و شعف آن را قبول نموده ام و این غیر ممکن است که من بتوانم احساسات درونی خود را نسبت به شما اظهار بدارم.

پاسخ اوزلی نیز این بود: «اعلی حضرتا، این خدمات حقیر من که سعادت، مرا به انجام آن یاری نموده تا در ایران به جای آورم، فقط قسمتی از وظایف من بوده و اینها در اثر اطاعت از اوامر دولت پادشاهی انگلستان می باشد که به من دستور داده شده بود. حال اگر این خدمات من مورد قبول اعلی حضرت امپراطور واقع شده است در این صورت بدون تردید آرزوهای قلبی من از طرف خداوند برآورده شده است. من اینك سعادتمندترین افراد بشر می باشم»! سپس اضافه می کند که: امپراطور دست او را برای دومین بار با محبت تمام از روی میل فشار داد...!(۱)

از هانری برو، نویسنده و محقق فرانسوی (متوفی ۱۹۵۷م) نقل شده که با اشاره به وساطت انگلستان در عقد پیمان صلح گلستان بین ایران و روس می گوید: «انگلیسیها ولایات ایران واقع در شمال رود ارس را به تزار رشوه دادند تا اینکه او از اشغال هندوستان صرف نظر کند».(۲) واتسون (عضو مهم سفارت انگلیس در ایران عهد ناصری) نیز به همدستی روس و انگلیس با یکدیگر در اوایل جنگهای ایران و روس تصریح می کند. به نوشته او: «پادشاه ایران به مناسبت جنگی که با همسایه شمالی داشت از حکومت انگلیسی هند درخواست کمک کرد ولی در مراحل ابتدایی جنگ مزبور، انگلیس و روس همدست بودند. بنابراین کمکی که ایران تقاضا کرده بود نرسید».(۳)

ص: ۱۲۸

۱- . ر.ك: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ۱/۱۹۱۱۹۴.

۲- . شهامت سرداران گمنام ایرانی...، ژان یونیر فرانسوی، ترجمه ذبیح اللّه منصوری، صص ۴۰۸۴۰۹.

۳- . تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، ص ۱۵۳.

ادامه این خط شوم را در سالهای پس از جنگ ایران و روس، و حتی پس از مرگ فتحعلی شاه، نیز مشاهده می کنیم. اوژن فلاندن، دانشمند و جهانگرد فرانسوی است که در زمان محمدشاه قاجار، در سالهای ۱۸۴۰۱۸۴۱م (۱۲۵۶۱۲۵۸ق)، به ایران آمده و آثار باستانی ایران (نظیر تخت جمشید و نقش رستم) را به دقت دیده و بررسی کرده است. وی که همراه سفیر فرانسه، به حضورشاه ایران نیز رسیده و از نزدیک شاهد ضدّیت شدید و مؤثر روس و انگلیس با حضور قدرت سیاسی سوم (= فرانسه) در ایران بوده، پیرامون دسایس مشترک روس و انگلیس بر علیه آزادی و پیشرفت ایران سخنان درخور ملاحظه ای دارد:

انگلیس در مشرق و روس در شمال نمی گذارند ترقیاتی در این کشور بشود، دایره وار گردش پیش آمده روز به روز حدودش را محدودتر می سازند و آزادی را از وی سلب می دارند. اثراتی که [به علت تحریکات روس و انگلیس علیه فرانسه] در ۱۸۰۸ به دربار فتحعلی شاه روی داد اکنون هم در دربار محمدشاه وجود دارد. آنتریکها و دسایس به همان وضع زمان فتحعلی شاه باقی است. همین مقاصد یعنی ضعیف کردن قدرت ایران، منظور اصلی آنها است و می خواهند بر دولت معظم و مشهور آسیا مستولی و آن را مضمحل سازند.

سرانجام سیاست روس و انگلیس بر این شده که دست یکی کرده پیوسته مناسباتشان را صمیمی تر گردانند، به ثالثی احتیاج ندارند و از دولت دیگری هم در مزاحمت نیستند. به علاوه نمی گذارند کشور دیگری در دربار ایران مزاحم آنها شود. تمام مجاهدات این دو دولت بر این است که ایران را بین خود قسمت نمایند. از طرف دیگر باید بگویم هیچ یک هم مایل نیست که شریکی داشته باشد و می خواهد به تنهایی سرور و آقا شود. از همین جهت تا کنون به مقصود، موفق نیامده اند.

ص: ۱۲۹

در تهران این دو دولت هر یک طوری رل خود را بازی می کنند که تاج شاه عباس و نادر شاه را به تصرف آورده با دسایس کورکورانه، تهدیدات، طلا، مستمریها، جلای وطن این دو دولت پنجه را مانند عقابان که بخواهند شکاری به دست آورند به سوی این کشور تیره بخت دراز کرده سعی دارند آنان را نابود و ریشه کن نمایند. روس و انگلیس با این وسایل می خواهند ایران را به دست آورند ولیکن ایران از سیاستها و منازعات این دو دولت استفاده کرده و توانسته است تا کنون بدون اینکه منقسم شود برپا و دایر باشد.(۱)

نتیجه ای که از بحث فوق می توان گرفت آن است که، در آن برهه حساس و بسیار فتنه بار در تاریخ ایران، روس و انگلیس در پیشبرد اهداف شوم خویش، در کل، وحدت نظر و عمل داشتند و طبعاً کسانی نیز که در مدار وابستگی به یکی از این دو دولت استعماری قرار می گرفتند، زمینه ارتباطشان (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) با دولت استعمارگر دیگر نیز فراهم بود. تلوّن و نوسان خود میرزا آقاخان نوری در حیات سیاسی خود میان ارتباط با انگلیس و روسیه را (که در فصل آینده از آن سخن خواهیم گفت) می توان در همین راستا ارزیابی و ریشه یابی کرد.

به هر روی، میرزا اسداللّه خان (پدر میرزا آقاخان نوری) در دستگاه چنین کسی اللهیار خان آصف الدوله ترقیات سیاسی را آغاز کرد و سرانجام به مقام مهمّ لشکرنویس باشی رسید. اعتمادالسلطنه در کتاب خلسه از زبان میرزا آقاخان نوری می نویسد: «پدرم، میرزا اسداللّه، از محارم و خواصّ آقا محمدشاه و فتحعلی شاه... بود و در اواخر عمر لشکر نویس باشی دولت شد. چون او درگذشت، منصبش را ارثاً به من دادند».(۲)

ص: ۱۳۰

۱- . فلاندن در ادامه شرحی از تلاش انگلیسیها برای خریدن افراد متنفذ در ایران با طلای خود به دست می دهد که به منظور ایجاد شورش علیه دولت مرکزی به دست آنها انجام می گیرد. ر.ک: سفرنامه اوژن فلاندن، صص ۱۶۶۱۶۷.

۲- . خلسه، به کوشش محمود کتیرایی، ص ۸۵.

سَرکشیکچی باشیگری، یعنی ریاست گارد سلطنتی دربار قاجار، نیز پست دیگری است که در سیاهه پستهای میرزا اسداللّه ثبت شده است. به نوشته مهدی بامداد: «در سال ۱۲۳۸ ه.ق که امام ویردی میرزا سر کشیکچی باشی [فتحعلی شاه] به جای برادر اعیانی خود، علینقی میرزا (رکن الدوله)، حاکم قزوین شد، شغل وی به میرزا اسداللّه خان واگذار گردید».(۱) یکی از پژوهشگران، نکته درخور تأملی را درباره میرزا اسداللّه خان بر قلم رانده، که اگر درست باشد نشانگر حضور دیرین خاندان میرزا آقاخان نوری در کانون توطئه ها و دسایس سیاسی است. پژوهشگر یادشده (که فردی مطلع از تاریخ زندگی میرزا آقاخان است) با اشاره به میرزا اسداللّه می نویسد: «...معروف است که محرّک قتل آقا محمدخان [قاجار]، او بوده است».(۲)

می رسیم به خود میرزا آقاخان، و مواضع و شبکه روابط سیاسی او.

۲. میرزا آقاخان نوری؛ پیوند با انگلیس (و روس)

مورخان نوعاً میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله (۱۲۲۲۱۲۸۱ق) را فردی «انگلوفیل و تحت الحمایه انگلیس» می شمارند و بر تباهی اخلاق و اعمال او، به ویژه نقش وی در فرایند عزل و قتل امیر کبیر اتفاق نظر دارند. سخن را از بستگی او به بیگانگان آغاز می کنیم:

الف) تحت الحمایگی انگلیس: به نوشته دکتر منصوره اتحادیه: میرزا آقاخان «قبل از صدارت رسماً تحت الحمایه دولت انگلیس بود».(۳) دیگران، همچون عباس اقبال آشتیانی، فریدون آدمیت و عبدالرضا هوشنگ مهدوی نیز بر همین عقیده اند.(۴)

ص: ۱۳۱

۱- . شرح حال رجال ایران، ۱/ ۱۱۸.

۲- . «مکاتبات ناصرالدین شاه با میرزا آقاخان نوری صدراعظم»، غلامرضا فرزانه پور، مندرج در: مجله یغما، سال ۱۴، ش ۵، مرداد ۱۳۴۰، ص ۲۰۸.

۳- . گوشه هایی از روابط خارجی ایران ۱۲۰۰۱۲۸۰ق، منصوره اتحادیه، ص ۲۸۵.

۴- . میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال، ص ۳۱۹؛ امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۶۹۹۷۰۱؛ «میرزا آقا خان تبعه انگلیس بود یا تحت الحمایه؟»، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۸۱ ۸۲، ص ۱۲۵.

منابع خارجی و خاطرات مری شیل، همسر کلنل شیل (سفیر انگلیس در زمان امیرکبیر) نیز مؤید همین امر است.

خانم شیل، با اشاره به تحت الحمایه انگلیس بودن میرزا آقاخان می نویسد: پس از عزل امیر از صدارت، و تصمیم ناصرالدین شاه به واگذاری صدارت به میرزا آقاخان،شاه سه روز آقاخان را در کاخ سلطنتی زندانی کرد و از وی خواست که یکی از دو راه را انتخاب کند: «قبول صدراعظمی شاهنشاه و یا ادامه دادن به نوکری سفیر انگلیس». به نوشته او:

میرزا آقاخان که واقعاً در وضع دشواری قرار گرفته بود (و یا تظاهر به بلاتکلیفی می کرد) سرانجام برای وضع تعیین تکلیف خود و رهایی از محبس، راهی به نظرش رسید و آن، فرستادن پیغامی به سفارت انگلیس بود تا بداند که صلاح کارش چیست؟ جواب سفارت این بود: «مسلّماً قرارداشتن در تحت حمایت انگلیس از تاج کیانی هم برتر است، ولی چون میرزا آقاخان جهت صدراعظمی ایران برگزیده شده بهتر است خودش در این باره تصمیم بگیرد». و به این ترتیب نظرشاه تأمین شد و صدراعظم با دست کشیدن از تحت الحمایگی انگلستان بدون آنکه قدمی به سوی روسها بردارد تبدیل به یک ایرانی کامل العیار [؟!] گردید.(۱)

کلنل شیل (سفیر انگلیس) نیز پس از آن ماجرا در نامه مورخ ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ به وزیر خارجه انگلیس نوشت: «از آنجا که الغای تحت الحمایگی به زور از اعتمادالدوله [میرزاآقا خان] گرفته شده، نمی دانم آن را معتبر بدانم یا اینکه اگر روزی اعتمادالدوله را دستگیر و یا تبعید کردند، می توانم به پشتیبانی او به عنوان عنصر تحت الحمایه انگلیس دخالت کنم؟ البته در هر حال اگر به سفارتخانه روی آورد پناهش خواهم داد».(۲)

ص: ۱۳۲

۱- . خاطرات لیدی شیل، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، ص ۲۲۳.

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۷۰۰.

ب) حقوق بگیری از سفارت: حقوق بگیری از سفارت انگلیس، اتهام دیگر میرزا آقاخان است. عباس اقبال او را مستمری بگیر از کلنل شیل (وزیر مختار انگلیس در ایران) می شمارد.(۱) پس از عزل میرزا آقاخان، سفیر ایران در دربار تزار طی گفت و گو با وزیر خارجه روسیه خاطر نشان ساخت که: میرزا آقاخان «از بدو امر... بستگی به دولت انگلیس داشت و... اعتقاد بعضی» این بود «که از دولت انگلیس، موظّف هم بوده» است. وزیر خارجه روسیه نیز سخنان وزیر مختار ایران را «تصدیق» کرد.(۲)

ج) فراماسونری: گروهی از مطلعین، میرزا آقاخان را در مقدمات ایجاد «فراموشخانه فراماسونری» توسط میرزا ملکم خان ارمنی در ایران نیز، دخیل و مؤثر شمرده اند که نکته درخور تأملی است.(۳) بعضی از نویسندگان پا را فراتر نهاده و (همچون سعید نفیسی و ظل السلطان) میرزا آقاخان را جزء افراد فراموشخانه ملکم و حتی (همچون خان ملک ساسانی) عضو گراند لژ انگلیس می دانند.(۴)

ص: ۱۳۳

۱- . میرزا تقی خان امیرکبیر، اقبال آشتیانی، ص ۳۱۸.

۲- . ر.ک: یکصد سند تاریخی دوران قاجاریه، گردآوری ابراهیم صفایی، ص ۶۵ . درباره ارتباط نوری با انگلیسیها، و قول و قرارهایش با آنها، همچنین، ر.ک: مجله بررسیهای تاریخی، سال ۳، ش ۵ ، ص ۱۱۷؛ مجله محیط، ش ۲، ص ۵۵ ، اظهارات کنت دوگوبینو؛ امیرکبیر و دارالفنون، ص ۱۰۲.

۳- . ر.ک: اظهارات محمدعلی طباطبایی حکیم ذوفنون، در رساله سیاست مدن، خطی، تحریر ۱۲۸۲ق، مندرج در: افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، فریدون آدمیت و هما ناطق، ص ۶۵ .

۴- . ر.ک: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رائین، ۵۲۲ ۱/۵۲۲ ، اظهارات ظل السلطان در تاریخ مسعودی؛ سعید نفیسی در نیمه راه بهشت و خان ملک ساسانی در تاریخ روابط فراماسونری.

د) اطاعت از انگلیس: با چنین خصوصیاتی، میرزا آقاخان (در حیات سیاسی خود) راهی جز رعایت دستورات لندن نداشت. مهدی بامداد وی را «صدراعظم دست نشانده بیگانگان»(۱) می شمارد و دکتر آدمیت نیز از او به عنوان «صدراعظم بیگانه پرست» یاد می کند(۲) که «یکسره تسلیم سفارت انگلیس بود».(۳) دیگر مورخان نیز از میرزا آقاخان به عنوان فردی یاد کرده اند که «همواره زیر چتر حمایت بریتانیا قرار داشت»(۴) و «صورتاً و معناً از کارکنان انگلیس» بود.(۵)

بررسی پرونده نوری، از التجای مکرر او برای حل مشکلات و پیشبرد اهداف خویش به سفارت انگلیس حکایت دارد.(۶) عباس امانت، با استناد به اظهارات کلنل فرانت (نماینده انگلیس در تهران) و دیگر مآخذ، تصریح می کند که نوری با سفارت انگلیس، «سالهای سال روابط دوستانه داشت» و «برای اشاعه نفوذ خود» علاوه بر توسل به مهدعلیا (مادرشاه) از سفارت بریتانیا «بهره می گرفت».(۷)

ص: ۱۳۴

۱- . شرح حال رجال ایران، ۳/۸۲ .

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۶۴۸ .

۳- . همان، ص ۶۴۲ .

۴- . آدمها و آیینها در ایران انسانها و چیزها در ایران، کارلاسرنا، ترجمه علی اصغرسعیدی، ص ۹۹.

۵- . گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، مخبرالسلطنه هدایت، ص ۸۳ . به گفته همو: «میرزا آقاخان نوکر دیگری بود و صدارت او را می خواستند و از امیر اندیشه داشتند» همان، ص ۷۴.

۶- . ر.ک: سیاستگران دوره قاجار، احمدخان ملک ساسانی، چاپ انتشارات هدایت، ۱/۱۴ ۱۵؛ مجله محیط، مدیر: محیط طباطبایی، سال ۱، ش ۲، مهر ۱۳۲۱ش، ص ۵۵ ، به نقل از: مقاله کنت دوگوبینو، مندرج در: مجله پاریس، سال ۴۰، ش ۴، فویه ۱۹۳۳؛ خلسه، اعتمادالسلطنه، ص ۸۶ . درباره ارتباط نوری با انگلیسیها، و قول و قرارهایش با آنها، همچنین، ر.ک: مجله بررسیهای تاریخی، سال ۳، ش ۵ ، ص ۱۱۷.

۷- . قبله عالم، ص ۱۵۶.

در مورد التجای آقاخان به سفارت انگلیس در ابتدای حکومت امیرکبیر بعداً توضیح خواهیم داد.

ه) جاسوس سفارت انگلیس: میرزا آقاخان حتی متهم شده که اسرار محرمانه ایران را به انگلیسیها لو می داده است.(۱) آدمیت می نویسد: «در گزارشهای وزیر مختار انگلیس بارها می خوانیم که میرزا آقاخان اسرار سیاسی دولت را در امور داخلی، و همچنین گفت و گوهای امیر[کبیر]را با سفارتخانه های خارجی، به طور «محرمانه» به سفارت انگلیس در تهران خبر می داده است (تلگراف شیل به پالمرستون، ۴ اوت ۱۸۵۱)».(۲) کلنل شیل در این تلگراف محرمانه خطاب به پالمرستون یادآور می شود که میرزا آقاخان نوری همه رازهای دولت ایران را از سیر تا پیاز به وی گزارش می دهد و این وسیله خبرگیری از عالی ترین مقامهای کشور «در چنین وقتی» بی اندازه غنیمت است.(۳) آدمیت، شرحی را که شیل در تلگراف ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ به پالمرستون وزیر خارجه انگلیس درخور تأمل می داند: «چون میرزا آقاخان آدم ناقلا و نیرنگ بازی است، امیر نظام [= امیرکبیر] از او بدش می آید، و بعید نیست که روزی به دستاویزی او را توقیف و محبوس گرداند، و اموالش را ضبط دولت کند... هرآینه چنین چیزی اتفاق افتد، ضربه سختی به حیثیت و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد... در این صورت وظیفه خود می دانم که به پشتیبانی میرزا آقاخان برخیزم، و مانع رنج و آزار وی گردم. البته در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم ورزید» (تلگراف شیل به پالمرستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰)».(۴)

ص: ۱۳۵

۱- . امیرکبیر و ایران، ص ۶۹۹ ؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، رائین، ص ۲۵۰؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، صص ۱۰۰۱۰۱.

۲- . امیرکبیر و ایران، ص ۱۹۶.

۳- . تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ۲/۳۵۱.

۴- . امیرکبیر و ایران، ص ۱۹۶. ابوالقاسم طاهری جمله اخیر از گزارش شیل به پالمرستون را چنین ترجمه می کند: «کوشش من تا بالاترین درجه ممکن آن خواهد بود که نگذارم انگلستان، خدمتگزار باوفایی را از دست بدهد» تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران وانگلیس، ۲/۳۵۰. درباره ارتباط آقاخان نوری با انگلیسیها و مسائل دیگر راجع به او، افزون بر مآخذ پیشگفته، ر.ک: مقاله جهانگیر قائم مقامی در مجله بررسی های تاریخی، سال ۳، ش ۳ و ۴، ص ۱۰۰ و ش ۵، ص ۱۱۷.

تغییر قبله از انگلیس به روس: جالب است که میرزا آقاخان، در اواخر دوران صدارت خویش (که اوضاع را برای بقای خود مساعد نمی دید) به روسها نزدیک شد(۱) و به همین دلیل هم پس از عزل وی توسط ناصرالدین شاه از صدارت، روسها نزد دولت ایران وساطت کردند که «شغل و منصب میرزا آقا خان» به وی بازگردانده شود(۲) و تزار روس از شاه ایران مصراً درخواست کرد که جان او محفوظ مانده و خونش ریخته نشود!(۳)

۳. تباهی اخلاق

میرزا آقاخان، افزون بر فساد سیاسی، تباهی اخلاقی نیز داشت. خودنمایی و تکبر نسبت به مردم و در عین حال چاپلوسی در برابر شاه، همراه با هرهری مسلکی، پول پرستی، خودفروشی و نیرنگبازی، از سیئاتی است که مورخان در کارنامه وی نوشته اند.(۴) مهدی بامداد از وی با عنوان «مردی فاسد، مخرّب و به تمام معنی خائن» یاد می کند که «با مساعی و کوشش بیگانگان» روی کار آمد.(۵)

آقاخان عنصری متلون و شیّاد محسوب می شد و مشهور است که گفته بود: «به ضرورت، ریش خودم را در... خر می کنم، چون کار گذشت بیرون می آورم می شویم، گلاب می زنم».(۶)

ص: ۱۳۶

۱- . ر.ک: یکصد سند تاریخی، گردآوری ابراهیم صفایی، ص ۶۹ .

۲- . همان، ص ۷۳.

۳- . ر.ک: همان، ص ۶۶ . سابقه ارتباط میرزا آقاخان نوری با روسها دست کم به ذی حجه ۱۲۵۴ق اوایل سلطنت محمدشاه قاجار می رسد که سفارت روسیه در اقدامی سؤال انگیز ارغونیه متعلق به نوری را برای مکان ییلاقی خود انتخاب کرد. ر.ک: اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار، به کوشش فاطمه قاضیها، صص ۱۸۸۱۸۹.

۴- . ر.ک: سیاستگران دوره قاجار، احمدخان ملک ساسانی، چاپ انتشارات هدایت، ۱/۱۷، ۲۱۲۲ و ۴۵.

۵- . شرح حال رجال ایران، ۱/۲۱۷.

۶- . خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه، ص ۷۹؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۴/۳۶۴.

از طنز جالبی که مهـدی بامـداد در مورد او نقل می کند، معلوم می شود که عرف عمومی، او را ضـرب المثل شـیطنت و حیله گری می شـناخته است: «راجع به حیله گری، شـیطنت و پشت هم انـدازی او در آن زمان در میان مردم چنین شـهرت داشـته که شـیطان تا پس قلعه می آید، از آنجا می پرسد که میرزا آقاخان در تهران است؟ جواب می دهند بلی. شیطان از آمدن به تهران منصرف شده و می گوید: جایی که میرزا آقاخان هست من راه ندارم. یا باید جای او باشد یا جای من، و بر می گردد»!(۱)

گفته اند که آقاخان نوری، «حتی برای پدرش نزدشاه سـعایت می کرده است».(۲) شیل، وزیر مختار انگلیس در ایران، در ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱، راجع به میرزا آقاخان به پالمرسـتون می نویسـد: «دامنش ملوَّث به پول پرستی است و مطلقاً در قید آن نیست که از چه راهی به دست می آورد».(۳) در نامه دیگر (مورخ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰) خاطرنشان می کند: «از آنجا که میرزا آقاخان آدم ناقلا و نیرنگسازی است» امیرکبیر «از او بدش می آید. بعلاوه مردی است به نهایت خودفروش».(۴)

ص: ۱۳۷

۱- . شرح حال رجال ایران، ۴/ ۳۶۸.

۲- . رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، ص ۲۰.

۳- . امیرکبیر و ایران، ص ۶۹۸ .

۴- . همـان، ص ۶۹۸ . نیز ر.ک: تاریـخ روابـط بازرگانی و سیاسـی ایران و انگلیس، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۵۰، که می نویسـد: «در حدود یک سال پس از ریخته شدن خون امیر، شـیل در نامه های محرمانه خویش، ابتدا به وایکونت پالمرسـتون و سـپس به جانشین وی، ارل آف مـامزبوری، میرزا آقاخان را یکی از خبیث ترین موجودات روی زمین، رشوه سـتانی بیماننـد و مرد پول پرستی خالی از هرگونه اصول اخلاقی می داند».

آقاخـان، خود، فاسـد بود و متأسـفانه رفتـارش برشـاه جوان نیز تـأثیر سوء می نهـاد.ملک ساسانی و عباس امانت وصـفی گویا از این حقیقت تلخ به دست داده اند. امانت می نویسد:

برخلاف امیرکبیر که می کوشـید ناصـرالدین را به راستی وارد امور دولت کند و در ضمن جلو زیاده رویهای او را بگیرد، نوری» از سرنوشت امیر «پنـد آموخت و به راهی متفـاوت رفت. در همـان ابتـدای صـدارتش دریافت برای حفظ رابطه حسـنه با شاه، بایـد هم حسّ قـدرت طلبی و هم هوس عشـرت جویی سـرور تاجـدار خود را ارضـا کنـد. لـذا، خواه نـاخواه، اخـذ تصـمیم هـای خطیر را به ناصـرالدین واگـذاشت بـه ایـن امیـد کـه در اداره امـور روزمرّه حکـومت کسـی در کـارش مـداخله نخواهـد کرد. برای ابراز همین سرسپردگی دربست، صدراعظم جدید به ناصـرالدین چنین می نویسد: «بحمداللّه که میرزا تقی خان غیر مرحوم به درک واصل شد. خدا جان این چاکر و جمیع اولاد آدم و عالم را فدای یک جمله دستخط مبارک سرکار اقدس شهریاری بنماید. این بنده میرزا تقی خان نیست که خود زور داشته باشد و هوایی؛ زور و تسلط چاکر اعتباراست»...

صدراعظم جدید که خود را مطیع [شاه] جلوه می داد در طی سـنوات، به امیدِ مشـغول داشـتن بی وقفه شاه، انواع و اقسام سرگرمیها از جمله زن بارگی، عیش و نوش، شـکار و سواری در بیرون شـهر را تشویق می کرد و حتی گاه خود تـدارک می دیـد. برای مثال، نوری که آشـکارا می خواهدشاه را از حضور در یکی دیگر از آن سانهای مکرّر نظامی منصـرف سازد، می نویسد: «هوا سرد است، ممکن است به وجود مبارک صـدمه ای برسـد؛ دو خانم برداریـد ببریـد به ارغونیه عیش کنید». این باغ ییلاقیِ صدراعظم در شـمال شهر به زودی آشـیانه عشق ناصـرالدین و میعادگاه مهرورزیهای بی شـمار او شـد. «آنجا پشت کوه قاف است. سه شب متوالی عیش بفرمایید».(۱)

ص: ۱۳۸

۱- . قبله عالم، صص ۲۸۰۲۸۲. برای اظهارات خان ملک نیز ر.ک: سیاستگران دوره قاجار، چاپ انتشارات هدایت، ۱/۱۷، ۲۰ و... . در مورد تلاش میرزا آقاخان نوری برای فاسـد کردن شاه، همچنین ر.ک: تاریـخ اصـفهان و ری، میرزا حسن جابری اصـفهانی، ص ۲۶۸.

کـار زشت دیگر نوری آن بود که شـاه را بر آن داشت که خواهرش عزت الـدوله (همسـر امیر) را، به ازدواج پسـرش (نظام الملک) درآورد ازدواجی که با توجه به عشق سـرشار عزت الـدوله به امیر، و نفرت طبیعی اش به دشـمن وی (میرزا آقاخان)، قاعدتاً از روی «عُنف و زور» بود. به نوشته بامداد: میرزا آقاخان در سال ۱۲۶۸ قمری پس از عزل میرزا تقی خان امیرکبیر و کشته شدنش در همین سال که خود او در هر دو موضوع دست داشت و به صدارت عظمی رسید، پسر خود را به لقب نظام الملکی، که بعد از خواجه نظام الملک وزیر معروف و مشهور ملکشاه سلجوقی به کسی داده نشده بود، ملقب نمود، و ضمناً پس از قتل امیرکبیر به درخواست میرزا آقاخـان، ناصـرالدین شـاه به عنف خواهر تنی خود (امیرزاده ملقب به عزت الـدوله زن میرزا تقی خـان امیرکـبیر) را وادار کرد که به ازدواج میرزا کاظم خان درآید...».(۱)

صدراعظم نوری به دلیل سوءسیاسـتهایی که داشت برخلاف امیرکبیر بین مردم محبوبیتی نداشت، بلکه خود و حتی بسـتگانش مورد نفرت مردم قرار داشتند.(۲) برای نمونه، تجار کشور در جریان درگیری ایران و انگلیس به روزگار صدارت میرزا آقاخان، از کمک به دولت وی سرباز زدند.(۳)

ص: ۱۳۹

۱- . شرح حال رجال ایران، ۳/۱۴۵۱۴۶. بامداد، در ادامه زندگی خانوادگی عزت الدوله و نظام الملک را مبتنی بر نزاع و نفرت می شمارد، که ظاهراً درست نیست و نامه های عزت الـدوله به نظام الملک که حمیـد نیّر نوری در مجله وحیـد، سال ۵ ، ش ۶ ، خرداد ۱۳۴۷، صص ۵۱۱ ۵۱۴ ، منتشر ساخته نشانگر آن است که آن دو (پس از ازدواج) نسبت به یکدیگر ذی علاقه شده بوده اند.

۲- . گوشه هایی از روابط خارجی ایران ۱۲۰۰۱۲۸۰ق، منصوره اتحادیه، ص ۲۸۳.

۳- . سه سال در ایران، فوریه، صص ۵۶ ۵۷ .

بی جهت نیست که برخی از رنود، به عنوان ماده تاریخ مرگ او (۱۲۸۱ق) تعبیر «عثمان ثانی» را ساختند.(۱) شاه نیز به وی بی اعتماد بود و لذا، در آستانه صدارتش (پس از عزل امیر) از وی تعهد گرفت که به دولت ایران خیانت نکند(۲)، و داستانش پیشتر گذشت.

اعتمادالسلطنه در محاکمه خیالی که (بر پایه مستندات واقعی تاریخی) برای وی تشکیل داده از زبان او می گوید: «لغزش من [در زمان صدارت هفت ساله بر ایران] که آن هم از تغافل و تجاهل ناشی می شد این بود که اقوام و منسوبان خویش را در کارهای دولت دخالت دادم و فی الحقیقه یکباره مبسوط الید نمودم. همانا تقدیر، سرگذشت حاجی ابراهیم خان شیرازی را از نظر من محو نموده بود. [حاجی ابراهیم خان، صدراعظم انحصارطلب آقامحمدخان قاجار است که با خیانت به سلسله متبوع خویش: زندیه، روی کار آمد و هنگام صدارت آقامحمدخان، بستگان خویش را بر کشور حاکم ساخت و سرانجام نیز به دست فتحعلی شاه به قتل رسید]. از خویشان من آنها که قابلیتی داشتند کارشان پیش رفت لیکن ناقابلها مایه ضایع روزگاری گردیدند. زیاده از حد به جاه و منصب من مغرور بودند و کارهای زشت می نمودند. در اواخر صدارتم غرض شخصی به میان آمد. بعضی از رجال دولت را بناحق مقصر کردم وشاه را خواهی نخواهی بر آن داشتم که آنها را عزل و طرد فرماید. نخوت و کبر پسر[م]نظام الملك و بی تجربگی او در کارها و بی اعتناییها که به مردم می نمود، دلها را آزرده کرده و مردم را از من رنجیده خاطر ساخت. وقتی ملتفت شدم و دیدم که امور پر مختل است و وضع مغشوش و عزل من از صدارت قریب الظهور...».(۳)

ص: ۱۴۰

۱- . یغما، سال ۱۴، ش ۵ ، مرداد ۱۳۴۰ش، «یادداشتهای فرهاد میرزا معتمدالدوله».

۲- . اسناد و نامه های امیرکبیر، تدوین و نگارش سید علی آل داود، ص ۲۲۰.

۳- . خلسه، اعتمادالسلطنه، به کوشش محمود کتیرایی، صص ۸۶ و ۸۹ .

۴. کارنامه سیاه

ارتباط دیرین با سفارت انگلیس(۱)، دشمنی با امیرکبیر و توطئه بر ضد وی تا مرحله عزل و قتل او(۲)، بی کفایتی و تعلل در دفاع از مرزها و مصالح ایران در جریان درگیری انگلیسیها با ایران بر سر هرات و افغانستان (که به تجزیه هرات از کشورمان انجامید)(۳)، و نیز اخلال در کار دارالفنون(۴)، خبطها و خیانتهایی است که کارنامه سیاسی آقاخان را سیاه کرده است. این همه را، در ضمن نگاهی که به سیر زندگی سیاسی او می افکنیم، به طور فشرده بررسی می کنیم:

ص: ۱۴۱

۱- . ر.ک: سیاستگران دوره قاجار، خان ملک ساسانی، چاپ انتشارات هدایت، ۱/۱۴ ۱۵؛ خلسه، اعتمادالسلطنه، ص ۸۶ .

۲- . ر.ک: سیاستگران دوره قاجار، همان، ۱/۳ ۵ و ۴۲۴۳؛ امیر کبیر و ایران، صص ۷۰۴ ، ۷۲۵، ۷۳۶، ۷۴۴ و...؛ خلسه، اعتمادالسلطنه، ص ۸۶ ؛ رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، ص ۲۰.

۳- . در این باره ر.ک: توضیحات ممتّع خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار، همان، ۱/۲۹۳۲. و نیز: امیر کبیر و ایران، آدمیت، صص ۶۴۰ ۶۴۸ ؛ شرح زندگانی من، عبداللّه مستوفی، ۱/۸۱ ۸۴ ؛ یکصد سند تاریخی، گردآوری ابراهیم صفایی، ص ۶۷ ؛ رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، صص ۱۳۸۱۳۹؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، صص ۲۷۱ ۲۷۵؛ گوشه هایی از روابط خارجی ایران ۱۲۰۰۱۲۸۰ق، صص ۲۸۰ و ۲۸۲؛ تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران وانگلیس...، ابوالقاسم طاهری، ۲/۳۲۴. مأخذ اخیر، میرزا آقاخان را در مسئله تجزیه هرات از ایران، به «خیانت» متهم می کند.

۴- . میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال، صص ۴۸۴ ۴۸۵؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱/ ۲۱۵۲۱۷.

الف) زمان محمدشاه: آقاخان در زمان سلطنت محمدشاه قاجار و صدارت وزیر او (حاج میرزا آقاسی) به جرم ارتباط با سفارت انگلیس، و رابطه با مهدعلیا (مادر ناصرالدین شاه)، چوب مفصلی خورد و به کاشان تبعید شد.(۱) زمانی که مغضوب واقع شد، «سفیر انگلیس را حامی خود» قرارداد، اما پذیرفته نشد و پس از فلک شدن به کاشان تبعید گردید.(۲)

کنت دوگوبینو (وزیر مختار فرانسه در ایران) با اشاره به تنبیه سخت آقاخان در زمان محمدشاه، و فرار او به تبریز، می نویسد: میرزا آقاخان همین که از (مرگ محمدشاه و) جلوس ناصرالدین شاه آگاهی یافت به دیدار مستر استیونس، قنسول انگلیس، رفت که خود او برای من این داستان را گفت و از او با دیده اشکبار خواهش کرد پولی به وی وام بدهد تا خود را پیش شاه برساند و به قنسول چنین گفت ": من وسیله صدراعظم شدن را می دانم و اطمینان دارم که به صدارت می رسم. در صورتی که به من مساعدتی کنید سرنوشت و بخت من در دست شما است». "(۳)

زمانی که محمدشاه درگذشت و ناصرالدین شاه و امیرکبیر به تهران آمدند، امیر بر ادامه تبعید او از تهران پای فشرد ولی میرزا آقاخان ملتجی به سفارت بریتانیا شد و سرانجام با حمایت و وساطت سفارت، جواز اقامت در پایتخت را از شاه گرفت.(۴)

ص: ۱۴۲

۱- . سیاستگران دوره قاجار، همان، ۱/۱۴ ۱۵؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، از همو، صص ۱۰۰۱۰۱؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۲۵۲.

۲- . خلسه، اعتمادالسلطنه، ص ۸۶، از زبان خود میرزا آقاخان در محاکمه ای خیالی.

۳- . مجله محیط، مدیر: سید محمد محیط طباطبایی، سال ۱، ش ۲، مهر ۱۳۲۱ش، ص ۵۵؛ به نقل از: مجله پاریس، سال ۴۰، ش ۴، فوریه ۱۹۳۳.

۴- . حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۲۵۲۲۵۳.

به قول محمدجعفر خورموجی: میرزا آقاخان «از کارگزاران دولت انگلیس حمایت طلبید. از آنجایی که مدتی بود که اهالی دول خارجه، به سبب فتور و سستی مصدر صدارت، در مهمات داخله جسور و سخت مداخله می نمودند، این وقت که خود ایام فترت بود لهذا شفاعت و حمایت به عمل آمد».(۱)

شرح ماجرا، به گزارش یک مورخ بهائی مآب، چنین است: میرزا آقاخان نوری پس از دریافت خبر مرگ محمدشاه و اعمال نفوذ مهد علیا (مادر ناصرالدین شاه) در اوضاع سیاسی کشور، بدون اجازه از تبعیدگاه خود در کاشان عازم تهران شد و در میانه راه نامه ای به کلنل فرانت (نماینده سیاسی انگلیس در پایتخت) نوشت و از او یاری خواست. فرانت نیز «که از هواداری نوری از انگلستان بااطلاع بود... بی درنگ وی را به مهد علیا توصیه کرد» و «نوشت ": حضور فردی مانند میرزا آقاخان در حکومت ایران بسیار اساسی است»، "که مهدعلیا نیز آن را پذیرفت و از فرانت خواست که نوری را به دربار بفرستد.(۲)

به رغم این امر، اما، زمانی که شاه و امیر پا به تهران نهادند، امیر «به مراجعت بدون اجازه نوری از تبعید به پایتخت ایراد گرفت، و به شاه توصیه کرد فرمان دهد وی به کاشان باز گردد». تقلای نوری برای توجیه کار خود بی نتیجه ماند و فرانت ناگزیر شد به نفع نوری، «در قضیه پادرمیانی کند». به قول یکی از مورخان آن دوره: محمدجعفر خورموجی: «از آن جایی که مدتی بود اهالی دول خارجه به سبب فتور و سستیِ مصدر صدارت، در مهمات داخله جسور و سخت مدخلت می نمودند، آن وقت که خود ایام فترت بود لذا [از میرزا آقاخان نوری] شفاعت و حمایت به عمل آمد، وزیر لشکر [= نوری] به سرای خویش گرایید». فرانت وقتی که «عزم جزم» امیر در طرد نوری را مشاهده کرد، «برای خنثی ساختن فرمان همایونی به نوری و خویشانش [همچون برادرش: میرزا فتح اللّه نوری]مصونیت سیاسی داد» و تحت الحمایگی آنان را پذیرفت. و این امر، چنانکه فتح اللّه نوری هم تصریح دارد، متعاقب درخواست پناهندگی و تحت الحمایگی از بریتانیا توسط آنها بود.(۳)

ص: ۱۴۳

۱- . تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، ص ۴۴. برای التجای میرزا آقاخان نوری به سفارت انگلیس، همچنین ر.ك: تاریخ شهدای امر وقایع طهران، نوشته محمدعلی ملك خسروی از مورخان سرشناس بهائی، ص ۳۸.

۲- . قبله عالم، عباس امانت، ص ۱۵۶.

۳- . قبله عالم، صص ۱۵۷۱۵۸.

این نویسنده بهائی مآب: در ادامه، با اشاره به شرایط بسیار بحرانی و به ویژه دسته بندی عناصر نیرومند و دسیسه گری که امیر در اوایل ورود خویش به پایتخت، با آنها روبه رو بود، می نویسد: «امیرکبیر سرانجام، قطعاً در نتیجه اصرار کلنل فرانت» میرزا آقاخان «را در منصب قبلیش، یعنی وزارت لشکر، ابقا کرد».(۱)

ب) تخریب کار امیر: به هر روی، میرزا آقاخان در تهران جایگیر شد و حتی پس از حُسن خدمتی که (در کوران شورش «مشکوک» افواج آذربایجانی علیه امیر در ربیع الثانی ۱۲۶۵) نشان داد و در واقع، در سناریویی حساب شده، به دستور سیمرغ، نقش «امام خوان» تعزیه را بازی کرد به امیرکبیر نزدیک شد و از شاه، لقب اعتمادالدوله گرفت. اما در کنار این همکاری ظاهری، در پنهان، او و همدستانش (مهد علیا، برخی رجال درباری و جمعی از عمّال سفارت روس و انگلیس) چند سال پیاپی دسیسه چیدند تا نظر شاه جوان را از امیر برگردانده، دستخط عزل و سپس قتل آن مرد بزرگ را از ناصرالدین شاه گرفتند و با این کار، به قول ظریفی: «رگ تعالی ایران را زدند».(۲)

میرزا احمد وقایع نگار از میرزا آقاخان نوری به عنوان «رکن عمده تخریب کار امیر» یاد می کند(۳) و حسین سعادت نوری، مورخ پراطلاع معاصر، می نویسد: «یکی از عوامل موثر برکناری امیرکبیر از مقام صدارت و قتل او در حمام فین کاشان، همین عالی جناب بوده است».(۴) به گفته دکتر آدمیت:

ص: ۱۴۴

۱- . همان، ص ۱۶۶.

۲- . گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، مخبرالسلطنه، ص ۷۵.

۳- . امیرکبیر و ایران، ص ۷۰۴.

۴- . رجال دوره قاجار، ص ۲۰.

بنا بر آنچه از قول ناصرالدین شاه آورده اند، میرزا آقاخان بود که فرمان قتل را از او گرفت و به حاج علی خان [حاجب الدوله، مجری فرمان قتل امیر] سپرد. مخبرالسلطنه می نویسد: «از غلامحسین خان صاحب اختیار شنیدم که ناصرالدین شاه گفته بود که به قتل امیر راضی نبودم. میرزا آقاخان تدلیس کرد و دستخط را از من گرفت. دستخط دیگر نوشتم که میرزا علی خان نرود، گفت رفته است و معاذیر آورد».(۱)

کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران، و دوست میرزا آقاخان نیز در گزارش به وزیر خارجه لندن (پالمرستون)، مورخ ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲) به نقش نوری در قتل امیر اشاره دارد.(۲)

به نوشته بامداد: «بین علیقلی میرزا [اعتضادالسلطنه، عموی شاه] مهد علیا و میرزا آقاخان نوری، عوالم یگانگی موجود، و به اتفاق هم بر علیه میرزا تقی خان امیرکبیر کار می کردند و نظر این بود که میرزا آقاخان صدراعظم شود. از این جهت همیشه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه مورد سوء ظن امیر کبیر، و تا امیر کبیر زنده بود به اتکاء مهد علیا می زیست».(۳)

ص: ۱۴۵

۱- . امیرکبیر و ایران، ص ۷۲۵. مراد از میرزا علی خان، میرزا علی خان حاجب الدوله پدر اعتمادالسلطنه مشهور است که برنامه قتل امیر را در حمام فین به اجرا گذاشت.

۲- . همان، ص ۷۳۰. خان ملک ساسانی، نوری را عامل گرفتن دستخط عزل و سپس قتل مرحوم امیر از ناصرالدین شاه جوان و خام می داند سیاستگران دوره قاجار، چاپ انتشارات هدایت، ۱/۳ ۵ .

۳- . شرح حال رجال ایران، ۲/۴۴۲۴۴۳ و نیز ر.ک: یادگار، سال ۲، ش ۱، صص ۵۴ ۵۷ . مهدعلیا، در طول صد روزی که از مرگ شوهرش محمدشاه تا آمدن پسرش ناصرالدین شاه از تبریز به تهران، عملاً زمام امر کشور را در دست داشت، پیشکاری و وزارت خویش را به اعتضادالسلطنه داد امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۶۶۶ ؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، ص ۳۱. لطف و عنایت مهدعلیا به اعتضاد تا پایان عمر ادامه داشت. برای نمونه ای از این الطاف در ۱۲۸۱ قمری ر.ک: منشآت فرهاد میرزا، نامه یازدهم، ص ۹۵ به بعد.

حتی گفته می شود که: مهد علیا و میرزا آقاخان، دستخط قتل امیر را در جشن عروسی اعتضادالسلطنه با سلطان خانم رقاصه (و در گرماگرم ساز و آواز و باده پیمایی)، ازشاه جوان و افسون زده گرفتند.(۱)

آقاخان با امیر آن چنان دشمنی داشت که حتی پس از قتل امیر نیز کوشش داشت موقوفات امیر به نامش نباشد.(۲)

ج) پس از امیر: میرزا آقاخان، به کمک انگلیسیها، زمام امور ایران را در دست گرفت و ۷ سال بر این کشور حکومت کرد، مصدر خطاها و زیانهای فاحش به ایران و ایرانی شد. از جمله، در شرایطی که با همّت امیر و سردار شجاع و باکفایتش (سلطان مراد میرزا حسام السلطنه) هرات فتح شده بود، با تعلّلها و بی کفایتیهای خویش، زحمات امیر در تنظیم و تقویت ارتش ایران را برباد داد و با عجله ای که در بستن عهدنامه مارس ۱۸۵۷ پاریس با انگلیس به خرج داد، زمینه تجزیه هرات و افغانستان را از خاک ایران فراهم ساخت...(۳)

ص: ۱۴۶

۱- . دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، ص ۴۲. از نوشته خان ملک برمی آید که سلطان خانم رقاصه، از اجزاء دستگاه مهدعلیا بود و در توطئه علیه امیر، اوامر مهدعلیا را اجرا می کرد. ر.ک: همان، صص ۳۶۳۷. درباره جانبداری سفارت انگلیس در زمان امیر از میرزا آقاخان، و نقش میرزا آقاخان در وادار ساختن شاه جوان به صدور فرمان عزل و قتل امیر، و فراهم نمودن «اسباب اعدام» او، مطالعه آثار زیر سودمند است: سیاستگران دوره قاجار، همان، ۱/۳ ۵ ؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۷۰۴، ۷۲۵، ۷۳۶، ۷۴۴ و...؛ خلسه، اعتمادالسلطنه، ص ۸۶ .

۲- . سیاستگران دوره قاجار، خان ملک ساسانی، همان، ۱/۴۲۴۳.

۳- . در این باره ر.ک: توضیحات ممتّع خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار، همان، ۱/۲۹۳۲؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۶۴۰ ۶۴۸ ؛ شرح زندگانی من، عبداللّه مستوفی، ۱/۸۱ ۸۴ ؛ یکصد سند تاریخی، گردآوری ابراهیم صفایی، ص ۶۷ ؛ رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، صص ۱۳۸۱۳۹.

دکتر آدمیت با اشاره به اقدامات زیانبار میرزا آقاخان همچون دستور وی (برای خوشامد انگلیسیها) به حسام السلطنه مبنی بر تخلیه هرات، می نویسد: «صرفاً از لحاظ قضاوت درباره یک مسئله تاریخی باید بگوییم دستوری که میرزا آقاخان به حسام السلطنه فرستاد، و کاری که در بستن قرارنامه ۱۲۶۹ بدون هیچ موجبی کرد، به تنهایی سند بی حیثیتی او است؛ جز لغت خیانت هیچ تعبیر دقیق دیگری از آن نمی توان کرد. یک سال از روزگار امیر گذشت و آنچه او رشته بود به دست صدراعظم بیگانه پرست پنبه شد. "آن سبو بشکست، آن پیمانه ریخت».(۱) "به قول مورخ و تحلیلگر ایرانی دیگر: «نبودن امیر در عرصه سیاست و وجود مرد آزمند، سودجو و خیانتکاری چون میرزا آقاخان نوری، جاستین شیل را یکه تاز عرصه میدان کرد؛ چنانکه در خلال مدتی کوتاه [پس از امیر، و شروع جنگ میان ایران وانگلیس بر سر هرات] وی میرزا آقاخان را به نوشتن آن تعهدنامه شرم آور هرات وادار ساخت...».(۲)

آقاخان در جریان درگیری نظامی ایران و انگلیس بر سر هرات، نامه ای محرمانه به وزیر مختار انگلیس نوشت و در آن، ضمن بری شمردن ذمّه خویش از جنگ با انگلیس،شاه را عامل کشاکش با بریتانیا خواند و برای خویش «کما فی السابق بستگی به دولت انگلیس را طالب» شده و وعده داد که کلًا بر وفق «منظورات آن دولت» اقدام خواهد کرد. این نامه به دست ناصرالدین شاه افتاد و میرزا سعیدخان انصاری (دستیار امیرکبیر، و وزیر خارجه ایران پس از قتل آن بزرگمرد) پس از عزل میرزا آقاخان، برای منصرف ساختن روسها از حمایت میرزا آقاخان، اصل آن را به نماینده سیاسی روسیه در تهران نشان داد.(۳)

ص: ۱۴۷

۱- . امیرکبیر و ایران، ص ۶۴۸ .

۲- . تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ۲/۳۵۳.

۳- . ر.ک: گفت و گوی مهمّ وزیر مختار ایران در روسیه با مقامات بلندپایه وزارت خارجه روس تزاری در پترزبورگ پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت، مندرج در: یکصد سند تاریخی، گردآوری ابراهیم صفایی، ص ۶۸ .

عباس امانت نیز در شرح درگیری شدید ناصرالدین شاه با کلنل شیل (وزیر مختار بریتانیا) بر سر حمایت بریتانیا از عناصر ایرانی متمرد نسبت به حکومت ایران، می نویسد: «ناصرالدین شاه خبر نداشت که صدراعظم دغلش در پس ظاهر موقر مکاتبه رسمی، دستخطهای خصوصی او را بی وقفه در اختیار وزیر مختار بریتانیا می گذارد. از این رو شیل حتی هنگام عقب نشینی [در برابرشاه ایران] هم لحن کینه توزانه اش را از دست نداد ": همه این کارها بدین جهت انجام شد که در مخالفت من با رفتار خودسرانه حکومت اخلال بپا کنند، و مرا در انظار عمومی خفیف سازند». "(۱)

امانت می افزاید: «در روابط شاه و نمایندگان خارجی نوعی عدم اعتماد شخصی نیز مشهود بود. وزیر مختار جدید، تامسون، مسئله تحت الحمایگی را به دلایل گوناگون دستاویز قرار می داد. در صدر اینها کینه عمیق او نسبت به شاه بود، بیشتر به خاطرِ تندگویی و دشنامهایش به او در دستخطهای خصوصی که شاه به نوری می نوشت. صدراعظم نیرنگ باز بی محابا این دستخطها را از طریق «یک منبعِ محرمانه» به دست آورده و امیدوار است در «شناخت شخصیت پادشاه این مملکت» مؤثر واقع گردد. وی بی اعتنا به وسیله نامشروع کسب خبر، با لحن حق به جانب می افزاید " روزی نیست که چندین مکاتبه از همین قسم "بین شاه و صدراعظمش رد و بدل نشود.شاه در دستخط مذکور بر موضع نوری که در این هنگام جر و بحثِ پرحرارتی با تامسون (که آن وقت دبیر سفارت بود) و با میرزا حسینقلی [نواب]، منشی ایرانی سفارت انگلیس، داشت صحه گذاشت.شاه در این دستخط به صدراعظمش نوشته بود ": ابداً نمی گذارند به وضع داخلی مان برسیم. لعنت بر پدر هردوشان. ان شاءاللّه حتی المقدور اوضاع داخلی را ول نمی کنید. "می توان تصور کرد که شیل دشنام ملوکانه را به حساب خود و دبیر منشی اش گذاشت. و تعجب آور نیست که پس از عزیمت به انگلستان، وقتی به نشان قدردانی از دوران خدمت طولانی اش در ایران تمثال همایونی برای او فرستاده شد، از پذیرفتنش امتناع کرد».(۲)

ص: ۱۴۸

۱- . قبله عالم، ص ۳۳۰.

۲- . همان، ص ۳۳۱.

مورخان، صدراعظم نوری را در جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات در اوایل زمان ناصرالدین شاه، به اهمال و تعلل، متهم ساخته(۱) و حتی بعضاً تعبیر خیانت را درباره وی به کار برده اند.(۲)

د) تباه ساختن میراث علمی و فنّی امیر: ضربه دیگر میرزا آقاخان به میراث امیر، و در واقع: به مصالح ملت ایران، اخلال و کارشکنی در کار دارالفنون بود. دکتر پولاک اتریشی با اشاره به ناخرسندی سفیر انگلیس از اقدام امیر مبنی بر استخدام معلمان اتریشی برای تدریس در دارالفنون، می نویسد: «میرزا آقاخان، صدراعظم تازه، مرد مُحیل و دسیسه باز بی بدلی است، و اساساً با کلیه اصلاحات امیرنظام، خاصّه تأسیسات او، سخت مخالف بود و سعی داشت که از ایجاد مدرسه ای که امیر می خواست به ترتیب اروپایی باز کند، جلوگیری نماید...».(۳) عباس اقبال در شرح ماجرا چنین می نویسد:

پس از عزل امیر، کلنل شیل (وزیر مختار انگلیس) و به اغوای او میرزا آقاخان نوری، سعی بسیار کردند که دارالفنون افتتاح نیابد. زیرا که کلنل شیل عصبانی بود که چرا امیر معلمین را از میان رعایا یا طرفداران سیاست انگلیس انتخاب نکرده و میرزا آقاخان هم طبعاً با کلیه تأسیسات سلف خود، امیرکبیر، عناد و دشمنی داشت. اما ناصرالدین شاه چون خود شخصاً کاغذی در باب استخدام این معلمین به امپراطور اطریش نوشته و پس از ورود ایشان به طهران، به برگرداندن آنان راضی نبود اصرار در افتتاح دارالفنون کرد و مدرسه به هر نحو بود باز شد. با این حال مخالفین امیر چنانکه گفتیم از طرفداران خود چند نفری از مهاجرین ایتالیایی و ارامنه را در میان آن معلمین گنجاندند و راه نفوذی برای خود در آن مؤسسه که امیر می خواست به هیچ وجه سیاست در آن راه نداشته باشد باز کردند.

ص: ۱۴۹

۱- . ر.ک: نوشته جالب ادیب الملک پسر حاج علی خان حاج الدوله در گزارش به ناصرالدین شاه در انتقاد از «مسامحه و مماطله» میرزا آقاخان در دفع تجاوز انگلیسیها به جنوب ایران در ماجرای درگیری ایران و انگلیس بر سر قضیه هرات (حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، صص ۲۷۱ ۲۷۵).

۲- . درباره خلاف کاریهای نوری در جریان تجزیه هرات از ایران ر.ک: گوشه هایی از روابط خارجی ایران ۱۲۰۰۱۲۸۰ق، منصوره اتحادیه، صص ۲۸۰ و ۲۸۲.

۳- . ر.ک: امیرکبیر و ایران، صص ۳۶۱ و ۳۶۶.

چون ناصرالدین شاه تا مدتی به دارالفنون علاقه داشت بر اثر همین علاقه و مقدمات صحیحی که امیر برای این بنای خیر چیده بود از آنجا تعلیم یافتگان مبرّز و فاضلی بیرون آمدند، ولی کمی بعد در نتیجه حقه بازیهای ملکم و تأسیس فراموشخانه (فراماسونری) به توسط او که در این مدرسه سمت معلمی و مترجمی داشت، ناصرالدین شاه به دارالفنون سوء ظن پیدا کرد و بکلی از آنجا دلسرد شد.(۱)

سخن فوق، مورد تأیید و تصدیق مخبرالسلطنه (در کتاب خاطرات و خطرات) نیز قرار دارد و در همین زمینه افزودنی است که: چنانکه قبلًا اشاره داشتیم، برخی اسناد و مدارک تاریخی، حاکی است که میرزا ملکم خان، بنیادگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران، دستگاه فراموشخانه را طبق دستور میرزا آقاخان به ایران آورده است.(۲)

ژول ریشار، مستخدم فرانسوی دولت ایران، در هجدهم ژانویه سال ۱۸۵۲ (بیست و چهارم ربیع الاول ۱۲۶۸ق)، یعنی دو ماه پس از عزل امیرکبیر و یک هفته بعد از قتل او، نوشت: کارهای دولتی دوباره برگشته است به همان ترتیباتی که در زمان حاجی [میرزا آقاسی] بود. خرید و فروش براتها دوباره شروع شده و وصولِ مواجبها به کشمکش افتاده، حواله به تمام ولایات و ایالات صادر شده؛ همان هرج و مرجها که سابقاً برقرار بود دوباره رجعت نموده است». ریشار به تلخی از استخدام معلمانِ بی صلاحیت در دارالفنون جدیدالتأسیس سخن می گوید: «اگر امیر زنده بود هرگز به این اوضاع اسفناك مدرسه راضی نشده، این ترتیبات غلط را هیچ نمی گذاشت واقع گردد».(۳)

ص: ۱۵۰

۱- . میرزا تقی خان امیر کبیر، صص ۴۸۴ ۴۸۵.

۲- . ر.ك: افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی...، فریدون آدمیت و هما ناطق، ص ۶۵ ، به نقل از سیاست مدن، نوشته محمدعلی طباطبایی حکیم ذوفنون، مخطوط، تحریر ۱۲۸۲ق.

۳- . قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۷۸.

عباس امانت (مورخ بهائی مآب) از آقاخان نوری با عنوان «ترفندبازی زیرک و محافظه کار» اهل «زندگی پرتجمل» نام برده و از «دلبستگی او به تجمل، تملق، القاب، نشانها، و سایر اسباب استعاری قدرت» و نیز «ذهن دسیسه چین و فرصت طلبیِ بی امان» او یاد می کند.(۱) به گفته او: دوران صدارت میرزا آقاخان نوری، بارزترین دوران ظهور نارساییها و بی کفایتیهای سیاسی در زمان ناصرالدین شاه بود. می نویسد: «توش و توان و عزمی که» امیرکبیر «در اندک زمان زمامداریش درباب تغییر و تحول نظام دولتی از خود نشان داد دیگر هیچ گاه در سرتاسر سلطنت طولانی ناصرالدین شاه مشاهده نشد». اما با عزل امیر و روی کار آمدن نوری، «کژی و کاستی سراپای دستگاه دربار و دولت را آلوده کرد ونیز خود مبرّا از آلایشها نبود. ناصرالدین شاه با سهولت تمام تسلیم سیاست باج دهی و سازش با سران قاجار شد و تقریباً عالماً و عامداً راه برکشیدن خویشاوندان و بی کفایتیِ سیاسی را هموار ساخت. عصر میرزا آقاخان نوری مظهر اعلای این نارساییها بود».(۲)

این بود منش و روش میرزا آقاخان؛ ناراست مردی که تاریخ، داوریی سخت منفی از او دارد، به قول برخی مورخان، که پرونده او را نیک بررسی کرده اند: «دزدترین دزدان، رسواترین رسوایان، و خائن ترین خائنان» ادوار تاریخ ماقبل معاصر ایران است.(۳)

اینک که با ماهیت و مواضع میرزا آقاخان آشنا شدیم نوبت آن است که روابط و مناسبات او با شخص حسینعلی بهاء را بررسی کنیم.

۵ . میرزا آقاخان و حسینعلی بهاء

۵.۱ بستگی فامیلی و خانوادگی

ص: ۱۵۱

۱- . همان، ص ۲۷۸.

۲- . همان، صص ۲۷۷ ۲۷۸.

۳- . امیرکبیر و ایران، ص ۷۵۹.

سابقه روابط بهاء و میرزا آقاخان، به دوران پـدر آن دو: میرزا عباس نوری (پـدر بهاء) و میرزا اسـداللّه خان نوری (پدر آقا خان) می رسـد و چنـانکه نوشـته انـد، میرزا عباس اساساً ترقی سیاسـیش را در پایتخت با نویسـندگی در دفتر لشـکر (اداره حسابـداری وزارت جنگ) آغاز کرد که ریاست آن با پدر آقاخان بود.(۱)

در همین زمینه بایستی به روابط خانوادگی دیرین میان خانواده بهاء و میرزا آقاخان اشاره کرد:

از کلام نبیل زرندی در مطالع الانوار و عبدالحمید اشـراق خاوری در ایام تسـعه بر می آید که میرزا محمدحسن نوری (برادر بزرگ بهاء)، خواهر میرزا ابوطالب (پسـر عموی میرزا آقاخان نوری) را در حباله نکاح داشته است.(۲) جالب اینکه، همسر میرزا حسن، قبلاً زن برادرش (میرزا آقا) بود که وقتی میرزا آقا مرد، زن او توسط پدرش میرزا بزرگ نوری، به همسری میرزا حسن درآورده شد.(۳)

از گفتار عباس افنـدی بر می آید که ازدواج میرزا حسن با منسوب میرزا آقاخان نوری، اقدامی «مصـلحت»اندیشانه به منظور برطرف شدن «نقار» پیشین بین عائله میرزا عباس و آقاخان بوده است.(۴) حبیب مؤید، بهائی یهودی تبار، که سالها از نزدیک با عباس افندی معاشـرت داشـته، از زبان او می نویسـد: «میرزا آقاخان نوری معروف به اعتمادالـدوله، صدراعظم ایران بود. پسـرش میرزا کاظم خان نظام الملک، مابین او و جمال مبارک کـدورتی بود؛ خواسـتند صـلح بشود، دخترش را به میرزا موسـی عمو دادنـد. اگرچه کدورت بکلی رفع نشد ولی ظاهراً الفتی در بین بود...».(۵)

ص: ۱۵۲

۱- . شرح حال رجال ایران، بامداد، ۶ /۱۲۷.

۲- . ر.ک: مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، صص ۶۱۳ ۶۱۴ ؛ ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۰۳ بدیع، ص ۱۹۸.

۳- . بهاءاللّه شمس حقیقت، ص ۲۰.

۴- . رحیق مختوم، ۲/۸۶۲ .

۵- . خاطرات حبیب، ۱/۱۵۱.

گفتنی است که، میرزا محمدحسن نوری، هشت فرزند داشت که مشهورترین آنها: میرزا فضل اللّه نظام الممالک تاکُری (متوفی ۱۳۲۴ش) و شهربانو بودند. نظام الممالک (متولد حدود ۱۲۷۹، متوفی ۱۳۲۴ش) با حسینعلی بهاء و عباس افندی روابط صمیمانه داشت و شهربانو نیز از کودکی، نامزد عباس افندی بود، ولی به دلیل مرگ محمد حسن(۱)، و مخالفت شدید شاه سلطان خانم مشهور به خانم بزرگ یا حاجیه عمه خانم (خواهر ناتنی بهاء) و نیز مخالفت حاجی میرزا رضاقلی (برادر بهاء، و قیّم شهربانو پس از فوت محمدحسن) این وصلت انجام نشد و شهربانو را به عقد میرزا علی خان (پسر میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه) درآوردند و عباس افندی نیز با فاطمه (منیره خانم بعدی) دختر میرزا محمدعلی نهری اصفهانی ازدواج کرد.(۲)

ص: ۱۵۳

۱- . میرزا محمدحسن در حدود ۱۲۸۱ درگذشت و در بین الحرمین حضرت عبدالعظیم علیه السلام به خاک رفت. ر.ک: آهنگ بدیع، ش ۶ ۱۱، آذر ۱۳۵۰، به مناسبت پنجاهمین سال فوت عباس افندی، ص ۳۰۵.

۲- . ر.ک: آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۷، ش ۵ و ۶ ، ص ۱۴۲؛ آذر ۱۳۵۰، ش ۶ ۱۱، به مناسبت پنجاهمین سال فوت عباس افندی، ص ۳۰۵؛ بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، صص ۴۳۵۴۳۷. محمدعلی فیضی، نویسنده مشهور بهائی، در شرح ماجرا می نویسد: دختر میرزا محمدحسن نوری، شهربانو، قرار بود همسر عباس افندی شود. زمان اقامت بها در بغداد، میرزا حسن به بغداد رفت و خواستار انجام این امر شد و عباس افندی به دستور بهاء این وصلت را پذیرفت و در زمان تبعید بهاء و عباس افندی به ادرنه، مقرر گردید عروس را از ایران به ادرنه بیاورند. اما خواهر بزرگ و ناتنی بهاء (و خواهر تنی میرزا رضا قلی):شاه سلطان خانم موسوم به خانم بزرگ و حاجیه خانم و حاجی عمه خانم یا همان عزّیه خانم مشهور متوفی ۱۳۲۲ق (که لوح عمه عباس افندی خطاب به او بوده و کتاب تنبیه النائمین منسوب به او است و در مقابل بهاء، از یحیی صبح ازل حمایت می کرد) مانع این ازدواج شد و شهربانو را به عقد ازدواج میرزا علی خان پسر میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه درآورد. شهربانو یک سال پس از این ازدواج به مرض سل مبتلا شده و درگذشت. ر.ک: لئالی درخشان، محمدعلی فیضی، صص ۳۶۱۳۶۳ و ۳۶۴.

۲ ۵. روابط اجتماعی سیاسی

اسناد و مدارک تاریخی موجود، از روابط و همکاری دیرین و گسترده میان میرزا آقاخان با سران بابیه، به ویژه شخص حسینعلی بهاء، خبر می دهد، که ذیلاً به آنها می پردازیم.

۱. قدیمی ترین ردّپایی که (طبق نوشته منابع بهائی) در تاریخ از این روابط به دورانی باز می گردد که میرزا آقاخان از سوی حاجی میرزا آقاسی (صدراعظم محمدشاه قاجار) تنبیه بدنی و جریمه مالی می شود و سپس به کاشان تبعید می شود. گفتنی است که، جرم آقاخان در آن واقعه، از جمله، داشتن ارتباط با سفارت انگلیس بود(۱) و حتی آقاخان کوشید «سفیر انگلیس را حامی خود» قراردهد که البته محمدشاه نپذیرفت.(۲)

عباس افندی نقل می کند که: هنگام تبعید میرزا آقاخان نوری (در زمان محمدشاه و میرزا آقاسی) به کاشان، بهاء به رحیم خان (مأمور تبعید آقاخان) پیغام داد که نوری و همراهانش را «بیاور به قوچ حصار [واقع در نزدیکی حضرت عبدالعظیم علیه السلام] مهمان من باشند» و او چنین می کند.(۳) حسن موقر بالیوزی (از مورخان مشهور و ایادی امر بهائی) می نویسد: آقاخان نوری امکان پرداخت جریمه به دولت را نداشت و بهاء به کمک او آمد و پول لازم را برای او تهیه کرد. بهاء، همچنین، در دوران تبعید آقاخان در کاشان نیز به وی که در مضیقه مالی قرار داشت، کمک مالی هنگفتی کرد.(۴)

ص: ۱۵۴

۱- . سیاستگران دوره قاجار، خان ملک ساسانی، چاپ انتشارات هدایت، ۱/۱۴ ۱۵.

۲- . خلسه، اعتمادالسلطنه، ص ۸۶، از زبان خود میرزا آقاخان در محاکمه ای خیالی.

۳- . رحیق مختوم، ۲/۸۶۳ .

۴- . بهاءاللّه شمس حقیقت، ترجمه مینو ثابت، ص ۱۲۹.

افزون بر این، باید به ملاقات و تبانی سران بابیه با آقاخان در تبعید کاشان اشاره کرد که در منابع بهائی از آن یاد شده است. حاجی میرزا جانی کاشانی، از قدما و مشاهیر بابیه، و مهماندار باب در کاشان است که تاریخ مشهور و کهن بابیه (موسوم به نقطهٔ الکاف) منسوب به او است. میرزا جانی از کسانی بود که در کاشان با میرزا آقاخان تماس داشت. به نوشته نصرت اللّه محمد حسینی، نویسنده بهائی: «میرزا آقاخان... هنگام تبعید به کاشان، وسیله حاج میرزا جانی» تقاضا کرده بود که باب دعا کند وی «به مقام» سیاسیِ «سابق» خود برگردد و حتی نزد میرزا جانی «به نوعی» نسبت به باب «اظهار ایمان نیز» کرده بود.(۱) منابع بهائی، ضمن اشاره به تماس میرزا جانی با نوری در ایام اقامت کاشان و تبلیغ وی به بابیت، می افزایند: میرزا آقاخان قول داده بود که اگر گرایش وی به بابیت، سبب بازگشتش به مسند قدرت گردد پیوسته در «سلامتی و راحتی» آنان خواهد کوشید.(۲)

جالب است که سالها بعد از آن تاریخ، زمانی که بابیان پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه (شوال ۱۲۶۸ق) در سطحی وسیع مورد دستگیری و حبس و کشتار قرار گرفتند، و حاجی میرزا جانی کاشانی نیز در آن واقعه گرفتار و نهایتاً به قتل رسید، «گفته می شود که میرزا آقاخان صدراعظم علاقه مند به نجات دادن حاجی میرزا جانی بوده است».(۳)

ص: ۱۵۵

۱- . حضرت طاهره، ص ۳۰۴. در ربط با نکته اخیر، اشاره به این سخن عباس افندی خالی از مناسبت نیست که می گوید: «آقاخان اول اظهار تصدیق [به بابیت]می کرد و خیلی خوب بود؛ بعد که صدراعظم شد به شئون دنیوی پرداخت قدری خاموش گشت» (رحیق مختوم، عبدالحمید اشراق خاوری، ۲/۸۶۳ ۸۶۴ .

۲- . مطالع الانوار...، صص ۵۰۶ ۵۰۷ . نیز ر.ک: منبع بهائی دیگر: قمیص نور، نوشته دیوید روح، ص ۱۶۳.

۳- . بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، پی نوشت ص ۱۱۳.

حتی به قول نبیل زرندی، تاریخنگار مشهور بهائی: «چون وزیر میل نداشت که او اعدام شود و به قتل رسد، مأمورین او را سرّاً به قتل رسانیدند».(۱)

افزون بر ارتباط میرزا جانی با نوری در کاشان، طبق نوشته لسان الملک سپهر در ناسخ التواریخ: شیخ علی عظیم (یکی از رهبران برجسته، فعال و تندرو بابیه در وانفسای پس از اعدام باب) نیز هنگام تبعید میرزا آقاخان نوری در کاشان، با نوری تماس گرفته و وی را به آیین باب فراخوانده بود.(۲) سپهر، البته، مدعی است که میرزا آقاخان، عظیم را «طرد و منع فرمود و از پیش براند»(۳)، چنانکه همو، سخن برخی از اطرافیان شاه (پس از ترور) مبنی بر ارتباط جلسه سرّی میرزا آقاخان با محمدحسن خان سردار ایروانی در شب واقعه با توطئه تروزشاه را «اُغلوطه ای» سفیهانه می شمارد.(۴) اما بر اهل نظر، پوشیده نیست که سپهر، به مثابه یک مورخ درباری، تاریخ خود را در زمان صدارت آقانوشته و ناگزیر، مصالح سیاسی صدراعظم را (که از جمله مهم ترین آنها، تبرئه وی از همدستی با بابیانِ سوءقصدکننده به شاه است) در آن کتاب رعایت کرده است. مسائلی همچون تداوم دوستی میرزا آقاخان با حاجی میرزا جانی، و حمایت از وی در جریان ترور نافرجام شاه، و پذیرایی صدراعظم نوری از بهاء و یاران وی (که شیخ علی عظیم نیز در بین آنان بوده) در ییلاقگاه اختصاصی خود و برادرش در ایام پیش از ترور مزبور، و به ویژه اصرار مهد علیا بر شرکت میرزا آقاخان و حسینعلی بهاء در توطئه ترور شاه، که توضیح آنها خواهد آمد، همگی ادعای سپهر مبنی بر طرد شیخ علی عظیم از سوی میرزا آقاخان در کاشان را، مشوب به اغراض و مصالح سیاسی نشان داده و اعتبار آن را مخدوش می سازد. به گفته عباس امانت: «مهد علیا و دیگران به قدر کافی قرینه و امارت داشتند که نوری را [با متهم ساختن وی به همدستی با تروریستهای بابی]جداً به مخاطره اندازند».(۵)

ص: ۱۵۶

۱- . مطالع الانوار، ص ۶۱۳ .

۲- . ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، تصحیح محمدباقر بهبودی، ۴/۳۲.

۳- . همان.

۴- . همان، ص ۳۷.

۵- . قبله عالم، ص ۲۸۸.

۲. در همین راستا، باید از اختفای قرهًْ العین (پس از فرار توسط بهاء از زندان قزوین) در خانه میرزا آقاخان نوری یاد کرد!

می دانیم که پس از قتل فجیع آیت اللّه شهید ثالث به دست بابیان، برادرزاده و عروس وی: قرهًْ العین ملقب به طاهره (از حروف حیّ بـاب و از سـران تنـدرو و هنجـار ستیز بـابیه) که از خود منابع معتبر بهائی بر می آیـد در قتل شـهید ثالث نقش اصـلی را داشـت(۱)، دسـتگیر و در قزوین زندانی شد. اما حسینعلی بهاء وی را از زندان مزبور گریزانده و مخفیانه به تهران آورد و پس از مدتی از تهران بیرون فرستاد.(۲)

نکته درخور توجه در ربط با بحث حاضر این است که هنگام گریزانده شدن قرهًْ العین توسط بهاء از محبس قزوین و اختفای وی در تهران، میرزا آقاخـان نوری دوران تبعیـد خود (به جرم ارتبـاط بـا سـفارت انگلیس) را در کاشان می گذرانیـد و بهاء، برای آنکه دست مـأموران دولتی به قرهًْ العین نرسـد او را از خـانه خود به منزل میرزا آقاخان در تهران انتقال داد و خواهر میرزا آقاخان را نیز به پذیرایی از طاهره (بخوانید: زنِ متهم به قتل یک آیت اللّه و فراری از زندان) واداشت!

ص: ۱۵۷

۱- . ر.ک: ظهورالحق، ۳/۳۲۳۳۲۴؛ الکواکب الدریهًْ، ۱/۲۷۷ و نیز: بهائیان، سید محمد باقر نجفی، چاپ اول، صص ۵۳۸ ۵۴۴ .

۲- . مطالع الانوار، صـص ۲۵۹۲۶۳ و نیز ۳۵۴ و ۴۴۹ به بعـد؛ آهنگ بدیع، سال ۱۰، ش ۲ و ۳، مقاله مفاخر رجال از شـرق، ص ۲۲ (۵۴). تاریـخ معاصـر ایران: شـرح مفصـل داسـتان در مقـاله «بابیت و بهائیت؛ نمای دور، نمای نزدیک» (از مجموعه حاضـر)، فصل: «ترور سنگدلانه یک فقیه محبوب و پرنفوذ» آمده است.

نبیل زرندی، مورخ رسمی بهائیت، مستقیماً از زبان بهاء نقل می کند که با اشاره به ماجرای فرار و اختفای قرهٔ العین گفته است:

چون دشمنان به منزل ما استیلا یافتند(۱) نتوانستیم طاهره را در منزل خود نگاه بداریم و مهمانداری کنیم. از این جهت تدبیری اندیشیدیم و ترتیبی دادیم و طاهره را از منزل خودمان به منزل وزیر جنگ [معزول محمدشاه قاجار، میرزا آقاخان نوری] انتقال دادیم. وزیر جنگ مورد غضب پادشاه قرار گرفته بود وشاه او را به کاشان تبعید کرده بود. ما به خواهر وزیر جنگ سفارش کردیم که از طاهره پذیرایی کند و او را نگاهداری نماید. حضرت طاهره در نزد مشارٌالیها به سر برد تا وقتی که حضرت باب به مؤمنین امر فرمودند که به خراسان بروند...(۲)

دیوید روح، از سران فرقه بهائیت، نیز خاطر نشان می سازد که: قرهٔ العین زمانی که پس از ترور فجیع آیت اللّه ملا محمدتقی برغانی «شهید ثالث» در قزوین، در تعقیب مأموران دولت ایران قرار داشت، «در یکی از خانه های غیر مسکون» میرزا آقاخان نوری «در طهران ملجأ و مأوا» گرفته و «خواهر» نوری «میزبانی» وی را «به عهده گرفته بود».(۳)

بهاء، چندی بعد، قرهٔ العین را به اتفاق برادرش میرزا موسی، مخفیانه از تهران خارج و به سمت خراسان فرستاد و خود نیز مدتی بعد تهران را ترک و نهایتاً در بدشت (واقع در حوالی شاهرود) به قرهٔ العین پیوسته و سناریوی بدشت را به وجود آورد که ذکر آن در تواریخ آمده است. همین جا به مناسبت باید افزود که: میرزا مسیح (خواهر زاده میرزا آقاخان نوری) از هواداران باب بود و همو حسینعلی بهاء را در سفر به سمت خراسان (و بدشت) همراهی می کرد که البته عمرش کفاف نداد و در خلال آن سفر (در دره گز) قالب تهی کرد.(۴)

ص: ۱۵۸

۱- . بهاء به جرم حمایت از بابیان متهم به قتل شهید ثالث، مدتی از سوی مأموران حکومت به زندان افتاد ر.ک: مطالع الانوار، صص ۲۴۹۲۵۱ و ۵۷۸ ، و اشاره وی در عبارت فوق، به این امر است.

۲- . مطالع الانوار، ص ۴۵۰.

۳- . قمیص نور، دیوید روح، ص ۱۶۳.

۴- . ر.ک: ظهورالحق، ۳/۲۱۶۲۱۷.

گفتنی است که بهاء در زمان محمـدشاه (به جرم همدستی با عاملان ترور آیت اللّه شـهید ثالث) در تهران به زندان افتاد و جعفرقلی خان (برادر میرزا آقاخان نوری) برای استخلاص او اقدام کرد.(۱)

۳. مورد دیگر از همـدستی میرزا آقاخان نوری با بابیان، مخالفت وی با اعـدام باب است. طبق نوشـته نبیل زرندی، او با نظر امیرکبیر مبنی بر خشـکاندن ریشه غائله بابیان به وسـیله اعدام باب، مخالف بود. به قول عباس امانت: نوری، «در زمان صدارت امیر کبیر...، و صدراعظم را از عواقب اعدام باب برحذر داشته بود».(۲)

۴. میرزا آقاخان، زمانی که قادر شـد با دسایس خود، امیرکبیر را از صـدارت برکنار کرده و به جای وی بر تخت قـدرت تکیه زنـد، تصـمیم گرفت روابط میان حکومت و بابیان (مشـخصاً حسـینعلی بهاء) را «التیام» بخشد.(۳) چنـانکه همو، بهاء را (که توسط امیر، به عراق تبعید شده بود) به ایران بازگردانده و در باغ خود به پذیرایی از وی پرداخت.

شوقی می نویسـد: «پس از امیر نظام میرزا آقاخان نوری به صـدارت منصوب شـد و چون» بهاء «را بین افراد بابی، شـخص شاخص و نفس نافـذ می شـمارد، در آغاز جلوسـش به مسـند ریاست بر آن گردیـد بین حکومت و آن حضـرت صـلح و آشتی برقرار نمایـد و بسـاط تحبیب و تألیف بگسترانـد».(۴) عبـاس امـانت، مورخ بهـائی تبـار، نیز پیرامون ارتبـاط میرزا آقاخـان نوری بـا بابیـان، در بیانی جانبـدارانه خاطر نشان می سازد: «این امکان هست که نوری در آسـتانه صدارتش به پیش درآمدهای بهاءاللّه در زمینه آشتی دولت بـا بابیـان روی خوش نشان داده باشـد، تا بلکه درگیریهای ویرانگرِ گذشـته بین دولت و این جماعت محنت زده دیگر تکرار نگردد. نوری هنگـامِ تبعیـدش در کاشان در عهـد محمـدشاه پیش از انتصاب به صـدارت عظما، با بابیان تماس گرفته بود به امیـد آنکه، در تکـاپوی خود برای کسب قـدرت، در ازای وعـده مصونیت آتی پیروان بـاب، حمایت آنها را به دست آورد. در زمان صـدارت امیر کبیر نیزشاه و صـدر اعظم را از عواقب اعـدام باب برحـذر داشـته بود. بنا بر این، خیلی مسـتبعد نیست که به نظر نوری، اعاده حیثیت بابیه راه چاره مقدوری در مقابلِ زیاده رویهای علما بوده باشد...».(۵)

ص: ۱۵۹

۱- . ر.ک: مطالع الانوار، ص ۳۵۱.

۲- . قبله عالم، صـص ۲۹۷. درباره اقدام نوری به برحذر داشـتن امیر از اعدام باب، همچنین ر.ک: تاریخ شـهدای امر، وقایع طهران، ص ۲۳۵.

۳- . حضرت طاهره، نصرت اللّه محمدحسینی، ص ۳۰۴.

۴- . ر.ک: قرن بدیع، ۱/۳۱۶.

۵- . امـانت بـا طرح این احتمـال که: «شایـد... نوری بـا جلب پشتیبـانی بابیان می خواست نوعی بیمه اضافی در برابر غضب همایونی برای خود فراهم سازد. سـرنوشت ناگوارِ امیرکبیر هر صـدراعظمی را به فکر می انـداخت به اقدامات احتیاطی توسل جوید، و این نه فقط تضمین کتبی شاه بلکه یاری جستن از یک نیروی مخالف هم می توانست باشد، به ویژه که روابط نوری و مهد علیا نیز هر روز تیره تر می شـد»، می افزایـد: «سوء قصد به جان شاه» توسط بابیان «امید طرفین را برای حصول چنین تفاهمی درهم شـکست». ر.ک: قبله عالم، صص ۲۹۷. نکته اخیر، مورد تأییـد نبیل زرندی نیز قرار دارد که می نویسد: میرزا آقاخان «برای حفظ مقام خویش در اول می خواست میـانه اصـحاب بـاب و دولت، صـلح و آشـتی برقرار سـازد ولکن واقعه تیرانـدازی به [ناصـرالدین]شـاه مـانع مقصود او

شد...». (مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۵۹۸).

روابط نوری و بابیان تا آنجا گرم بود که صدارت وی، برای آن گروه فرصتی طلایی جهت تجدید قوا و سازمان شمرده می شد. به قول امانت: «بابیان، پس از شکستهای فجیع در مبارزات قلعه طبرسی و در شهرهای نیریز و زنجان، و متعاقباً اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند».(۱) این مطلب را می توان به خوبی از نامه یکی از سران فعال و تندروی بابیه به نام سلیمان تبریزی، دریافت. سلیمان خان، که پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه دستگیر و به جرم همدستی با تروریستها اعدام شد، در نامه ای که پس از تبعید امیر به کاشان به سید جواد کربلایی (از بزرگان بابیه) نوشت، خاطر نشان نمود که: «امیرنظام بحمداللّه تمام شد، معزول ابدی گردید. الآن در باغ فین کاشان محبوس است. میرزا آقاخان اعتماد الدوله وزیر و صدراعظم گردید. ان شاء اللّه امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جناب ایشان [حسینعلی نوری]باید خیلی زود تشریف فرما شوند که وجود مبارک ایشان مثمر ثمر است».(۲) نامه فوق به وضوح نشان می دهد که اتباع باب، از به حکومت رسیدن میرزا آقاخان خوشحال بوده و صدارت او را مایه پیشرفت کار خود می شمردند.

یکی از اقدامات میرزا آقاخان پس از دستیابی به صدارت، پایان دادن به تبعید بهاء در عراق، و بازگرداندن وی به تهران بود. می دانیم که، امیر، پیرو کشف برخی از توطئه های بابیان بر ضد او و دولت در تهران، که بهاء را در سال ۱۲۶۷ق به عراق تبعید کرد. اما پس از برکناری امیر، میرزا آقاخان از بهاء رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را توسط برادرش (جعفر قلی خان) یک ماه تمام در منزل برادر، مورد پذیرایی گرم قرار داد.(۳)

ص: ۱۶۰

۱- . قبله عالم، ص ۲۸۷.

۲- . عهد اعلی...، ص ۴۹۳.

۳- . مطالع الانوار، ص ۵۹۰ .

سپس هم بهاء را به ده افجه انتقال داد که از مستملکات خود وی (آقاخان نوری) بود.(۱) به نوشته عباس امانت: بهاء «که همولایتی صدراعظم بود، از دیرباز با نوری و خانواده اش آشنایی داشت. امیرکبیر در ۱۲۶۷ ه.ق وی را به عتبات تبعید کرده بود. او پس از بازگشت از این سفر ماهها مهمان صدراعظم بود و قبل از سوء قصد در خانه جعفرقلی خان، یکی از برادران میرزا آقاخان نوری، در شمیران به سر می برد...».(۲)

در گرماگرم همین مهمانیها و پذیراییها بود که سران بابیه، از جمله، شیخ علی عظیم (رهبر سوءقصدکنندگان به شاه) به حضور بهاء رسیده و با وی دیدار و گفت و گو می کردند. ابوالقاسم افنان، مورخ معاصر بهائی، می نویسد: میرزا آقاخان «در وقت ورود» بهاء از عراق «به طهران...»، برادرش جعفرقلی خان را مأمور میهمانداری و پذیرایی از حضرت بهاءاللّه نمود. او در افجه در باغ شخصی خودش وسائل پذیرایی فراهم ساخت و ایشان به باغ تشریف بردند. وجوه احبا [سران بابیه]مثل جناب عظیم و حاج میرزا حسن خراسانی و ملا عبدالکریم قزوینی گاه به گاه مشرّف می شدند و از بیانات و نصایح مبارک محظوظ و متذکر می گردیدند».(۳)

ص: ۱۶۱

۱- . همان، ص ۵۹۱ .

۲- . قبله عالم، ص ۲۸۸. نیز ر.ک: رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، اسداللّه مازندرانی، ۲/ ۴۸۵؛ لئالی درخشان، محمدعلی فیضی، صص ۳۷۳۹؛ توضیحات و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب فتنه باب، صص ۲۰۰۲۰۱. مازندرانی در مأخذ پیشگفته می نویسد: «حضرت بهاءاللّه حسب میل میرزا آقاخان صدراعظم، با جاه و جلال به طهران برگشت و چندی مهمان میرزا جعفرخان برادر صدر بود. آنگاه در تابستان به قریه افجه، محلّ تابستانی اش، پذیرایی شد».

۳- . عهد اعلی...، ص ۴۹۳. دیوید روح، مورخ بهائی، نیز با اشاره به میزبانی یک ماهه میرزا آقاخان از بهاء در خانه خود در تهران، یکی از علل احتمالی این اقدام نوری را این می داند که نوری با این کار، «ممکن است این امید را در دل پرورده باشد که ائتلاف و التیامی دائمی و پایدار با پیروان حضرت باب برقرار سازد و چنین لطف بارزی، باشد که متقاعدکننده میرزا حسینعلی گردد». قمیص نور، صص ۱۸۱۱۸۲. وی می افزاید: «بعد از این یک ماه، جناب بهاء مختار بود که شهر را به صوب شمیران ترک گوید و و روابطش را با خانواده و امر الهی تجدید نماید. بعد به علت گرمای طاقت فرسای پایتخت به قصر آشنای جناب وزیر در افچه [کذا] که در فاصله چهل مایلی شمال شرقی در لواسان قرار داشت، عزیمت کرد...». همان، ص ۱۸۲.

گفتنی است که پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه توسط بابیان (شوال ۱۲۶۸) و اقدام شدید و وسیع حکومت قاجار به دستگیری و حبس و اعدام آن گروه، نیز همین «جعفر قلی خان، مهماندار جناب بهاء» بود که به نوشته ابوالقاسم افنان: «هراسان نزد ایشان رفت و از قول میرزا آقاخان استدعا نمود که جناب بهاء خودشان را پنهان کنند. ایشان خواهش او را نپذیرفته و بلافاصله به منزل میرزا مجیدخان آهی منشی سفارت روس و شوهر خواهر خود به زرگنده رفتند و روز بعد به قصد ملاقات میرزا آقاخان اعتمادالدوله به سمت اردوی شاهی عزیمت فرمودند. اما در میان راه به دست مأمورین حاجب الدوله گرفتار شدند».(۱)

۵ . پس از سوء قصد بابیها به شاه جوان، و یورش عمال حکومت (به فرمان شاه) به سوی اعضای آن فرقه، میرزا آقاخان در صدد مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با تروریستها بود) برآمد(۲)، که البته خود بهاء، با احساس خطر شدید، پیشنهاد آقاخان را نپذیرفت و «شتابزده» خود را به خانه شوهر خواهرش: میرزا مجید آهی رساند که منشی سفارت روسیه بود و در زرگنده (محل ییلاقی سفارت روس) و در مجاورت خانه سفیر روس (پرنس دالگوروکی) می نشست(۳) و پس از آن نیز شخص سفیر، به شرحی که در تواریخ و متون معتبر بهائیت آمده، بهاء را تحت حمایت آشکار و پیگیر خود گرفت و با سرسختی تمام، موجبات رهاییش از حبس و قتل، و خروج بی خطرش از ایران را فراهم ساخت.(۴)

ص: ۱۶۲

۱- . عهد اعلی...، صص ۴۹۳۴۹۴.

۲- . ر.ك: مطالع الانوار، صص ۵۹۲ ۵۹۳ .

۳- . ر.ك: عهد اعلی...، صص ۴۹۳۴۹۴؛ قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۸۹.

۴- . تاریخ معاصر ایران: برای شرح ماجرا ر.ك: بخش مربوط به پیوند بهائیت و امپراتوری روس تزاری از مجموعه حاضر، فصل: پیوند دیرین و دیرپای حسینعلی بهاء با روسیه.

شوقی افندی در قرن بدیع می نویسد:

هنگامی که قضیه سوءقصد لواسان [به ناصرالدین شاه]اتفاق افتاد، حضرت بهاءاللّه در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدراعظم بودند و خبر این حادثه هائله در قریه افچه به ایشان رسید. برادر صدراعظم، جعفرقلی خان که مأمور پذیرایی آن حضرت بود از حضورشان استدعا نمود چندی در یکی از نقاط حول و حوش مختفی شوند تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود ولی وجود مبارک این رأی را نپسندیدند(۱) حتی فرد امینی را هم که برای حفظ و حراست هیکل انور گماشته بودند مرخص فرمودند و روز بعد با نهایت سکون و وقار به جانب اردوی پادشاهی که در آن اوان در نیاوان از محالّ شمیران مستقر بود رهسپار گردیدند...(۲)

در همین زمینه افزودنی است که پس از ترور نافرجام شاه، اطرافیان وی میرزا آقاخان را متهم به دست داشتن در آن توطئه کرده و گفتند که شب واقعه، میرزا آقاخان با محمد حسن خان سردار (دولتمرد عالی رتبه و «روس فیل» حکومت قاجار) مجلس سرّی داشته اند.(۳) مهدعلیا، مادرشاه و دوست دیرین میرزا آقاخان نیز (چنانکه نبیل زرندی و دیگران تصریح دارند) از کسانی بود که بر شرکت میرزا آقاخان و حسینعلی بهاء در توطئه ترورشاه اصرار داشت.(۴)

ص: ۱۶۳

۱- . در اصل: نه پسندیدند.

۲- . قرن بدیع، ۱/۳۱۷ ۳۱۸.

۳- . ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، همان، ۴/۳۷.

۴- . مطالع الانوار، ص ۵۹۲ . تأیید این مطلب را در کلام عباس امانت نیز می بینیم. وی می نویسد: در ترور«شخص صدراعظم نیز از مظان اتهام برکنار نبود. دشمنان نوری، که حالا مهدعلیا هم به آنان پیوسته بود، پای او را در این قضیه به میان کشیدند. ابتدا گفتند هم پیمان [محمدحسن خان] سردار است و سپس وی را همدست سران بابیه خواندند. لسان الملک سپهر نوشت ": این غائله سخت شگفت بود. اغلوطه ایشان صفای قلب شاهنشاه را مکدر ساخت و به سعایت آن جماعت، جنایت صدراعظم را در خاطر استوار بست». "قبله عالم، ص ۲۸۶. به گفته این نویسنده بهائی مآب: «مهدعلیا و دیگران به قدر کافی قرینه و امارت داشتند که نوری را [با متهم ساختن وی به همدستی با تروریستهای بابی]جداً به مخاطره اندازند». همان، ص ۲۸۸.

ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه در خاطرات خود، با اشاره به ترور نافرجام ناصرالدین شاه توسط بابیان، می نویسد: پس از وقوع این ماجرا، بعضی کسان نزدشاه از میرزا آقاخان نوری سعایت کرده و آن را توطئه وی دانستند. «چه، در همین ایام محمدحسن خان ایروانی سردار، به حکومت یزد و کرمان و رجوع بدان سامان مأمور، و در شب آن روز به جهت فیصل مهمات و انجام مقاصد خود در خانه صدراعظم، خلوتی بی مانع خواسته بود، و علی الصباح عزیمت مقصد کرده داشت. ساعیان در حضرت شاهنشاهی عرضه داشتند که» حادثه ترور «از نتایج آن خلوت است».(۱)

این تلقی که صدراعظم نوری در تترورشاه دست داشته، به حدّی قوی بود که حتی میرزا صادق نوری قائم مقام (عموزاده میرزا آقاخان نوری) در نامه ای که بعدها در اواخر صدارت آقاخان، به ناصرالدین شاه نوشت، در شمار اقدامات خائنانه آقاخان، وی را متهم به نقشه بیرون آوردن شاه از قصر نیاوران و سوء قصد مریدان باب به سال ۱۲۶۸ کرد و انگیزه این کار را آن دانست که آقاخان می خواست در صورت کشته شدن شاه، پسر یک ساله جیران خانم سوگلی دربار ناصرالدین شاه را شاه کند و خود نایب السلطنه شود.(۲)

میرزا آقاخان، در آن وانفسا، با اینکه شدیداً در مظانّ اتهام بوده و ناگزیر بود با سیاست رسمی شاه: اِعمال خشونت نسبت به بابیان، همراهی نشان دهد، مع الوصف جای جای از سنگ اندازی در راه مجازات بابیان دریغ نمی ورزید. برای نمونه، چنانکه منابع بهائی می نویسند، در خیال نجات جان حاجی میرزا جانی کاشانی (تاجر مشهور بابی، و دوست میرزا آقاخان از دوران تبعید کاشان) بود(۳)

ص: ۱۶۴

۱- . خاطرات ظل السلطان، جلد اول سرگذشت مسعودی، به اهتمام و تصحیح حسین خدیوجم، ص ۳۴۸. ظل السلطان البته می افزاید سعایت مزبور، بر شاه، کارگر نیفتاد.

۲- . زندگی میرزا تقی خان امیرکبیر، سید حسین مکی، ص ۳۵۹.

۳- . بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، پی نوشت ص ۱۱۳.

، به حدّی که مأموران مجبور شدند این بابی سرشناس را، دور از چشم صدراعظم به قتل برسانند.(۱)

در این میان، البته، بیشترین توجه و تلاش میرزا آقاخان معطوف به حفظ جان بهاء بود، یعنی حفظ جان کسی که پرنس دالگوروکی (سفیر روس تزاری) نیز بر حراست از جان وی پای می فشرد و بدین منظور، آقاخان را تحت فشار گذارده بود. در بحبوحه دستگیری بابیان به جرم قتل شاه، زمانی که بهاء (علی رغم پناهندگی به خانه امن فامیلش: میرزا جوادخان آهی، منشی سفیر روسیه، در سفارت روس در زرگنده) توسط میرزا علی خان حاجب الدوله (فراشباشی دربار) دستگیر و به زور به زندان برده شد، میرزا آقاخان، بابت این عمل شدیداً نسبت به حاجب الدوله «عداوت» نشان داد و حتی، به نشانه اعتراض، در مقام استعفای از صدارت برآمد، که البته شاه، از حاجب الدوله حمایت کرد و استعفای وزیر را نپذیرفت.(۲) در آن ماجرا البته، پرداخت رشوه به صدراعظم انگلوفیل، و به اصطلاح چرب شدن سبیل او، توسط خانواده بهاء، بی تأثیر نبود. به قول دیوید روح، مورخ بهائی معاصر: «...ساره خانم، خواهر میرزا حسینعلی و عروس میرزا اسماعیل(۳) وزیر یالرودی، درخواست شخصی خود برای اغماض و مدارا را همراه با هدایای نفیس برای میرزا آقاخان فرستاده بود».(۴)

ص: ۱۶۵

۱- . مطالع الانوار، ص ۶۱۳ .

۲- . روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، ص ۹۵۷، یادداشت ۱۶ ذی قعده ۱۳۱۱ق: در قریه شیان «میرزا حسینعلی بهاء، رئیس بابیه، به توسط پدر من گرفتار شد وبه این واسطه عداوت سختی مابین پدرم و میرزا آقاخان بود و میرزا آقاخان استعفا از صدارت داد.شاه اعتنا نفرموده حفظ پدر مرا کردند».

۳- . در اصل: اسمعیل.

۴- . قمیص نور، دیوید روح، ص ۲۱۶.

به همین نمـط، هنگامی که بهاء به زنـدان افتاد و خطر اعـدام وی جـدی شـد، میرزا آقاخان (همپای دالگوروکی) کوشـید تا بهاء، از سرنوشت خونینی که انتظار وی را می کشـید رهایی یافته و به جای اعدام، از ایران بیرون رود. شوقی افندی، کار دیگر میرزا آقاخان در مورد بهـاء را تحصـیل اجـازه ازشـاه برای رهایی بهاء از زنـدان می دانـد: «...میرزا آقاخان صـدراعظم بالمآل موفق گردیـد اجازه اسـتخلاص آن وجود اقدس [= بهاء] را از زندان از مقام سلطنت به دست آورد».(۱) بی جهت نیست که سالها بعد از آن تاریخ، که بهاء در تبعید عراق به سر برده و زیر سایه لطف دولت عثمانی، به تجدید سازمان بابیان پرداخته بود، میرزا سعیدخان مؤتمن الملک انصاری (وزیر خارجه ایران) در نامه به میرزا حسین مشیرالدوله (سفیر وقت ایران در اسلامبول) از «سوء تدبیر» میرزا آقاخان نوری که زمینه آزادی حسینعلی بهاء از «قید و بند دولت» ایران و عزیمت او به عراق را فراهم ساخته بود انتقاد کرد. مؤتمن الملک در نامه به مشیرالدوله نوشت:

ص: ۱۶۶

۱- . قرن بدیع، ۲/۴۴ ۴۵. عباس امانت نیز به عنوان یکی از علل نجات بهاء، در کنار حمایتهای دالگوروکی، از «پیونـد» بهاء با میرزا آقاخان نوری یاد می کنـد: «از دیـدگاه حکومت، منزلت بهاءاللّه در میان بابیان و ارتباط او با عظیم، مـدرک کافی برای بزهکاریش بود. بـا این وصف، پیونـد با [میرزا آقاخان صـدراعظم] نوری، و شایـد هم یاری دالگوروکی، باعث نجات او از اعـدام شـد...». قبله عالم، صص ۲۹۷ ۲۹۸. در همین زمینه می توان به کلام میرزا مهدی خان زعیم الدوله اشاره کرد که می نویسد: «...بهاء را دستگیر و چنـد ماه در تهران زنـدانی نمودند و اگر مساعدت صدر اعظم همشـهری او نبود، او را کشـته بودند، ولی به سـعی و کوشـش وی از کشتن نجات پیدا کرد...». ر.ک: مفتاح باب الابواب، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، ص ۲۱۷.

جنابا، بعد از اهتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بابیّه از جانب دولت عَلیّه به آن تفصیل که آن جناب می دانند به تقدیم رسید، الحمدالله ریشه آنها به توجهات خاطر همایونی، سرکار اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه دین پناه روحنا فداه، کنده شد، مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقاء نشود، خاصّه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد. ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق [میرزا آقاخان نوری]، یکی از آنها که عبارت از میرزا حسینعلی نوری است از حبس انبار خلاص و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرده و روانه شده، از آن وقت تا حال چنان که آن جناب اطلاع دارند در بغداد است و اگرچه او هیچ وقت در خفیه از فساد و اضلال سفهاء و مستضعفین جهال خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم دست می زند...(۱)

شوقی افندی، در شرح حوادث پس از ترور ناصرالدین شاه، به نکته درخور تأملی راجع به میرزا آقاخان و دالگوروکی اشاره می کند. وی می نویسد: ناصرالدین شاه پس از سوء قصد نافرجام بابیان به وی، زمانی که از حضور بهاء در سفارت روسیه مطلع گردید، «معتمدین خویش را به سفارت فرستاد تا» بهاء «را که به دخالت در این حادثه عظیم متهم داشته بودند تحویل گرفته فوراً نزد وی بیاورند»، اما «سفیر روس از تسلیم» بهاء «به نمایندگان شاه امتناع ورزید و از هیکل مبارک استدعا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند. ضمناً از شخص وزیر به طور صریح و رسمی خواستار گردید ودیعه پربهائی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد».(۲)

ص: ۱۶۷

۱- . برای متن نامه میرزا سعیدخان ر.ک: تاریخ جامع بهائیت (نو ماسونی)، بهرام افراسیابی، صص ۳۸۸۳۹۲؛ فلسفه نیکو، ج ۳، ص ۹۴ به بعد.

۲- . قرن بدیع، ۱/ ۳۱۸۳۱۹.

نبیل زرنـدی، مورخ مشـهور بهائی، نیز خاطر نشان می سازد: ناصـرالدین شاه «فوراً مأموری فرسـتاد تا حضـرت بهاءاللّه را از سـفارت روس تحویل گرفته نزدشاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءاللّه به مأمورشاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صـدراعظم برویـد و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضـرت بهاءاللّه را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسـیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاءاللّه برسد و حادثه ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود»!(۱)

برای یک محقق تیزبین و ژرف نگر، جای این سؤال به جد وجود دارد که: به راستی، چرا سفیر روسیه از تحویل بهاء به فرستاده شاه ایران امتناع می کند، اما به رغم این رفتار گزنده و خلاف نزاکت سیاسـی، بهاء را به صدراعظم می سپارد و از وی خواستار «حفظ و حراست» از بهـاء می شود؟ جز این است که بنـد و بسـتها و تبانیهـایی میـان طرفین (سـفیر روس و میرزا آقاخـان نوری) وجود داشـته است؟

آنچه در بـاب روابط پنهان و آشـکار میرزا آقاخان نوری (صـدراعظم تحت الحمایه انگلیس و بعـداً روس) با بابیها، به ویژه شـخص حسـینعلی بهاء گفتیم، سـبب شده است که منابع بهائی، نسـبت به میرزا آقاخان (با همه منفوری او نزد ملت ایران) لحنی (در قیاس با امیرکبیر) نرم و جانبـدارانه اتخاذ کننـد و اقـدامات آقاخان پس از اشـغال مسـند صدارت در حمایت از بهاء را با آب و تاب گزارش نمایند.(۲)

ص: ۱۶۸

۱- . مطالع الانوار...، ص ۵۹۳ .

۲- . برای نمونه ر.ك: مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۵۰۶ و بعد.

۴- یاران امیر برای پاکسازی عراق از بهاء و بابیان بپامی خیزند!

۱. جولان بابیان در عراق، و سکوتِ (حمایت آمیزِ) کنسول ایران در بغداد

(در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری)

از منابع بهائی بر می آید که نمایندگان سیاسی ایران در بغداد (زمان صدارت میرزا آقاخان نوری) نسبت به حسینعلی بهاء و بابیان مرتبط با وی در بغداد، سختگیری نکرده، بلکه گاه در مقام حمایت از آنان نیز بر می آمدند، و این سیاست، تا زمان آمدن میرزا بزرگ قزوینی (به عنوان کنسول ایران) به بغداد در ۱۲۷۶ق، ادامه داشته است. داستان زیر بخوبی نشانگر این امر است.

عباس افندی نقل می کند: زمانی که بهاء پس از بازگشت از سلیمانیه عراق به بغداد، یک روز با برادرش: میرزا محمد قلی، در کوچه های بغداد راه می رفت، که «یک شخص کباب فروش آهسته گفت باز بابیها آفتابی شدند. جمال مبارک [= بهاء] به میرزا محمد قلی فرمودند بزن توی دهنش. میرزا محمد قلی ریش او را گرفته توی سرش می زد». فرد مزبور، «نزد ایلچی» یعنی کنسول ایران در بغداد رفته و از دست آنان «شکایت کرد. ایلچی، خود او را حبس کرد [و] گفت یقین جسارت بزرگی کرده ای که بابیها ترا زده اند...»!(۱)

می دانیم که بهاء در ماه رجب ۱۲۷۰ق در اثر مخالفت جمعی از بابیان، و نیز سرسنگینی برادرش صبح ازل با وی (به علت شیوع برخی شایعات مبنی بر ادعای رهبری بابیان از سوی بهاء و تلاش وی برای قبضه کردن ریاست بر آن گروه) ناچار شد بغداد را به مقصد سلیمانیه عراق ترک کند. وی در سلیمانیه به مدت دو سال، با عنوان درویش محمد، زندگی مخفیانه ای را گذراند و سپس با کسب اجازه از برادرش صبح ازل، در رجب ۱۲۷۲ق از سلیمانیه به بغداد برگشت و فعالیت خود را از سر گرفت. داستان فوق که مربوط به دوران بازگشت بهاء از سلیمانیه به بغداد می باشد، گواه آن است که، فردی که در زمان صدارت میرزا آقاخان برای نمایندگی ایران در بغداد تعیین شده بود، مانع ترکتازی و جولان بابیهای مهاجر نبوده است.

ص: ۱۶۹

۱- . خاطرات حبیب، دکتر حبیب مؤیّد، ۱/۲۶۶.

افراد زیر، به ترتیب، سمت کنسولی ایران در بغداد را در دوران اقامت بهاء در آن شهر، تا پیش از آمدن میرزا بزرگ قزوینی عهده دار بوده اند: ۱. میرزا ابراهیم خان (متوفی ۲۸ دسامبر ۱۸۵۸ برابر جمادی الاول ۱۲۷۵) ۲. دبیر مهام (اعزام به بغداد: ۸ ژوئن ۱۸۵۹ برابر ذیقعده ۱۲۷۵).(۱) حسن موقر بالیوزی، نویسنده مشهور بهائی، مدعی است که: «این دو نسبت به» بهاء «و اصحاب ایشان احساساتی دوستانه داشتند».(۲)

بابیها که نوعاً سابقه درگیری با دولت و مردم ایران را داشتند و پس از سرکوب آشوبهای مسلحانه آن فرقه توسط امیرکبیر (۱۲۶۵۱۲۶۶ق) و به ویژه دستگیری و حبس و اعدام این گروه در جریان ترور نافرجام ناصرالدین شاه (۱۲۶۸۱۲۶۹)، از این کشور گریخته و به عراق آمده بودند عناصری جسور و ماجراجو بودند و سکوتِ حمایت آمیزِ نماینده سیاسی ایران در عراق (در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری) نیز طبعاً به جرئت و گستاخی آنان نسبت به مردم می افزود.

ص: ۱۷۰

۱- . بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، ص ۱۷۵، به نقل از یادداشتهای کنسول انگلیس. در کتاب بالیوزی، به جای عنوان دبیر مهام، عنوان دبیرالملک آمده که ظاهراً نادرست است. میرزا محمدخان دبیر مهام خارجه نایب اول وزارت امور خارجه [یعنی همان مجدالملک سینکی مشهور]در ۱۲۷۵ق برابر ۱۸۵۸م به جهت انجام خدمات مقرره و تسویه قراردادهایی که فیمابین ایلچی کبیر ایران و اولیای دولت عثمانی در اسلامبول سمت اتمام یافته به سمت مأموریت مخصوصه مأمور بغداد گردید و به همین مناسبت ازشاه خلعت گرفت. ر.ک: منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، ۳/۱۸۱۴.

۲- . بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، ص ۱۷۵.

شوقی افنـدی (پیشوای بهائیان) اعتراف می کند که بابیان، شـبهای تاریک به سـرقت کفش و کلاه و پول و پوشاک زائران شـیعه در عتبات عالیات می پرداختند(۱) و عبدالحمید اشـراق خاوری، نویسـنده سرشناس بهائی) از حسینعلی بهاء نقل می کند که می گوید: بابیان «در اموال ناس مِن غیر اذنٍ تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند».(۲)

بر این همه، بایـد نزاعهـا و تصـفیه هـای خـونینِ داخلی و درون گروهیِ بابیـان از یکـدیگر را نیز افزود. خواهر حسـینعلی بهـاء (عزّیه خانم)، که رساله ای در انتقاد از اقدامات ناروا و خشونت آمیز بهاء بر ضد مخالفان خویش در ایران و عراق نوشـته، تصریح می کند که بهاء، «بعضی از... اوباشهای ولایات ایران» را «که در هیچ زمان به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده و جز آدم کشی کاری نیافته، و غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته» بودند، گرد خود جمع کرده بود. عزّیه می افزاید: بهاء، به رغم «ادعای حسینی کردن(۳)

ص: ۱۷۱

۱- . قرن بدیع، شوقی افندی، ۲/۱۰۶-۱۰۷.

۲- . مائده آسـمانی، عبدالحمید اشـراق خاوری، ۷/۱۳۰. نیز ر.ک: رحیـق مختـوم، از همو، ۱/۷۰ و ۷۱. در مورد آشوبگریهـا و آدم کشـیهای بابیـان از جمله، بهـاء و اتبـاعش در عراق، و شـکایت مردم و علمـای عتبـات از آنها، همچنین، ر.ک: نقطهٌ الکاف، مقـدمه ادوارد براون، ص «مـا»؛ بـاب کیست و سـخن او چیست؟، نورالـدین چهـاردهی، صـص ۲۰۶۲۰۷؛ تاریـخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، صص ۳۸۶۳۸۹ و ۳۹۲؛ کشف الحیل، عبدالحسین آیتی، ۱/ ۳۵۳۶.

۳- . می دانیم که حسـینعلی بهاء، خود را مصداق رجعت سالار شـهیدان علیه السلام در آخرالزمان می شمرد که در روایات شیعی و اسـلامیِ مربوط به «رجعت»، از آن یاد شـده است. عبارت فوق ظاهراً تعریض به همین گونه ادعاها و تبلیغات از سوی بهاء و اتباع او است.

، این اشـرار را به دور خود جمع نمودنـد، که هر نفسـی که غیر از رضای ایشان نفسـی بر آمـد قطع کردنـد، و از هر حلقی حرفی در آمد بریدند، و اصحاب» قدیمی و درجه اول علی محمد باب «از خوف آن خونخواران به عزم زیارت اعتاب شریفه به کربلا و نجف هزیمت نمودند. سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاج میرزا احمد کاشی را شکم دریدند، ابوالقاسم کاشی را کشتند و در شط انداختنـد، سـید احمـد را به پیشدو کارش را ساختند، میرزا رضا را به سـنگ مغزش را پراکندند، میرزا علی را پهلویش را دریدند، و بعضـی را روز روشن میان بازار حراج پاره پاره کردند...»، تا آنجا که یکی از بابیان به نام سـید عابد رزّاز «از دین عدول کرده و این بیت را انشاء نمود که خاصه و عامه در محافل می خواندنـد و می خندیدنـد و می گفتنـد ما هرچه شـنیده ایم حسـین، مظلوم بوده نه ظالم: اگر حسینعلی، مظهر حسین علی است / هزار رحمت حق بر روان پاک یزید»!(۱)

خود عبـاس افنـدی در لوح عمّه (که خطاب به عمّه اش: عزّیه خانم نوشـته) با عبارت زیر، ناخواسـته بر اظهارات عزّیه مُهر تأییـد زده است: بهـاء «زلزله در ارکـان عراق انـداخت و اهـل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت. سـطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نَفْسـی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مـذمت نمی نمود و جسارت بر شـناعت نمی کرد، تا آنکه کلّ طوائف و ملل [بر ضدّ وی]متفق شدند» و مخالفت آنان به اخراج بهاء از بغداد به اسلامبول انجامید.(۲)

ص: ۱۷۲

۱- . تنبیه النائمین، صص ۱۵۱۶.

۲- . مکاتیب عبدالبهاء، ۲/۱۷۷.

در همین زمینه می توان به نـامه میرزا سـعیدخان مؤتمن الملـک (وزیر خارجه ناصـرالدین شاه) در ذی حجه ۱۲۷۸ق به میرزا حسین خان مشـیرالدوله (سـفیر ایران در اسلامبول) اشاره کرد که از اقدام بهاء به جمع آوری مریدان بر گرد خود، و همراه کردن «آدمهای مسلحِ از جـان گذشـته» بـا خویش در رفت و آمـدهای بیرون منزل، یاد و انتقاد می کنـد و در ادامه، اساس کار بابیت را «بر دو چیز هایل» استوار می شمارد:

۱. «دشمنی و خصومت فوق العاده نسبت به دین و دولت اسلامیه»،

۲. «بی رحمی و قساوت خارق العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن به این مطلوب نجس».(۱)

میرزا سـعیدخان، استراتژی بابیان آن روزگار را «دشـمنی و خصومت فوق العاده نسـبت به دین و دولت اسـلامیه» می شمارد. در این زمینه، اشاره به یک سند مهم تاریخی مربوط به آن دوران خالی از لطف نیست.

دکتر محمـدعلی موحـد، که اسـناد مربوط به بابیان را در آرشـیو دولتی اسـلامبول یافته و سالها پیش در مجله راهنمای کتاب منتشـر ساخته اند، به لوحی از یحیی صـبح ازل (برادر بهاء و رهبر وقت بابیان) اشاره می کند که در آن، چهار دایره توی هم ترسـیم شده و به شـیوه رمالها و دعانویسـها حروف مقطّعی گرداگرد آن درج و چنـد تاریـخ به حساب ابجـد اسـتخراج شـده و زیر آن نوشـته شده است: «اِفهَمِ السِّر» (سـر را بفهم). نیز در خارج دایره، بالای صـفحه نوشـته شـده است: «و یومئذ یفرح المؤمنون» (در آن روز، مؤمنان مسرور می شوند) و زیر آن ۱۲۸۵ نوشـته شده که تاریخ آن باشد. همچنین آیات «لو اراداللّه ان یتخذ ولداً» و «ما کان محمدٌ اَبا احدٍ من رجالکم و لکن رسول اللّه و خاتم النبیین» و نیز «یا یحیی خُـذِ الکتاب بقوّةً و آتیناه الحکم صَبیّاً» را در بالای صـفحه نوشـته و زیر عبارت «اللّه ان یتخذ ولداً» عدد ۱۲۶۸ و زیر کلمه « خاتم النبین» عـدد ۱۲۸۵ و زیر جمله «خـذ الکتاب و آتیناه الحکم صبیّا» نیز عدد ۱۲۸۶ را نوشـته انـد و به قـول دکـتر موحـد: «آنچه از روی هم رفته این مطـالب اسـتنباط می شود این است که طرفـداران صـبح ازل بشارت می داده انـد که در سال ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ رونقی در کارشان پیدا خواهد شد و عجب آنکه به موجب گزارشـهایی که توسـط مأمورین ایران در عراق در حین اقامت بهاءاللّه و صـبح ازل در بغداد به تهران فرسـتاده شده و اینک در بایگانی وزارت امور خارجه موجود است، در آن اوان از طرف زعمـای بـابیه سـال ۱۲۸۰ به عنـوان سـال فتـح و پیروزی بشـارت داده شـده بود و به همین جهت دولت ایران از وجود این دو برادر در نزدیکی اعتاب مقدسه با سـهولت مراوده ای که با هواداران ایرانی خود داشـتند ملاحظه داشته است. سـرانجام هم نماینـدگان دولت در عراق و اسـتانبول آن قدر کوشیدند تا وسائل تبعید ایشان را به ادرنه که به هر حال دورتر از بغداد بود فراهم کردند.(۲)

ص: ۱۷۳

۱- . بهائیان، سید محمدباقر نجفی، ص ۶۴۴ ؛ تاریخ جامع بهائیت نوماسونی، بهرام افراسیابی، ص ۳۸۸.

۲- . ر.ک: «اسنادی از آرشیو دولتی استانبول»، محمدعلی موحد، مندرج در: راهنمای کتاب، سال ۶، ش ۱ و ۲، ص ۱۰۵ به بعد.

بهاء زمانی که در تبعید ادرنه می زیست و اختلاف و نزاع بر سر ریاست بر بابیان بین او و برادرش یحیی صبح ازل سخت بالا گرفته بود، لوحه فوق را به عنوان مدرکی دال بر نیّاتِ سیاسیِ سوء ازل و گروهش بر ضدّ حکومت عثمانی (و بی خطری و بی گناهی خود و اتباع خویش در این میانه)، در اختیار مأموران عثمانی قرار داد. اما گزارش میرزا زمان خان (کارپرداز ایران در بغداد) در ۳ ذی قعدهً الحرام ۱۲۷۹ق به میرزا حسین مشیرالدوله (سفیر ایران در اسلامبول) نشان می دهد که آرمان خود بهاء نیز در دوران تبعید در بغداد، دور از آنچه که در کاغذ فوق آمده نبوده است (بهاء، در ایام اقامت در بغداد، هنوز آشکارا بر برادر و رقیبش: ازل، نشوریده و کشمکش میان او و ازل که وصیّ باب و رئیس بلامنازع بابیان محسوب می شد برملا نشده بود).

میرزا زمان خان در نامه خود، ضمن اشاره به دستور دربار عثمانی مبنی بر حرکت بهاء از بغداد به اسلامبول، به گزارش عزیمت بهاء و اتباع وی از بغداد به باغ نجیب پاشا پرداخته و می نویسد:

میرزا حسینعلی و چند نفر اتباع او و برادرش و پسرش و عیالش عصر روز دوشنبه غُرّه(۱) ذی قعده از بغداد کهنه حرکت نموده به بغداد نو در خارج شهر در باغ نجیب پاشا نقل مکان کرد و چند روز هم به جهت اتمام کارشان در آنجا اقامت خواهد داشت و حرکت خواهد کرد.

اما مختصری از احوالشان این است که اولاً تدارک شایسته و شایان برای خود ترتیب داده، کجاوه های عدیده، روپوشهای ماهوت، اموال و غیره، چند دست لباس درویشی از قبیل تاج و غیره برای خود و اتباعش دوخته که نزدیک به اسلامبول ملبّس به آن لباس شود و چند نفری هم آن رُخوت(۲)

ص: ۱۷۴

۱- . غرّه: اول ماه.

۲- . رختها، لباسها.

را بپوشند و در جلویش گلبانگ زده، اسباب شعبده و طراری را خوب به کار بیندازند و چون شنیده است که عثمانیها ساده لوح اند و جنبه هندی دارند، به این طرز بازار مکرش را جلوه می خواهد بدهد.

و در این چند روز که در شُرُف حرکت است دست از پیش رو برداشت و لافها و گزافها خود در خانه اش و برادر و پسرش در قهوه خانه ها زدند و مدعیِ خودش را اعلی حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه] قلم داد و گفت:

دولت عجم خبط کرده مرا از این مرکز حرکت داد؛ دو ثلث ایران از اصحاب من اند یعنی بابی، و عن قریب زنجیر از گردن شیران نر برداشته خواهد شد و شط بغداد از اجساد مخالفین و منکرین حق مملو خواهد شد و گردن سلاطین بزرگ دنیا در تحت اطاعت من خواهد آمد؛ اسرار مخفیه در ۱۲۸۰ ظاهر خواهد شد. از این قبیل بیهوده بیار گفته است و همه را به واسطه شنیده ام. اما محقّق پاره[ای] از عوام و بعضی از خامان را که به دست آورده ام محرمانه جویا شده ام، مقنّن به قانون جدیدی که عامّه و جهان پسند است شده اند و تغییر کلی در فروعات مذهب داده ولی هنوز استقامت در امر به معروف و نهی از منکر پیدا نکرده و موافق میل طبیعت هرکس حرف می زند...(۱)

ص: ۱۷۵

۱- . مجله وحید، سال ۸ ، شماره ۲، شماره مسلسل ۸۶ ، بهمن ۱۳۴۹، صص ۱۷۱۱۷۲. اظهارات عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ مشهور بهائی، نیز که طبق معمول منابع بهائی، گزارشی یکسویه از ماجرا است نشانگر سعایت و افشاگری بهاء و برادرش صبح ازل زمان تبعید در ادرنه عثمانی در سالهای ۱۲۸۰ ۱۲۸۵ق بر ضدّ یکدیگر نزد حکومت عثمانی، و نگرانی دولتین ایران و عثمانی از اقدامات براندازانه این دو (با کمک سفارتخانه های اروپایی) است؛ نگرانیی که به تبعید مجدد بهاء و ازل در ربیع الثانی ۱۲۸۵ به عکا و قبرس انجامید. ر.ک: رحیق مختوم، ۱/۴۵۳۴۵۴.

در چنین شرایطی بود که میرزا بزرگ خان قزوینی (دوست میرزا سعیدخان مؤتمن الملک) به کارپردازی ایران در بغداد منصوب شد و طیّ دو دوره مأموریت سیاسی خویش در عراق (۱۲۷۶۱۲۷۹ و ۱۲۸۲ ۱۲۸۸ق) با اقدامات پیگیر خود (به کمک دیگران) موفق شد که برای همیشه به جولان بابیان در آن منطقه پایان دهد.

پاکسازی عراق از بهاء و هم اندیشان بابی وی، جزئی از حرکت اصلاحی بزرگی بود که یاران امیرکبیر (همچون میرزا سعیدخان و...) از زمان عزل میرزا آقاخان نوری (۱۲۷۵ق) به بعد در پیش گرفتند که شرح آن موضوع گفتار زیر است.

۲. عزل میرزا آقاخان، و بازگشت یاران امیرکبیر به قدرت

روز ۲۰ محرم ۱۲۷۵ق میرزا آقاخان نوری، طبق دستخط شاه از صدارت عزل، و بستگان نزدیکش (نظام الملک و وزیر لشکر) نیز از مناصب خود برکنار شدند. افزون بر این، حاجی علی خان فراشباشی حاجب الدوله (دوست میرزا آقاخان، و قاتل امیر در حمام فین) نیز از شغل خود برکنار و به زندان افکنده شد و جز با پرداخت مبلغ ۲۰ هزار تومان «که از بابت وجوه مصارف عمارات، متصرف بود» از زندان رهایی نیافت.(۱)

پس از عزل میرزا آقاخان، به فرمان شاه شش وزارتخانه (به نامهای وزارت داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه و وظایف) در دربار تشکیل شد(۲) که تصدی وزارت امور خارجه کماکان در اختیار میرزا سعیدخان مؤتمن الملک انصاری (دست پرورده امیرکبیر) قرار داشت.(۳)

ص: ۱۷۶

۱- . تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۴۰.

۲- . تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی، ۳/۱۸۰۹.

۳- . همان، ۳/۱۸۱۰. میرزا سعیدخان از سال ۱۲۶۹ به منصب وزارت خارجه منصوب شده بود همان، ص ۱۷۴۳ و البته تا زمان حضور میرزا آقاخان در رأس قدرت، عملاً اختیاری نداشت.

میرزا سعیدخان که در دوران صدارت میرزا آقاخان نوری، وزیرِ صوری و تشریفاتی بود، اینک (به طور نسبی) اختیارات واقعی داشت.

عزل آقاخان در سال ۱۲۷۵، اساساً برای یاران و بازماندگان امیر، و در واقع برای کشور و ملت ایران) فرج و گشایشی بزرگ را در عرصه سیاست در پی داشت: در سال یادشده، میرزا سعیدخان در تصدی وزارت خارجه، استقلال یافت(۱) و پسرش، میرزا سلیمان خان، نایب اول سفارت ایران در پایتخت عثمانی شد.(۲) میرزا یوسف خان مستوفی الممالک که در زمان میرزا آقاخان از مقام «استیفا» برکنار گردیده و به تبعید آشتیان فرستاده شده بود(۳)، به مقام مهمّ وزارت مالیه منصوب گردید.(۴)

میرزا احمدخان (فرزند امیر) به منصب سرتیپی ارتقا یافت(۵)

ص: ۱۷۷

۱- . میرزا سعیدخان، سال بعد یعنی در ۱۲۷۶ نیز به عضویت دارالشورای دولتی منصوب گشت. ر.ک: همان، ص ۱۸۲۲.

۲- . تاریخ منتظم ناصری، همان، ۳/۱۸۱۳.

۳- . تاریخ قاجار؛ حقایق الاخبار ناصری، صص ۲۳۸ و ۲۴۱.

۴- . همان، صص ۲۴۱۲۴۲؛ تاریخ منتظم ناصری، ۳/۱۸۱۰؛ خلسه، اعتمادالسلطنه، به کوشش محمود کتیرایی، ص ۱۱۷. مأخذ اخیر از زبان میرزا یوسف آورده است: «همین که طومار صدارت میرزا آقاخان پیچیده شد مرا به تهران احضار نمودند. به تشریفم نواختند و به منصب موروثی نائل ساختند».

۵- . همان، ص ۱۸۱۲. وی سال بعد یعنی در ۱۲۷۶ نیز در مقام «سرتیپ اول توپخانه مبارکه»، «به لقب ساعدالملکی ملقّب» شد و خلعت یافت همان، ص ۱۸۲۲. درمورد عنایات شاه به او و بازماندگان امیر ر.ک: تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، نادرمیرزا، ص ۵۲ ؛ امیرکبیر و ایران، صص ۲۲۲۳؛ میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال، ص ۳۷۶؛ اسناد و نامه های امیرکبیر، تدوین و نگارش سید علی آل داود، صص ۹۸۹۹.

، میرزا علی خان (فرزنـد برادر امیر: محمـدحسن وزیرنظام) مقام امیرتومانی یافت(۱) و عزت الدوله (خواهرشاه و همسـر امیر) نیز که پس از قتـل امیر، به زور به ازدواج بـا میرزا کـاظم خـان نظـام الملـک (پسـر میرزا آقاخان نوری) درآورده شـده بود(۲)، این بـار، با فشارشاه (که از اصـرار وزرای وی یعنی همان طرفداران امیر نشأت می گرفت)، و به رغم مخالفت مهدعلیا (مادر شاه)، از پسـر میرزا آقاخان (میرزا کاظم خان) طلاق گرفت.(۳)

ص: ۱۷۸

۱- . در مورد محمدحسن خان و علی خان، ر.ک: امیرکبیر و ایران، آدمیت، چاپ پنجم، صص ۲۵۲۷.

۲- . ر.ک: شـرح حال رجال ایران، بامداد، ۳/۱۴۵۱۴۶؛ شـرح زندگی من...، عبداللّه مستوفی، ۱/ ۸۸ ؛ سیاستگران دوره قاجار، خان ملک ساسانی، چاپ انتشارات هدایت، ۱/ ۴۵؛ اطلاعات ماهیانه، سال ۱، ش ۱۱، مقاله عباس اقبال آشتیانی با عنوان «صد سال بعد از عزل و قتل امیرکبیر».

۳- . ر.ک: چنـد نامه از خانم عزت الدوله خواهر ناصـرالدین شاه، حمید نیّر نوری، مندرج در: وحید، سال ۵ ، ش ۶ ، خرداد ۱۳۴۷، صص ۵۱۱ ۵۱۴ . در نامه های عزت الدوله به کاظم خان که پس از عزل میرزا آقاخان از صدارت و هنگام تبعید وی و فرزندانش به خـارج از تهران، نگـارش یافته با اشاره به وزرای شاه (که مخالف میرزا آقاخان بودنـد) می خوانیم که: «..البته وزیرها دلشان، شـما [یعنی میرزا کاظم خان]را نمی خواهـد. اگر شاه دلش بخواهـد، آنها نخواهند [در اصل: بخاهد، آنها نخاهند] گذاشت شـما بیایید...» (همان، ص ۵۱۱). در نـامه دیگر می نویسـد: «شـاه حکم کرده که صـدراعظم و نظـام الملک آب طهران را نخواهنـد خورد. از این خیـال بیرون برو [که من اجـازه دهم نظـام الملـک نزد تو به تهران بـازگردد]. اگر زیـاد دلت می خواهـد برو پیش شوهر خودت...» همان، ص ۵۱۲ . گفتنی است که ناصـرالدین شاه، بعدها دو دختر عزت الدوله (از امیرکبیر) را به عقد دو تن از پسـران خویش (ظل السـلطان و مظفرالدین شاه) درآورد که محمدعلی شاه قاجار، حاصل ازدواج مظفرالدین شاه با دختر عزت الدوله و امیرکبیر (موسوم به امّ خاقان) بود.

تصویر: – میرزا احمدخان ساعدالملک (پسر امیرکبیر)

عزیزخان سردار کل «به نشان و حمایل و خطاباتی که سابقاً داشت مجدداً برقرار» و «ریاست کلیه و نظم امور مملکت و قشونی آذربایجان» از سوی شاه به وی محول گشت.(۱) حسام السلطنه به حکمرانی ایالت مهم فارس برگزیده شد و «به یک قطعه نشان مکلّل به الماس از درجه دویم امیرنویانی و یک رشته حمایل سبز و آبی و خلعت همایون سرافراز» گردید.(۲) چراغعلی خان (حاکم وقت خمسه) به لقب سراج الملکی نایل شد(۳) و میرزا هاشم قاضی طباطبایی، که در زمان میرزا آقاخان سختیها کشیده بود، تا پایان عمر مورد اعزازشاه قرار گرفت.(۴) حسنعلی خان امیرنظام گروسی «به منصب وزیر مختاری و ایلچیگری مخصوص دولت عَلیّه ایران مأمور به اقامت دربار دولتین انگلیس و فرانسه گردیده به خلعت همایونی سرافراز شد»(۵) و ضمناً سرپرستی ۴۲ نفر از دانش آموختگان دارالفنون که برای تکمیل تحصیلات به اروپا اعزام شده بودند، به عهده وی محوّل گردید.(۶)

ص: ۱۷۹

۱- . همان، ص ۱۸۱۱. وی، همچنین، در سال ۱۲۷۶ از اجزای شورای وزیران گردید همان، ص ۱۸۲۴ و در ۱۲۷۷ به پیشکاری مظفرالدین میرزا (ولیعهد شاه و والی آذربایجان) منصوب گردید (همان، ص ۱۸۳۴) و در ۱۲۷۸ عنوان «وزارت مخصوص» او را یافت (همان، صص ۱۸۴۴ ۱۸۴۵. نیز ر.ک: یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۲۴۸).

۲- . تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی، ۳/۱۸۱۴.

۳- . همان، ص ۱۸۲۱.

۴- . ر.ک: نسب نامه شاخه ای از طباطبایی های تبریز، سید جمال ترابی طباطبایی، صص ۸۳ ۸۵ .

۵- . منتظم ناصری، ۳/۱۸۱۲.

۶- . شرح حال رجال ایران، ۱/۳۶۰؛ منتظم ناصری، ۳/۱۸۱۲.

به همین گونه، شیخ العراقین هم مورد عنایت ملوکانه قرار گرفته، «یک ثوب عبای ترمه به جهت جناب شیخ عبدالحسین مجتهد ارسال عتبات شد»(۱) و میرزا جعفرخان مشیرالدوله (عموزاده قائم مقام فراهانی) نیز «به یک قبضه عصای مرصع، قرین اعزاز» گشت(۲) و زمانی که در محرم ۱۲۷۵ق شورای دولتی (متشکل از وزرای گوناگون داخله، خارجه، جنگ و...) توسط شاه ایجاد شد مشیرالدوله به ریاست آن شورا انتخاب گردید.(۳)

در این شرایط حساس، کارپرداز جدیدی نیز از سوی دولت ایران روانه عراق شد، که از جرگه یاران امیر محسوب شده و عملاً نقش نمایانی را در خاتمه دادن به جولان حسینعلی بهاء و کلاً بابیها در آن کشور ایفا کرد. او میرزا بزرگ خان قزوینی نام داشت که در ۱۲۷۶ق (یک سال پس از عزل نوری از صدارت) به کارپردازی ایران در بغداد منصوب شد.

یاران امیر، با استفاده از فرصت به دست آمده، ضمن انجام وظایف و خدمات محوّله دیوانی خویش، به دو کار برخاستند: نخست آنکه، راه را (برای همیشه) بر بازگشت میرزا آقاخان نوری به قدرت (که سخت برای آن تلاش می ورزید و دست خارجی نیز از وی حمایت می کرد) بستند. دیگر آنکه، با فرستادن شخصی به نام میرزا بزرگ قزوینی به کنسولگری ایران در بغداد، فضا را بر حسینعلی بهاء و بابیانِ همراه وی در عراق تنگ کرده و از طریق تلاش برای دستگیری و بازگرداندن آنان به ایران یا دست کم اخراج ایشان از بغداد به نقطه ای دوردست از مرز ایران، در صدد پایان دادن به جولان و تاخت و تاز آنها در عتبات عالیات برآمدند، که موفق نیز شدند.

ص: ۱۸۰

۱- . همان، ص ۱۸۱۰.

۲- . همان، ص ۱۸۱۱. میرزا جعفرخان، در سالهای ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ق نیز به سفارت کبرای ایران در انگلیس منصوب شده و به مأموریت از سوی شاه، به برخی از پایتخت های مهم اروپا و نیز پایتخت عثمانی سفر کرد همان، صص ۱۸۴۲۱۸۴۳.

۳- . ر.ک: اندیشه ترقی...، فریدون آدمیت، ص ۵۴ و بعد.

ذیلاً درباره هر دو مطلب فوق توضیح می دهیم:

۳. جلوگیری یاران امیر از بازگشت میرزا آقاخان به قدرت

تا لحظه مرگ خفّتبار صدراعظم نوری در تبعید (شوال ۱۲۸۱ق)، تلاشها، تشبثها و واسطه انگیزیهای زیادی از سوی میرزا آقاخان نوری جهت پایان دادن به تبعید وی و (در صورت امکان) بازگشتش به مسند قدرت، صورت گرفت، اما این تلاشها و تشبّثها، همگی با کارشکنیها و سنگ اندازیهای میرزا یوسف خان مستوفی الممالک و دو تن دیگر از یاران و دست پروردگان امیر (یعنی عزیزخان مکری سردار کل داماد امیر، و میرزا سعیدخان مؤتمن الملک) خنثی شد و نافرجام ماند.

حتی زمانی که شاه بر اثر آن پادرمیانیها سه سال پس از عزل و تبعید صدر اعظم نوری، حکم به آزادی دو تن از فرزندان وی (میرزاکاظم خان و میرزا داودخان) و آمدن آن دو به تهران داد، و پس از اعطای خلعت از سوی شاه به آن دو، به میرزا یوسف فرمان رفت که خدمتی در خور به آنان واگذارد، مستوفی با اهمال و دفع الوقت از انجام این امر سر باز زد و از این رو، آن دو تن، پس از چندی بلاتکلیفی، کُلَه خورده، ناچار شدند نزد پدر بازگردند!(۱)

یاران امیر چنانکه گذشت حتی خواهرشاه (عزت الدوله) را نیز به رغم مخالفت مادرش (مهدعلیا)، وادار به طلاق از همسرش (پسر میرزا آقا خان) نمودند، تا این پیوند نیز که پس از مرگ امیر، زورانه به خاندان سلطنت تحمیل شده بود، به صورت عاملی جهت بازگشت نوری به قدرت مورد بهره برداری قرار نگیرد.

۴. اقدام یاران امیر برای پاکسازی عراق از جولانِ حسینعلی بهاء و بابیان

ص: ۱۸۱

۱- . شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۴/۳۷۴۳۷۹.

اقدام دیگر یاران امیر پس از بازگشت به قدرت، این بود که بر آن شدند تا بساط بابیان تبعیدی و فراری به عراق (به ریاست حسینعلی بهاء و یحیی صبح ازل) را که از حمایت عثمانی (و حتی نمایندگان سیاسی اعزامی از سوی ایران در زمان میرزا آقاخان) برخوردار بودند، برچینند و آنان را از مرزهای ایران دور سازند که به این هدف نیز نایل شدند.

چنانکه قبلاً گذشت، نماینده سیاسی ایران در بغداد (زمان صدارت میرزا آقاخان نوری) نسبت به بهاء و بابیان مرتبط با وی در بغداد، سختگیری نکرده، بلکه گاه در مقام حمایت از آنان نیز بر می آمد، و این سیاست (که تا زمان آمدن میرزا بزرگ خان قزوینی (به عنوان کنسول ایران) به بغداد ادامه داشت) همراه با حمایت حاکم عثمانی عراق از بابیها، بالتبع بر جسارت این گروه آشوبگر و ماجراجوییهای آن بر ضدّ مسلمانان عراق افزوده بود.

در چنین شرایطی، میرزا بزرگ خان قزوینی به کارپردازی ایران در بغداد منصوب شد و با تلاشهای مستمرّ خویش (که از حمایت شاه و وزیر خارجه ایران، و پشتیبانی علمای شیعه عراق به رهبری آیت اللّه حاج شیخ عبدالحسین تهرانی برخوردار بود) توفیق یافت که بساط این گروه را در عراق برچیند.

میرزا بزرگ خان قزوینی قبلاً در ۱۲۶۹ به منصب کارپردازی ایران در ارزنهٔ الروم عثمانی منصوب شده(۱) و در آنجا مصدر خدماتی گردیده بود.(۲)

ص: ۱۸۲

۱- . تاریخ منتظم ناصری، ۳/۱۷۴۳.

۲- . برای فعالیتها و خدمات میرزا بزرگ در مأموریت ارزنهٔ الروم در سال ۱۲۷۳ در جریان مناقشات ایران و انگلیس بر سر هرات ر.ک: مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله، قسمت دوم: اسناد مربوط به سال ۱۲۷۴، به کوشش کریم اصفهانیان، صص ۴۷ ،۴۸، ۱۱۹ و ۳۲۴.

او سپس در سال ۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م به مقام «کارپردازی اول و مخصوص» دولت ایران در مرکز عراق برگزیده شد(۱) و به عنوان ژنرال کنسول ایران در بغداد(۲) به انجام مسئولیتهای محوّله پرداخت. میرزا بزرگ در سال ۱۲۷۹ق(۳) پست خود را به میرزا زمان خان وانهاد.(۴) اما در سال ۱۲۸۲ مجدداً به نمایندگی ایران در عراق منصوب شد و این بار به مدت شش سال (از ۱۲۸۲ق / ۱۸۶۵ تا ۱۲۸۸ / ۱۸۷۱) کارپرداز اول یا ژنرال کنسول ایران در بغداد گردید.(۵)

ص: ۱۸۳

۱- . تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، ۳/ ۱۸۲۵، و نیز ر.ک: مرآت البلدان، از همو، ۲/۲۵۴. حسن موقر بالیوزی، مورخ بهائی، ورود میرزا بزرگ به بغداد را در جولای ۱۸۶۰ ثبت کرده بهاءاللّه شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، ص ۱۷۸ که مقارن با ذی حجه ۱۲۷۶ق می شود. اما چنانکه دیدیم، منابع معاصر واقعه همچون اعتمادالسلطنه، این رویداد را در سال ۱۲۷۶ / ۱۸۵۹ شمرده اند. کارپرداز، معادل کنسول و کارپرداز اول، سر کنسول است.

۲- . مقاله شخصی سیاح، صص ۹۳۹۴؛ «ادامه بحث درباره نقطةً الکاف»، سید محمد محیط طباطبایی، مندرج در: گوهر، سال ۴، ش ۷، ص ۵۵۸ .

۳- . الکواکب الدریةً، عبدالحسین آواره، ۱/۳۵۸.

۴- . میرزا زمان در سال ۱۲۷۵ق / ۱۸۵۸م کارپرداز مصر شده و به نشان اول سرهنگی نایل گردیده بود منتظم ناصری، ۳/۱۸۱۴. وی چندی پس از پایان مأموریت خویش در عراق نیز در ۱۲۸۳ / ۱۸۶۶م به منصب کلانتری تهران برگزیده شد (همان، ۳/۱۹۰۰).

۵- . ر.ک: منتظم ناصری، ۳/۱۸۷۴؛ روزنامه ناصرالدین شاه به خراسان، علینقی حکیم الممالک، ص ۴۷۰؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۶ /۲۱۹۲۲۲. میرزا بزرگ در ۱۲۸۸ جای خود را به میرزا اسحاق خان داد که قبلاً ـ کارپرداز ارزروم بود و در این سال به منصب کارپردازی اول ایران در بغداد مأمور اقامت در آن شهر گردیده و به اعطای یک قطعه نشان و حمایل از درجه دوم سرتیپی نایل شده بود. ر.ک: منتظم ناصری، ۳/ ۱۹۲۵.

تصویر: – از راست: ۱. میرزا محمد رئیس وزارت عدلیه ۲. میرزا بزرگ خان کارپرداز بغداد

انتخاب میرزا بزرگ خان قزوینی برای این مأموریت، انتخابی حساب شده بود و او با خصلتها و ویژگیهای مثبتی که داشت، و جدّیتی که در کارها نشان می داد، می توانست به خوبی از عهده این مأموریت خطیر برآید.

۵ . میرزا بزرگ خان قزوینی؛ شخصیت و خصال

میرزا بزرگ خان چنکه قبلاً نیز اشاره داشتیم از طیف یاران امیرکبیر محسوب می شد، و در این زمینه باید از روابط تنگاتنگ او با میرزا سعیدخان مؤتن الملک انصاری یاد کرد که دست پرورده و برکشیده امیر قلمداد می گردید و در آن تاریخ، وزارت امور خارجه ایران را بر عهده داشت.(۱)

مرحوم حاج شیخ اسماعیل شیخ المشایخ امیرمعزّی (کتابدار اسبق کتابخانه سلطنتی و متوفی پیش از سال ۱۳۲۲ش) در کتاب خواندنی خود: نوادرالامیر، ضمن نقل داستانی جالب از تدبیر میرزا بزرگ خان جهت حفظ حیثیت ایران و روحانیت شیعه در برابر والی زورگوی عثمانی در عراق (نامق پاشا)، می نویسد: «منازعاتی پیوسته مابین نامق پاشا حاکم عراق و میرزا بزرگ کارپرداز ایران بوده است که شرح آن از ترتیب این کتاب خارج است و انتخاب میرزا بزرگ به جهت کارپردازی عراق عرب [را]هم از حُسنِ انتخاب امیرنظام می توان شمرد».(۲)

ص: ۱۸۴

۱- . راجع به روابط نزدیک میرزا بزرگ خان و میرزا سعیدخان مؤتمن الملک انصاری ر.ک: اسناد محکمه سید صادق طباطبایی سنگلجی مجتهد عصر ناصری مربوط به سالهای ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ (هجری قمری)، نشر آبی، به کوشش امید رضایی، ص ۱۳۰، که در یکی از اسناد آن (مورخ صفر ۱۲۸۵ق) از «کارپرداز اول و مخصوص دولت علیّه ایران میرزا بزرگ خان» به عنوان «وکیلِ» جناب امور وزیر خارجه (میرزا سعیدخان) در نجف اشرف یاد شده است.

۲- . ر.ک: نامه های امیرکبیر...، تصحیح و تدوین سید علی آل داود، صص ۲۹۲۲۹۳.

در زمان میرزا بزرگ، حاجی ملاـ غفور هم نایب کارپرداز در نجف اشرف بود(۱) که احتمالاً ـ همان ملاـ غفور داماد حاج میرزا هاشم طباطبایی (منشی و ندیم امیرکبیر باشد).

اهتمام میرزا بزرگ به حفظ آبرو (شکوه و عظمت) دولت ایران در انظار بیگانگان در عراق (به ویژه کارگزاران مغرور و متبختر عثمانی) که به وسیله برگزاری دقیق و کامل تشریفات سیاسی در هنگام ورود فرستاده مخصوص شاه ایران (عضد الملک) از ایران به عراق (قلمرو دولت عثمانی) صورت گرفت، کاملاً در خاطرات عضدالملک از این سفر هویدا است.(۲)

علی رضاخان عضدالملک، از رجال خوشنام قاجار، که در اواخر سال ۱۲۸۳ق از سوی ناصرالدین شاه مأموریت یافت خشتهای طلای نذری و اهدایی شاه برای نصب در گنبد مطهر عسکریین (علیهماالسلام) را به سامرا برده و تحویل آیت اللّه حاج شیخ عبدالحسین تهرانی بدهد(۳)، شرحی گویا از منش و روش مثبت میرزا بزرگ قزوینی به دست داده است. وی می نویسد: میرزا بزرگ،

از آنچه چاکرانِ فدویّت کیش و فدویان صداقت اندیشِ دولت قاهره را می شاید، از قوّت قلب و وسعت صدر و دیده عاقبت بین و چهره باز و پیشانی مُقبِل، به قدر خویش، از همگُنان بیش دارد. سر آمد این همه، اعتقاد صحیح و آیین محکم او است که هر کس از ابنای روزگار در مذهب خود راسخ و ثابت نباشد، به فتوای عقل مردود است و هیچ کار را نشاید؛ اگر چه کوزه داریِ قمارخانه باشد یا سبوکشیِ میخانه. اما با نور هدایت او، شب کبودْ گلیم سیاه به خانه عدم فرستد و با کیمیای عقیدتش جهل زنگ خورده، به نقد عقل مبدّل آید.

ص: ۱۸۵

۱- . سفرنامه عضدالملک به عتبات، به کوشش حسن مرسلوند، ص ۱۵۸.

۲- . ر.ک: همان، ص ۸۵ و ۸۷ .

۳- . همان، قسمت پیشگفتار، ص ۸ .

از یَدوِ این دولتِ جاوید آیت، تا قیامت، قامتش کشیده باد و تا ابد، مدتش پاینده. به هر امر خطیر مأمور گردید و به هر مملکت سفیر شد، به طالع سعد و اختر همایون شاهنشاه جم جاه، روحنا و روح العالمین فداه، وضعش به آبرو و شوکت بوده و شیوه اش پاس نمک خداوند نعمت. چنانکه عَروضی سمرقندی گوید: در شواهقْ چُست رفتی و از مضایقْ چالاك برون آمدی. اینک در بغداد از شرایط خدمت و لوازم صداقت آنی فراغت و استراحت ندارد و دقیقه[ای]غافل نیست که در برابر خصم دین و هم چشم دولت، امور مربوط به افتخار باشد و مأموریت، مضبوط به اعتبار. زحمتی که از اراذل و اوباش و نادانی سفها متحمل است فوق طاقت و خارج از اندازه عادت است.

از هر جا و هر بلد، پاردُم(۱) ساییده بُخو(۲) بریده ای است که از شدت شرارت در وطن مألوف خود مجال زیستن ندارد؛ در آن عتبات عالیات جمعند و در هر انجمنْ پروانه شمع. بعضی مال مردم می دزدند و از سرقت مال خود عارض می شوند و بعضی که در عمر خود عارض درهم و دینار ندیده اند به مردمان بابضاعت و اعتبار ادای پانصد و هزار می کنند. از این قبیل رفتار، که این بنده فَدَوی هزار یکش را نشنیده ام و صد یکش را تقریر نتوانم، بسیار است. اول زحمتش را به او می دهند و پس از کشف مطلب، در پیش خارجی خجالتش با اوست. از مواد عشره گذشته، در سایر امور مانند شمشیر شاهره(۳)

ص: ۱۸۶

۱- . پاردم: تسمه ای که در عقب زین یا پالان اسب و الاغ می دوزند و زیر دم حیوان می افتد.

۲- . بُخو: حلقه و زنجیر که دست و پای چهارپایان یا زندانیان را با آن می بندند.

۳- . شمشیر آخته.

، قاطع مقاصـد است و جامع محامـد. بابی گشوده دارد و نانی گسترده. آنچه در قنسول انگلیس در آن حـدود حکایت نماینـد آیینه سنگ است و اسباب قشنگ، و آنچه از او معروف است پلو آش است و توسعه معاش. هر نوع مرحمتی که از جانب... [شاه]در ترفیه و تقویت او مبذول گردد شرعاً و عرفاً به جا است؛ زیرا که مأموریت او نسبت به سایرینْ حمل حجرالاشدّ است.(۱)

نیز می نویسد: الحق مقرب الخاقان کار پرداز، در آن حدود، حق نعمت شاهنشاهی روحنا فداه را در بسط خوان نیکو مرعی می دارد. نه چنان است که همان باشد پیوسته دست و سفره اش گشاد و گسترده است. بر خلاف سایر سفرا که با وصف مواجب و مرسوم گزاف و هرگونه مخارجی [هم] کنند دولت متحمل می شود [ولی]نانشان از قبایحشان پنهان تر است».(۲)

عضدالملک در حالی که از سستی و ناشایستگی برخی از مأموران وزارت خارجه ایران در عراق انتقاد دارد، میرزا بزرگ را به شایستگی و کفایت می ستاید و کارپردازیِ او را «اسمی بارسم و لفظی بامعنی» می شمارد.(۳)

نامق پاشا در دیدار با عضدالملک از کارپرداز پیشین ایران در بغداد (زمان خان) تعریف و اظهار «رضایت» می کند و عضدالملک با پاسخی ظریف و مدبّرانه، رجحان میرزا بزرگ بر زمان خان را خاطر نشان می سازد.(۴)

۶. میرزا بزرگ خان قزوینی؛ تقابل با بهاء و ازل

در دوران اول مأموریت میرزا بزرگ خان در بغداد (۱۲۷۶۱۲۷۹ق) بهاء و هم مسلکان بابی وی، در اثر مراقبتها و سختگیریهای میرزا بزرگ، به تنگنا افتادند و سرانجام برای تخلص از فشار وی (که می خواست آنان را به عنوان ایرانیان مهاجر، دستگیر و برای محاکمه و مجازات، به ایران بازگرداند)، به اشاره نامق پاشا (حاکم عثمانی در بغداد، که از بابیها حمایت می کرد) به تبعیت عثمانی درآمدند. اما میرزا بزرگ، همچنان موضع منفی خود نسبت به بهاء و بابیان را ادامه داده و به عنوان نماینده دولت ایران، در سیاستی هماهنگ با دربار و وزارت خارجه ایران و نیز سفیر ایران در دربار عثمانی، حکومت عثمانی را تحت فشار مداوم قرار داد که بابیها را از بغداد و نقاط همجوار ایران، به نقاط دوردست از ایران منتقل سازد.

ص: ۱۸۷

۱- . سفرنامه عضدالملک به عتبات، به کوشش حسن مرسلوند، صص ۱۲۷ ۱۲۸.

۲- . همان، ص ۱۲۹.

۳- . همان، ص ۱۲۳.

۴- . همان، ص ۱۱۰.

میرزا زمان خان (کارپرداز ایران در بغداد پس از مأموریت اول میرزا بزرگ خان قزوینی) در نامه خود به وزیر امور خارجه ایران، مورخ رمضان ۱۲۷۹ق، گزارش می دهد که: شب ۴ رمضان ۱۲۷۹ برادر و پسر بهاء (میرزا موسی کلیم و عباس افندی) از سوی بهاء نزد من آمدند و با اشاره به تبعید بهاء و منسوبین او به امر ناصرالدین شاه به بغداد، اظهار داشتند: «در ایام مأموریت مرحوم میرزا ابراهیم خان و مقرب الخاقان دبیر مهام تا به حال ما به خیال خود بودیم، وقتی عالیجاه میرزا بزرگ خان آمد ما را مخوف از دولت کرده پاپی شد و همان پاپی شدن اسباب شدت ما شد و پاره ای را هم که از ایران اخراج کردند به بغداد آمدند و اطراف ما را گرفته و این جمعیت اسباب توهم میرزا بزرگ خان شد، به دارالخلافه [تهران] و اسلامبول نوشت و در قصبه ما آدم گماشت و از تلغراف اسلامبول خبر اخراج ما را دادند تا تظلم خود را به جناب نامق پاشا و قونسولها بردیم و ناچار تبعیت عثمانی را قبول کردیم، و حالا فی الجمله خیالمان آسوده است...».(۱)

زمان خان در بخشی دیگر از نامه می افزاید: «میرزا حسینعلی به اتباعش یعنی آن کسانی که منسوب به آنها هستند، غدغن اکید نموده که هرجا فدوی را ببینند با کمال حقارت و تعظیم حرکت کنند. اما به این فقرات اعتنا ندارم و آنچه تکلیف عقلی و شرعی خودم در حق آنها باشد در موقعش خواهم کرد...».(۲)

ص: ۱۸۸

۱- . مجله وحید، سال ۸ ، شماره مسلسل ۸۶ ، بهمن ۱۳۴۹، ص ۱۶۷. تاریخ معاصر ایران: درباره اقدام بهاء و یارانش در عراق به قبول تبعیت عثمانی، در بخش مربوط به پیوند بهائیت و امپراتوری روس تزاری، فصل: «عشق آباد روسیه، بهائیان و دولت تزاری»، قسمت: «اوفهای ایرانی تبار»!، مفصلاً بحث شده است.

۲- . همان، ص ۱۶۸.

وی در همین نـامه، والی عراق (نـامق پاشـا) را بـا بهاء و یاران وی همراز شـناخته و درمورد وجود عوامل نفوذی این فرقه در وزارت خـارجه ایران به وزیر خـارجه هشـدار می دهـد و می نویسـد: میرزا موسـی و عبـاس افنـدی در گفت و گو بـا من، «از جمیع امورات دارالخلافه [= تهران] خبر دادنـد و در بغـداد نزد والی اگر سـخنی مخفی بگویی روز دیگر به آنها رسانیـده اند... میرزا حسـینعلی به اتباعش، یعنی آن کسانی که منسوب به آنها هسـتند غـدغن اکیـد نموده که هر جا فـدوی را ببینند با کمال حقارت و تعظیم حرکت کننـد، اما به این فقرات اعتنا نـدارم و آنچه تکلیف عقلی و شـرعی خودم در حق آنها باشد در موقعش خواهم کرد، و مخصوصاً می سپارم که عریضه[ای] که فـدوی در حقّ آنها می نویسد غیر خود سـرکار و نظر مهر آثار [ناصـرالدین شاه] کسـی اطلاع پیدا نکند. آنچه کاغـذی که در اینجا میرزا بزرگ خان خـدمت جناب عالی نوشـته است و آنچه جوابی که داده اید، همه و از همان وزارتخانه به اینها خبر داده انـد. حالا به صـراحت عرض می کنم اگر مضـمون عرایض فـدوی که بایـد خدمت جناب عالی عرض بکنم به آنها برسد بعد از این هیچ از احوالات آنها نخواهم نوشت...».(۱)

میرزا بزرگ، در ایام مأموریت خود در عراق، با بابیها (و از جمله، با حسـینعلی بهاء) برخوردی قاطع داشت و با تلاشهای پیگیری که همراه آیت اللّه حـاج شـیخ عبدالحسـین تهرانی، بر ضـدّ آن گروه نزد مقامـات عالی ایران و عثمانی داشت، از پا ننشـست تا زمینه را برای تبعید گروه یادشده از عراق فراهم کرد.

ص: ۱۸۹

۱- . همان، صص ۱۶۸۱۶۹.

شوقی افندی در لوح قرن احبای امریک می گوید: میرزا بزرگ خان به نوبت خویش نهایت جدّیت را داشت که طبقه عوام را تحریک کند تا بر علیه امر قیام کنند... و سپس به وی نسبت می دهد که در مقام ترور بهاء برآمده است.(۱) عبدالحمید اشراق خاوری، نویسنده و مبلغ مشهور بهائی، ضمن اطلاق «خان پرتدلیس» (به تبعیت از شوقی افندی) بر میرزا بزرگ خان قزوینی می نویسد: میرزا بزرگ خان «که در آن ایام کارپرداز دولت ایران در بغداد بود و با شیخ عبدالحسین شیخ العراقین طهرانی همدست شده به مخالفت امراللّه قیام نمود».(۲)

همین نویسنده، با اشاره به فعالیت میرزا بزرگ خان قزوینی و آیت اللّه حاج شیخ عبدالحسین تهرانی بر ضدّ بهاء و بابیان در عراق می نویسد: این دو در بغداد «دست از اقدامات خود بر علیه احباب بر نداشتند. مردم را به شورش و بلوی تحریک نموده روز عاشورا و ایام دیگر متعرّض احباب [= بابیها]می شدند و... بالاخره با دستور شیخ مذکور قونسول نامبرده تصمیم گرفت که کلیه احبّا را تبعید نمایند. لذا سه نفر: شیخ حسن زنوزی، ملا محمدحسن قزوینی، و عسگر صاحب، را در کربلا دستگیر و... به بغداد آوردند که به ایران برده تسلیم مأمورین دولت نمایند». اینان در طول راه یا در زندان تهران درگذشتند، ولی «شیخ و قونسول به این اندازه قانع نشده آن قدر اقدام و کوشش نمودند تا حاکم بغداد را با خود همراه نموده ۸۸ نفر زن و مرد احبا را اسیر کرده تحت نظر سواران امنیه به موصل تبعید نمودند...».(۳)

ص: ۱۹۰

۱- . رحیق مختوم، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱/۵۳۱ ۵۳۲ .

۲- . همان، ۱/۵۳۱ .

۳- . همان، ۱/۴۵۴۴۵۶. برای تلاش جدی و مستمرّ شیخ العراقین با همکاری میرزا بزرگ قزوینی در عراق بر ضد بهاء و یاران بابی وی، علاوه بر مأخذ پیشگفته، ر.ک: مقاله شخصی سیاح...، عباس افندی، صص ۹۳۹۷؛ رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، اسداللّه مازندرانی، ۲/ ۵۰۵ به بعد؛ آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۲، ش ۱ و ۲، ص ۶۳ ، مقاله محمدعلی فیضی؛ مفتاح باب الابواب، میرزا مهدی خان زعیم الدوله، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، ص ۲۲۲.

تلاش میرزا بزرگ (و گروه همبسته وی در وزارت خارجه ایران) برای اخراج بابیان از مجاورت مرزهای ایران، بی نتیجه نبود. بهاء و بابیان همراه و هم اندیش وی، چنانکه گفتیم، برای تخلص از فشارهای میرزا بزرگ، تابعیت ایران را از خود سلب کرده و به تبعیت عثمانی در آمدند، اما این کار نیز مشکلشان را حل نکرد و نهایتاً (با فشار حکومت ایران و دستور سلطان عثمانی) در ذی قعده ۱۲۷۹ق از بغداد به اسلامبول و سپس در رجب ۱۲۸۰ق به ادرنه و بالاخره در ربیع الثانی ۱۲۸۵ق به عکا (در فلسطین) انتقال داده شدند.

به نوشته اشراق خاوری: «ناصرالدین شاه به واسطه میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه و با اهتمام حاجی میرزا حسین خان سفیر کبیر مقیم اسلامبول با خواهش و اصرار پی در پی، سلطان عبدالعزیزخان را بر آن داشت که حکم اِبعاد(۱) جمال ابهی را از عراق به اسلامبول صادر نمود و نامق پاشا، والی ایالت، چون از تعدّیات علماء و مجتهدین عراق و میرزا بزرگ خان قونسول سابق و دیگر معاندین و از اعمال دربار ناصرالدین شاه و هم از عظمت مقام و مرتبت الهی آگاه بود راضی به اقدام مذکور نگردید، ناچار به صدد برآمد که با کمال وِفق و ادب، حکم سلطانی را ابلاغ داشته ایشان را به نوعی که مرضی و پسندیده است به اسلامبول روانه دارد».(۲)

اقدام دیگر میرزا بزرگ خان در دوران مأموریت خویش در عراق، آن بود که در سال ۱۲۸۶ق آخوند ملّا محمدجعفر شریف کاشانی (از سران بابیه، شاخه ازلی)(۳)

ص: ۱۹۱

۱- . دورکردن، تبعید.

۲- . رحیق مختوم، ۱/۵۰۷ .

۳- . شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۶/۲۷۴.

را همراه با پسر وی حسین(۱) و نیز نوراللّه (فرزند یحیی صبح ازل) تحت الحفظ به ایران آورد و همین امر، موجب حبس و مرگ محمد جعفر در زندان ناصرالدین شاه گردید و ضربه ای سخت به کیان ازلیگری وارد ساخت.

محمدجعفر از شاگردان سید کاظم رشتی بود که بعد از ظهور ادعای علی محمد باب، به باب گروید و زمانی نیز که بابیان به دو دسته ازلی و بهائی تقسیم شدند، جانب یحیی صبح ازل (برادر ورقیب بهاء، و رئیس گروه ازلیان) را گرفت.(۲) تقرب محمد جعفر نزد پیشوای ازلیان تا آنجا بود که ازل، سرپرستی فرزندش، نوراللّه، را به محمدجعفر سپرد.

مهدی بامداد، در شرح ماجرا، ضمن اشاره به گرایش ملّا محمدجعفر به شیخ احمد احسایی و سپس سید کاظم رشتی و میرزا علی محمد باب، و تبعید وی از سوی دولت ایران به عراق و کاظمین در اثر مخالفت علمای ایران با او، می نویسد:

در این مدت با چند نفر از بابیهای معروف آن زمان از قبیل حاج سید جواد کربلایی ملّا رجبعلی قهیر میرزا حسینعلی بهاء و امین الاطباء رشتی در بغداد حشر و نشر داشته و در ضمن در عقاید بابیه متمایل به صبح ازل می شود و به فرقه ازلی می گرود.

ص: ۱۹۲

۱- . یعنی همان سِرّ میرزا حسین شریف کاشانی، که وی را از کارگزاران استعمار بریتانیا و عوامل اینتلیجنت سرویس شمرده اند، و به قول مهدی بامداد: «خدمات باارزشی نسبت به آنان انجام داد و معروف گردید به سِر حاج میرزا حسین شریف کاشانی و در مصر درگذشت...» شرح حال رجال ایران، ۶ /۲۷۴.

۲- . شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۶/۲۷۴. برای شرح حال ملّا محمدجعفر ر.ك: همان، ۶ /۲۱۹۲۲۲.

در سال ۱۲۸۰ قمری که بابیه بغداد را به اتفاق میرزا حسینعلی بهاء و صبح ازل از بغداد به اسلامبول تبعید می کنند صبح ازل سرپرستی میرزا نوراللّه با مادرش مریم خانم معرف به قانته را به عهده او واگذار می کند. نراقی چند سالی در کاظمین می زیسته و مشغول به کارهای خود بوده و چون بابی بودن او در کاظمین شهرت زیاد پیدا می کند و ممکن بوده که در آنجا برای این موضوع جنجالی راه افتد بدین جهت میرزا بزرگ خان سرکنسول ایران در بغداد (میرزا بزرگ خان مدت شش سال از ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۸ قمری کارپرداز اول یعنی سرکنسول ایران در بغداد بوده است) که در سال ۱۲۸۶ قمری به ایران آمد آخوند ملّا محمدجعفر را با پسرش میرزا حسین(۱) و میرزا نوراللّه (۲) را با خود آورد و چون آخوند نراقی که به کرمانشاه رسید سخت ناخوش شد. میرزا بزرگ خان او و همراهانش را به امامقلی میرزا عماد الدوله سپرده و خود راهی تهران می شود. پس از چندی عماد الدوله آنان را تحت الحفظ به تهران می فرستد و پس از ورود به تهران در انبار زندانی می شوند... و سرانجام در سال ۱۲۸۶ قمری او را مسموم می کنند...(۳)

ص: ۱۹۳

۱- . این میرزا حسین که بعدها از حبس درآمد در دستگاه انگلیسیها وارد شد و در هندوستان مشغول به کار گردید و خدمات باارزشی نسبت به آنان انجام داد و معروف گردید به سِر حاج میرزا حسین شریف کاشانی و در مصر درگذشت... بامداد.

۲- . میرزا نوراللّه پسر میرزا یحیی صبح ازل بوده و در میان ازلیها به آقا نور شهرت دارد. نامبرده در رشت مقیم و به طبابت اشتغال داشته است بامداد.

۳- . شرح حال رجال ایران، همان، ۶/۲۱۹۲۲.

۷. تحریف تاریخ در منابع بهائی

عباس افندی در مقاله شخصی سیاح... ادعا می کند که: میرزا بزرگ خان قزوینی (جنرال کنسول ایران در بغداد) از اقدامات خود بر ضدّ بهاء در بغداد طرفی نبست و «نهایت معزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت»!(۱) در حالی که دیگر منابع بهائی، تصریح دارند که مساعی میرزا بزرگ، زمینه ساز اخراج بهاء از بغداد و تبعید وی به اسلامبول گردید.

برای نمونه، محمدعلی فیضی، نویسنده و مبلغ مشهور بهائی، با اشاره به تکاپو و به قول وی: «شور و نشور» بهاء و بابیان در عراق، و مخالفت «شیعه و سنی» با آن جماعت در آنجا، می نویسد: «ورود شیخ عبدالحسین مجتهد معروف جهت تعمیر بقاع متبرکه به عتبات، و ملاحظه این شور و نشور و انجذابات عموم خلق، سبب تشدید امر و تحریک تعصبات جاهلانه عوام گردید و با میرزا بزرگ خان، قونسول ایران در بغداد، به ضدیت و مخالفت آن حضرت همت گماشتند و آن قدر کوشیدند تا به دستورات اکیده ناصرالدین شاه و وزیر خارجه، حاج میرزا حسین خان سپهسالار، نماینده ایران در دربار عثمانی موافقت گردید که موافقت سلطان عثمانی را نسبت به انتقال حضرت بهاءاللّه و همراهان به اسلامبول به دست آورد. نامق پاشا نامه عالی پاشا، صدراعظم عثمانی، را به وسیله منشی خود به نظر مبارک [بهاء]رسانید و آن حضرت حاضر برای عزیمت به اسلامبول گردید».(۲)

همین مطلب، در کتاب الکواکب الدریهً، نوشته آواره (مبلغ پیشین بهائی) این گونه گزارش شده است: «...در سنه یکهزار و دویست و هفتاد و نه هجری که سال دهم از ورود» بهاء «به بغداد بود... میرزا بزرگ خان قزوینی به قونسولگری عراق عرب مأمور شد. و چون او در بغداد زمام امور ایرانیان را به دست گرفت علماء و مشایخی که در مدت ده سال به هر دامنی آویخته و هر طرحی برای اضمحلال بهائیان ریخته بودند...، به دامن این قونسول جدید آویختند و میرزا بزرگ خان هم الحق کوتاهی نکرده در مدت نه ماه تمام به تمام وسائل متشبّث گشت و پیوسته با دربار ایران و عثمانی در مذاکره بود. گاهی این حزب را مُبدِع دین شمرد و دمی مخرّب آیین خواند. گهی مخالف تمدن بیان کرد و وقتی دشمن سلطنت و استبداد قلمداد فرمود. و سلطان ایران را به مذاکره و قرارداد با سلطان عثمانی وادار نموده، پادشاه عثمانی را که در آن وقت سلطان عبدالعزیز بود از حالت سکوت و بی طرفی بیرون آورده به طَرَفیّت و اقدام واداشتند. و در آن وقت سلطنت عثمانی در غایت استبداد بود، و ارکان ملت از سطوتش در ارتعاش و ارتعاد. خلاصهً القول اینکه، پس از نه ماه مذاکره و مخابره، فرمان صریح از باب عالی صادر شد که حضرت بهاءاللّه را با اَتباع و اصحاب و منتسبین، به سمت اسلامبول حرکت دهند...».(۳)

ص: ۱۹۴

۱- . مقاله شخصی سیاح...، ص ۹۷.

۲- . آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۲، ش ۱ و ۲، ص ۶۳ .

۳- . الکواکب الدریهً، ۱/ ۳۵۸۳۵۹.

حسینعلی بهاء، خود (۵ سال پس از آن تاریخ، اواخر دوران تبعید خویش در ادرنه عثمانی) در عریضه ای که به کنت دوگوبینو، سفیر اسبق فرانسه در ایران، نوشته، ضمن اشاره به اقدامات کارپرداز اول ایران (میرزا بزرگ خان قزوینی) علیه خویش و اتباعش، از «کمال محبت» نامق پاشا (والی بغداد) نسبت به خویش یاد کرده و می گوید به پیشنهاد وی، یارانم تبعیت عثمانی را پذیرفتند: ««کارپرداز ایران هر روز به اولیای دولت شکایت می نوشت و چون این عبد مشاهده نمود که این امور بالاخره سبب فساد می شود به مشیر عراق، نامق پاشا، تفصیل اظهار شد. ایشان مصلحت در تبعیت دولت عثمانیه دیدند. لهذا جمعی از دوستان این عبد، تبعیت دولت عثمانیه خواهش نمودند و بنده را به استامبول خواستند و مشیر عراق کمال محبت را نموده و تفصیل را به این بنده اظهار داشتند. این عبد هم حکم دولت را اطاعت نموده با جمعی از عیال و اطفال و خدمه به استانبول وارد شدیم...».(۱)

عبدالحمید اشراق خاوری، مورخ و مبلغ بهائی، نیز از کسانی است که با ارائه گزارشی (رتوش شده) از ماجرا، کوشیده است «وجهِ خفّت آمیزِ» تبعید بهاء و یاران وی از بغداد و مرز ایران را (که حتی تلاش حاکم عثمانی بغداد برای جلوگیری از آن، سودی نداشت) تا می تواند، در چشم خواننده کم رنگ سازد. اشراق خاوری می نویسد: در هنگام حرکت بهاء به سوی اسلامبول، نامق پاشا به وی گفت که: «این آخوند (شیخ عبدالحسین) سالها به صدد شما بوده پیوسته سعی می کرد و تا کنون کاری از پیش نبرد و در عهد سلطان عبدالمجید چند بار دولت ایران از باب عالی خواست که شما را تسلیم دهد و یا از مملکت خود خارج کند و سلطان جواب داد که اولاً ایشان بر ما واردند و ما میهمان را نیازاریم و ثانیاً والیان عراق همگی مدح و ستایش نمودند و ایشان را از اولیای الهیّه شمردند و ما هرگز چنین شخصی را به دست معاندین نمی دهیم و دولت ایران ناچار ساکت شد و چون نوبت سلطنت به سلطان حاضر [سلطان عبدالعزیز]رسید و تبعیت نیز واقع شد [یعنی بهاء و یارانش رسماً تبعیه دولت عثمانی شدند]دولت ایران فرصت را غنیمت شمرده اول خواهشی که در مقام دوستی و اتحاد دولتین اظهار کرد همین مطلب بود و عالی پاشا و فؤاد پاشا [صدراعظم و وزیر خارجه وقت عثمانی]که زمام امور دستشان است خواهش مذکور را قبول نمودند و حال سه ماه است که از باب عالی حکم محکم به نامق پاشا صادر گردید و او خلاف انصاف دانست که بدون تفحص و تحقیق مرتکب امری شود و مدت سه ماه تفتیش کرد و کذب مخالفین بر او روشن شد و مع ذلک میزان امتحان قرار داد که اگر بدون عذر و به نهایت سکون و تنها حاضر شوید دلیل بر حسن نیّت باشد و اگر حاضر نشوید و یا هیئت اجتماع با خود بیاورید تأیید اقوال مخالفین گردد و حال کذب مخالفین مانند آفتاب روشن شد و والی از شما قبول معذرت می جوید. این بگفت و فرمان عالی پاشا را بیرون آورد نشان داد که نوشته بود دولت ایران اطمینان ندارد ایشان در نزدیک ترین بلاد ایران یعنی بغداد اقامت کنند و از این رو رجال دولت عَلیّه مصلحت دیدند که به کمال احترام عزیمت اسلامبول نمائید و مهمان دولت باشند و این مسافرت را به هر نوعی بخواهند باید والی عراق کمال رعایت و حسن خدمت بنمایید».(۲)

ص: ۱۹۵

۱- . برای متن مکتوب میرزا حسینعلی بهاءاللّه ر.ك: یغما، سال ۱۰، ش ۱، فروردین ۱۳۳۶، ص ۲۱۴.

۲- . رحیق مختوم، ۱/۵۰۹ ۵۱۰.

در مقـایسه با متن فوق، بـد نیست گزارش کارپرداز وقت ایران (میرزا زمان خان) از ماجرا را نیز بیاوریم. وی در نامه به وزیر خارجه ایران (مورخ ۳ ذی قعده ۱۲۷۹) می نویسد: پس از رسیدن فرمان حکومت عثمانی به نامق پاشا (والی بغداد) که حکم به رفتن بهاء و یـارانش از بغـداد به پـایتخت عثمـانی می کرد، «حـالت والی پاشـا از این عمـل بسـیار پریشان است و در معنیماننـد مار، در هم می پیچـد؛ نه از بابت میل به او [بهاء]، از جهت اینکه وقتی به تبعیت عثمانی واصل شـد چرا باید از بغداد برود، و این وهنی بود از برای دولت عثمانی، و ایراد به وکلای اسلامبول گرفته بود...».(۱) نامق پاشا در گفت و گویی نیز که همان ایام با میرزا زمان داشت همین نکته را پیش کشـید که: «حرف و ایرادی که دارم و به دولت خود هم نوشته ام این است که بعد از آنکه میرزا حسینعلی قبول تبعیت دولت عثمانی را کرد نباید در تبعید او اصرار نمود و این عمل سبب استخفاف دولت [عثمانی] است».(۲)

بی گمـان، اگر تلاش و اهتمام یاران امیر (به ویژه میرزا سـعیدخان مؤتمن الملک انصاری، شـیخ عبدالحسـین تهرانی، و میرزا بزرگ خان قزوینی) نبود، نهال بابیگری (به عنوان گروهی «بدعتگـذار» و «برانـداز») در کشور عراق (بخوانید: همسایه دیوار به دیوار ایران) ریشه می دوانید و آنگاه با توجه به تحریکات و تحرکات دو دولت اسـتعمارگر آن روز: روس و انگلیس، که چشم طمع به خاک و مقدرات ایران داشته و با سران بابیه (شاخه ازلی و بهائی) در پیوند بودند، و نیز حمایتهای حساب شده دولت عثمانی از این فرقه (که با سابقه سوء قصـد به شاه ایران و تلاش برای «براندازیِ» حکومت قاجار در سالهای ۱۲۶۵ ۱۲۶۸ق، طعمه سیاسی خوبی برای دربار اسـلامبول جهت فشـار به دولت ایران قلمـداد می گشت)، معلوم نبود کار به کجا می انجامیـد و خصوصاً چه امنیتی برای شـیعیان در عتبات عالیات و حوزه های کهن علمی دینی در نجف و کربلا و کاظمین باقی می ماند؟!

ص: ۱۹۶

۱- . همان، ص ۱۷۱.

۲- . همان، ص ۱۷۳، نامه به میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار بعدی سفیر ایران در دربار عثمانی، مورخ ۳ ذی قعده ۱۲۷۹ق..

خوشبختانه امیر و یارانش بیدار بودند و به کمک علما، مانع انجام نقشه های مرموز و پلید استعمار در دو کشور اسلامی ایران و عراق گردیدند.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹